

فخرالدین ابوالمعالی

Download from: aghalibrary.com

اروپا
در
قرن سیم

Download from: aghalibrary.com

بها ۴۰ ریال

E. Lipson

اروپا
در
قرن بیستم

۱۹۱۴ - ۱۹۳۹

Download from: aghalibrary.com

فهرست

صفحه	غلطنامه
=	
۴	مقدمه مترجم
۱۵	مقدمه مؤلف
۱۸	۱ - جنگ ۱۸-۱۹۱۴
۴۱	۲ - معاهدات صلح ۱۳-۱۹۱۹
۶۵	۳ - جامعه ملل
۹۲	۴ - روسیه شوروی
۱۲۶	۵ - آلمان نازی و ناسیونال سوسیالیست
۲۰۰	۶ - ایتالیای فاشیست
۲۳۵	۷ - سایر کشورهای اروپائی
۲۸۸	۸ - جنبش اقتصاد ملی

قابل توجه مخصوص

خواهشمند است قبل از خواندن اغلاط چاپی زیر را در نظر داشته باشید

صفحه	سطر	صحیح
۱۰	۱	مثلا مسایه
۱۸	۹	مردمش
۴۴	۱۸	عهدنامه‌ای
۴۶	۱۸، ۱۲	که «همیشه»، «که دارای
۴۷	۶	«که در این جنگ
۴۹	۲۰	معاهده قوی
۵۱	۱	دو
۵۲	۱۵، ۹	«احیاء مجدد، کند
۵۳	۱۸	بموقع
۵۷	۱۳	بوهم
۵۹	۱۰	توماس مازاریک
۶۵	۱۲	بشریت باشد
۶۶	۵	جنگ را
۶۹	۱۸	کشورهای دونیمکره
۷۲	۵	KelloGG
۷۴	۲	میکنند
۸۰	۱۴	پشت سرهم
۸۲	۳	آنها میگفتند
۱۰۴	۲۳	«بورژوازی
۱۱۵	۲	غلبه بر آنها
۱۱۸	۱۸	دیگر می‌توان
۱۲۱	۵	دهقانی
۱۲۲	۹	راهنمایی کردند
۱۲۵	۲۳	است.»
۱۳۸	۳	حق
۱۳۹	۳	سود شخص خواه
۱۴۶	۱۷	هم‌وطنان خود
۱۴۸	۱۳	ویریشانی اقتصادی

صفحه	سطر	صحیح
۱۴۹	۱	اراضی
۱۵۸	۵	رایشتاخ
۱۷۴	۱۷	باشیم
۱۸۳	۱۶	بمبی
۱۸۵	۷	SchuschniGG
۱۹۱	۳	خواهدشد»
۱۹۳	۱۰، ۹	کابینه اسلواکها ، اثر توطئه
۱۹۸	۲۲	جمعیت و ورود
۲۱۴	۱۴	مقننه است فاشیسم»
۲۱۸	۱۵	سوفوکلس
۲۲۳	۹	انیدیو آلیسم
۲۲۲	۲	تامین منافع ملی
۲۲۶	۱۴	مجموع شوراها ی اصنافی شورای
۲۳۲	۹	قوا را فقط در
۲۳۶	۱	پایه منافع
۲۴۰	۱۸، ۵	ناحیه رور، منطقه رن
۲۴۵	۴	توانستند
۲۴۷	۱۳	کرد. رژیم
۲۵۸	۵	۱۹۲۳
۲۷۱	۷	وسیعتری
۲۷۲	۲۰	jon Bratianu
۲۷۸	۱۵	قسمت هشتم
۲۸۲	۱۱	۶۶۰۰
۲۸۶	۸	بین المللی را
۲۸۷	۷	آمد
۲۹۸	۱۵	حرکت میگردند
۳۰۶	۱۷	جنبشهای پول فرار
۳۰۸	۱۰	بضعف بنیه
۳۱۴	۸	هم (۱)

با اینکه در تصحیح اغلاط چاپی دقت زیادی بکاررفت متأسفانه باز هم موارد زیادی یافت میشوند که تصحیح آنها از قلم افناده اند و در این غلطنامه ذکر آنها بعمل نیامده است. بدینوسیله از خوانندگان معذرت میخواهد.

مقدمه مترجم

تاریخ معاصر تاریخ مساعی و کوششهایی است که برای بسط سازمان جهانی و پیشرفت تمدن انسانی بوجود آمده و میآید. تا آنجا که این مساعی بشمر رسیده اجتماع جهانی از ملل بوجود آمده است که دارای وضع اقتصادی مربوط بهم و با کمی زیاد و کم تمدن مشترك و واحدی هستند که ریشه و اساس آن از اروپا است •

شالوده این تمدن از قرنهای پیش در زمانیکه قوانین و مقررات مذهب مسیح بر زندگی مادی و معنوی اروپای غربی حکومت مطلق داشت ریخته شده است. بواسطه عوامل متعددی که مهمترین آنها اقتصادی بود اروپائیان در صد اکتشافات جغرافیائی استعمار، تسخیر و با استقرار روابط سیاسی و اقتصادی با کشورهای دیگر عالم برآمدند •

رسانس، رفورماسیون و انقلابی که در تجارت بر اثر کشف راههای اقیانوس اطلس پیدا شد بضمیمه تحولاتی که افکار و عقاید لوتر - اراسموس - لوك و بالاخره منطق آزاد بخوانه آدام اسمیت ایجاد کردند سبب شد اجتماعات اروپای غربی بصورت دیگری بیرون آمده که در آنها برخلاف رژیم قرون وسطی تعهد، قدرت دارای معانی تازه، اطاعت و مذهب دارای اربابان دیگری باشند و دنیا از زمانیکه ثروت را در آن نشانه تمدن بخداوند میدانستند با آنجا برسد که آنرا نشانه تفوق و برهیز کاری بدانند

اصلاح مذهب پروتستان که عقاید قرون وسطی را درباره رباخواری متروک کرد و اندویدالیسم را چه در امور اقتصادی و چه سیاسی مؤثر گردانید در عین حال که از عوامل مؤثر ترقیات بعدی محسوب میگردد خود نتیجه تحولاتی بود که در همان زمان در جریان بود. مخصوصاً مذهب پوریتانیسم برعکس مذهب قبلی خود که دارای آئین و رسوم و تعیش و تمتع از زندگی را اجازه میداد مردم را بزهد و قناعت و زندگی آرام و بی آلاش که از علل عمده تراکم ثروت بود ترغیب میکرد •

میل بداشتن پول و سرمایه زیاد شد • تاجر معمولی که با سرمایه کم خود

نمی‌توانست بکار مهمی دست بزند درصدد برآمد با کمک عده‌ای از همکاران خود سرمایه بیشتری تهیه کرده و بتواند رشته باریکی را از تجارت استعماری در دست بگیرد. • صرافان هم برای اینکه بتوانند وضع خود را با تقاضای تجار تطبیق نمایند با عده‌ای از همکاران خود بتاسیس بانک وسیستم بانگداری اقدام کردند.

صرافی از قدیم‌الایام کار یهودیان بود زیرا مذاهب عموماً و مذهب مسیح مخصوصاً رباخوار را منع می‌کرد. این فکر با پیشرفت زمان عملی بنظر نمی‌رسید. لذا اولین بار آلمانها و پس از آنها ایتالیائیها دست بانگداری زدند. مخصوصاً ایجاد سیستم بانگداری را باید بنام ایتالیائیها در تاریخ ثبت کرد. وقتی نوبت به هلندها رسید آنها تسهیلات بیشتری را در این امر فراهم کردند و در نتیجه آمستردام یکی از مراکز مهم یولی و تجارتی عالم گردید. اصول بانگداری مدتی پس از هلند بانگستان رخنه پیدا کرد و بانک انگلند در سال ۱۶۹۴ تأسیس یافت و متعاقب آن بورس لندن تشکیل گردید.

دول که تا این زمان بیشتر در فکر تربیت سربازان دلیر و فرماندهان باشهامت بودند فهمیدند که شهامت و دلآوری هر چه باشد در برابر ضعف قوه مالی خنثی خواهد شد و بدین سبب خود دست با اقدامات تجارتی زدند. پیدایش بزرگترین شرکت‌های تجارتی مثل کمپانی هند شرقی هلند که در سال ۱۶۱۲ و کمپانی هند غربی که در سال ۱۶۲۱ تأسیس یافتند دنباله همین فکر بود. تجارت بیش از پیش بر اثر ایجاد این نوع شرکتها نضج گرفت. انگلستان پس از تأسیس بانک انگلند تجارت لیورپول و بریستول را با سرمایه‌های لندن و صنایع نساجی شمال را با معدن ذغال و آهن میدلند توأم کرده پایه محکمی برای انگلستان جدید بنا نهاد. پس از مهاجرتها و مسافرت‌های استعماری قرون ۱۷ و ۱۸ تجارت بریتانیا بیش از پیش رو به توسعه گذاشت، بتدریج هلندیها جای خود را بانگلیسها سپردند و مال‌التجاره انگلیسی بانروی دریائی معظم این کشور به شرق و غرب عالم راه یافت، تجارت هندوستان ترقی کرد. کمپانی هند شرقی انگلیس، بنای رقابت با کمپانیهای هلندی و فرانسوی را گذاشت و مستعمرات بریتانیا در آمریکای شمالی برای منابع تهیه مواد خام اهمیت زیادی کسب کرد. تجارت جزایر هند غربی و آمریکای جنوبی نیز پیشرفت نمود.

انگلستان در این موقع از مهم‌ترین شرایط مساعد یک تجارت مترقی نیز بهره‌مند بود. این شرط مساعد عبارت بود از آزادی تجارت. آدام اسمیت در کتاب مشهور خود بنام بحث در اطراف ثروت ملل در فصل دوم از کتاب پنجم این آزادی را از مهم‌ترین علل تفوق و سیادت بریتانیا میدانند.

حکومت انگلستان در قرن هیجدهم از طرف يك اشرافیت آزادمنش اداره میشود که والپول و پیت ها سر دسته آنها بودند . اختلافات مذهبی و جنگهای داخلی در فرانسه باعث شد که عدهای از بهترین صنعتگران کشورهای صنعتی آن زمان مانند بلژیک و هلند با انگلستان بیایند . انگلستان در تحت این شرایط و داشتن موقعیت ممتاز جغرافیائی « نزدیکى بنادر به معادن زغال سنگ و واقع بودن بر سر بزرگترین راهها آبی » بر اهی میرفت که با انقلاب صنعتی منتهی میشود .

البته این انقلاب يك واقعه ای نبود که مسلماً بطور تحقیق بشود گفت در چه تاریخی اتفاق افتاده است . انقلاب صنعتی عبارت بود از تحول عظیمی که در اواخر قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم در انگلستان پیدا شد (۱) و بعداً بسایر کشورهای عالم توسعه پیدا کرد بطوریکه امروز در کوچکترین نقاط دور افتاده عالم می توانیم آثار آنرا بچشم ببینیم .

این جریان انگلستان را سریعاً از کشوری کشاورزی به « کارگاه صنعتی جهان » مبدل ساخت . روابط سابق اجتماع و تشکیلات کهنه ایرا که وجود آنها همیشگی بنظر میرسیدند از بیخ و بن برکنده زندگانی قدیم ده نشینی را متروک و مشکل شهرهای صنعتی جدید را ایجاد کرد .

مقارن این احوال در فرانسه انقلاب کبیر فرانسه بوجود آمد .

دیزارایی می گوید در سراسر تاریخ فقط دو حادثه اتفاق افتاده است یکی محاصره شهر تروی Troy و دیگری انقلاب فرانسه . نباید تصور کرد که انقلاب فرانسه از اغتشاش باستیل شروع و با سقوط روبسپیر ختم می شود . انقلاب فرانسه از نقطه نظر تحولات عمیقی که در حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ملت فرانسه اولاً و پس از آن در کشورهای دیگر عالم در برداشته قابل بحث و مطالعه دقیقی است که از حوصله این مختصر خارج است .

۱ - غالب مورخین بر آنند که مبدع تمدن جدید انگلستان را باید در سال ۱۷۰۷ دانست زیرا : اولاً ماشین بخار نیوکامن با وجود اینکه دراز مئه قدیم اساس آن بر یونانیها روشن بود در این سال مورد استفاده صنعتی واقع گردید ثانیاً ابراهام داری در سال ۱۷۰۸ بود که توانست زغال سنگ را بجای زغال چوب در جریان ذوب آهن بکار بیندازد ثالثاً دو پارلمان انگلند و اسکاتلند در همین تاریخ بهم ملحق شدند و کشور بریتانیا بصورت واحدی بیرون آمد . رابعاً آورنگ زیب آخرین امپراطور سلسله مغول هندوستان در همین سال وفات یافت و پس از مرگش هرج و مرج سرسام آوری در هندوستان باقی ماند .

مهمترین و بزرگترین اثر انقلاب فرانسه از بین رفتن اصول کهنه و مندرس قرون وسطایی و بقول ناپلئون فتح‌باب ابتکار و استعداد بود. از آنجا که موجدین انقلاب از اصول اختناق آور رژیم قدیم قلوب جریحه‌داری داشتند برای تسکین احساسات انقلابی خود اصول آزادی و مساوات را در اعلامیه معروف ۲۶ اوت ۱۷۸۹ تحت عنوان اعلامیه حقوق بشر گنجانده‌اند. مؤلفین اعلامیه مذکور با عقیده باینکه «جهالت، غفلت و یادرنظر نداشتن حقوق بشری تنها علت‌العلل گرفتاریها و بدبختی‌های عمومی و فساد حکومتها است» باین نتیجه رسیدند که در درجه اول آنچه‌را که بنظرشان از اصول اساسی هر جماعت و قومی می‌رسد تعریف کرده و پس از آن حقوق «طبیعی» غیر قابل انقاز و مقدس» افراد را که از اصول مذکور ناچاراً ناشی می‌شود یک بیک نام ببرند. «افراد بشر آزاد بدنیا آمده و آزاد در دنیا زیست خواهند کرد و از حیث حقوق باهم برابر هستند. امتیازات اجتماعی فقط بلحاظ استعداد و لیاقت است. هدف و غایت تمام اجتماعات سیاسی حفظ حقوق طبیعی و غیر قابل مرور زمان افراد انسانی است. این حقوق حق آزادی، حق مالکیت، حق امنیت و حق دفاع مشروع است. اساس هر نوع حکومتی از ملت است. هیچ‌هیئت و شخصی حق اعمال قدرتی را که از ملت نباشد ندارد. آزادی عبارت از این است که هر کس حق داشته باشد هر چه را بخواهد انجام دهد مشروط بر اینکه از عمل او بکسی ضرری نرسد. بهمین علت اعمال و اجرای حقوق طبیعی هر کس محدود بحدودی نیست مگر وقتی که اجرا و استیفای همان حقوق از طرف سایر اشخاص در مخاطره تضییع قرار گیرد. این حدود فقط بوسیله قانون معین می‌شود. قانون می‌تواند فقط اعمالی را که برای اجتماع زیان آور است منع نماید. هیچ‌عملی را که قانون منع نکرده است نمیتوان جلوگیری کرد. قانون ترجمان اراده عمومی است. هر کس حق دارد شخصاً و با وسیله نماینده خود در وضع قوانین شرکت نماید. قانون باید برای همه باشد...»

انقلاب فرانسه امتیازات قرون وسطایی را که در اجتماعات قدیم اختلافات فاحش طبقاتی عظیمی ایجاد کرده بود لغو کرد. شرط شد هر کس می‌تواند از هر خانواده‌ای که باشد بهر مقام و منصبی اعم از روحانی، مدنی و نظامی برسد. «نجابت» اشرافیت، امتیازات اجدادی، سیستم خان‌خانی، سیستم قضائی طبقاتی لغو، القاب، عناوین و امتیازات ناشیه از آنها و بالاخره عناوینی که دال بر اشرافیت و یا اختلاف خانوادگی باشد بکلی از بین رفت. هیچ‌نوع برتری و تفوقی جز از حیث مقامات رسمی آنهم فقط در موارد اداری وجود نخواهد داشت. بدین ترتیب دو انقلاب صنعتی و فکری که یکی رنگ انگلیسی داشت و دیگر تار و پودش فرانسوی بود اوضاع و احوال

تازه‌ای را بوجود آوردند. قیود و موانعی که تا بحال مردم را از ترقی و پیشرفت باز داشته بودند از میان رفت. صنعت، و تجارت بشاهراه بسط و ترقی افتادند. بانکها، شرکت های سهامی، مؤسسات صادراتی و وارداتی، شرکت های بزرگ کشتی رانی و راه آهن بوجود آمدند. مالکیت سهام مؤسسات تجارتي بيش از بيش بين المللی گردید. حجم تجارت بين المللی چند برابر شد و سرمایه داری بخارج مرزها شتافت و در نواحی عقب افتاده دست بکار احداثات و مؤسسات جدید شد. تخصص جدا کثر خود رسید بطوریکه چند شرکت فقط در يك رشته کار میگردند. همکاری، تمرکز، تجمع به بهترین وجه خود بیرون آمد. کارتلها و ترستها نمونه این وحدت عمل و همکاری شدند. راه آهن کانالها و کشتی و بالاخره وسائل موتوزی مسافات را کوتاه و خطوط تلگرافنی ارتباط را سهل و آسان نمود. قرن نیروی برق طلوع و دوشادوش آن علوم و فنون پیشرفت کردند. برای مدتی بنظر می رسید که تمدن مغرب زمین در طریق تاسیس اجتماع بزرگ جهانی رهسپار است که مرکز قلب و اعصابش سرمایه و صنعت بریتانیای کبیر است. لندن اولین بازار پولی دنیا گردید و مؤسسات انگلیسی اولین مؤسسات سرمایه داری شدند نیروی دریائی این امپراطوری نگهبان دریاها شد.

اروپائیان در پی این شدند که برای مصنوعات و تجازات خود بازارهای بزرگی را بدست آورند. آنها بدین منظور به تمام قاره های روی زمین و خیلی از جزایر واقعه درسه اقیانوس بزرگ دست یافتند و بدنبال آنها زبان، مذهب، علوم، حرف و بالاخره تشکیلات اجتماعی و سیاسی اروپائی شایع گردید. روسها بطرف شرق و اقیانوس کبیر فشار آوردند، اروپائیهها بداخل قاره آمریکا نفوذ یافتند، انلیسهها، فرانسویها، بلژیکیها، آلمانیها، هلندیها، ایتالیائیها، پرتغالیها و اسپانیولیها افریقا را تقسیم و بداخله آن رخنه نمودند. انگلیسهها مرزهای امپراطوری خود را در آسیا بسط داده و راههای هندوستان را تحت نظارت خود بیرون آوردند. جزایر بی شماری در اقیانوس کبیر بزیر سلطه اروپائیان بیرون آمد، استرالیا، زلاند جدید و کانادا بصورت کشورهای مستقل پارلمانی که بتاج و تخت امپراطور انگلستان تعلق داشتند بیرون آمدند. ثروت، جمعیت و امنیت جمهوریهای آمریکای لاتین رو بتوسعه گذاشت.

از لحاظ سیاسی اصول لیبرالسم بسایر کشورها راه یافت و جزء لاینفک قوانین اساسی کشورهای متمدن عالم گردید. در اروپا حکومت قانون و داشتن مجالس مقننه از کارهای عادی شد. کشورهای ایتالیا، آلمان، اسپانیا، پرتغال، بلژیک، هلند و کشورهای اسکاندیناوی برای آزادیخواهی و حکومت مشروطه افتادند. در آسیا کشورهای ترکیه،

ایران و ژاپون نیز بدرجات مختلف شکل حکومت‌های مشروطه بخود گرفتند . امپراطوری مقدس چین در سال ۱۹۱۲ شکل حکومت جمهوری یافت . جمهوری کشورهای متحده آمریکا مخصوصاً پس از جنگ‌های داخلی بنیاداً نمونه درخشانی از آزادی سیاسی و داشتن حکومت مشروطیت که بایشرفت مادی و وحدت ملی توأم گردید نشان داد . حتی در روسیه تزاری نیز در سال ۱۹۰۵ تحولاتی بوجود آمد که نتیجه آن بوجود آمدن انتخابات ملی و مؤسسات پارلمانی بود .

افکار لیبرالیسم حتی بصحنه بین‌المللی نیز راه یافت . دول از این پس سعی کردند اختلافات خود را بطریق دوستانه حل کنند . از لحاظ اختلافات مستعمراتی مجبور باطاعت از قوانین و مقررات خاصه‌ای شدند که در عهدنامه‌های نظیر عهدنامه برلین ۱۸۸۵ و یامادرید ۱۸۸۰ مندرج بود . برای تماس‌های خصوصت آمیز امیرالیسم جهانی اساس دنیای حکومت قانون و آزادی تاسیس یافت . کنگره‌های پان امریکن که از سال ۱۸۸۹ شروع بکار کرد در تاسیس و توسعه روابط دوستانه بین جمهوریهای دنیای جدید مؤثراً اقدام کرد ؛ در امپراطوری عظیم بریتانیای کبیر که تقریباً یک چهارم دنیای مسکون را فرا گرفته بود و از اقوام و ملل مختلفی با داشتن تمدنهای مختلف از قبیل عرب ، اروپائی ، اسکیموئی ، هندی ، سیاه پوست ، مالزی ، پولنزی ، چینی و بالاخره سیامی ترکیب می یافت کوششهایی برای همکاری و اشتراك مساعی آنها بعمل آمد . تبدیل رژیم مستعمراتی بر رژیم کشورهای دمی نیون و بالاخره تشکیل کشورها مشترک المنافع بریتانیای کبیر نیز ناشی از این فکر و ایده بود .

در همین زمان در برابر این همه پیشرفت و ترقی مادی و معنوی جنبش دیگری از همان اوان انقلاب صنعتی و انقلاب کبیر فرانسه ، رو ب شدت گذاشت . این نهضت بجدی اهمیت یافت که از اوائل قرن بیستم تا زمان حاضر میشود گفت هر نوع اتفاقی در عالم اعم از سیاسی و اقتصادی که پیداشده بابد از نقطه نظر این نهضت مورد مطالعه و قضاوت قرار گیرد . سر جنبانان این نهضت معتقد بودند همانطور که انقلاب صنعتی انگلیس و انقلاب کبیر فرانسه راه را برای ترقی و پیشرفت صاحبان صنایع و تجارت هموار کرد است و آنها در نظم جدید اجتماعی موقعیتهای گرانبھائی را برای تأمین و تکثیر ثروت خود یافته اند برای کسانی که از لحاظ وضع اجتماعی و اقتصادی مقام پائین تر و پست تری را دارند این دو انقلاب یاس و شکست و بردگی جدیدی با خود همراه آورده است .

در نظر این دسته رژیم جدید جای همه نوع بحث و انتقاد را دارد و این رژیم شکل واقعی تحولات و پیشرفت های زمان گذشته نیست بلکه شکلی از حکومت است که

کارفرمایان بر کارگران تحمیل کرده‌اند. مثلاً سیلیه یکی از نویسندگان علوم اجتماعی فرانسه در اواخر قرن هیجدهم می‌نویسد: «تمام مقاصد اجتماعی از مالکیت شخصی ناشی شده و برای اصلاح اجتماع الغای فوری آن لازم و ضروری است زیرا لازمه مالکیت شخصی عدم تساوی و لازمه عدم تساوی ظلم و شقاوت است». مالکیت شخصی علت العلل تنبلی، حرص، مال‌اندوزی، قساوتها و خصوصتهائی است که تماماً اساس و پایه برادری اجتماعی را از بین برده و تنها منشأ و منبع تقلب و جنایت بشمار میرود.

پرودون در کتاب مشهور خود بنام «مالکیت چیست» می‌گوید: «دارائی دزدی است زیرا داشتن شخص را در استفاده از زحمات دیگران و کار نکردن خود قادر می‌کند».

از طرف دیگر هر کدام از رهبران این نهضت معتقد بودند که باید جریان توزیع و تولید در دست دولت قرار گیرد و دولت هم نماینده منافع طبقات زحمت کش باشد نه سرمایه‌دار.

بیکاری و عملیات متشابه خسته کننده ماشین، جلوگیری از بکار افتادن ابتکار و استعداد کارگران، از بین بردن مهارت و تسلط در کارها، نبودن امید برای رسیدن بمقامات بالاتر، نداشتن تأمین جانی و بهداشتی، ساعات طولانی کار تماماً از عواملی بودند که این طبقه از مردم را بفرار از اصلاح وضع پریش خود انداختند. دولت‌ها در این باب خود پس از مدتی متوجه شده قوانینی برای حمایت این قبیل طبقات وضع کردند. ولی فلاسفه و نویسندگان مذکور عقیده داشتند، نه تنها از مجموعه قوانین کارگری بلکه از مرفقی‌ترین قوانین هم که بنفع طبقه کارگر وضع گردد نمی‌توان امید حل مسائلی را که در نظم اجتماعی و اقتصادی جدید پیدا شده داشت. سرمایه، کار، کارگر، قیمت، سود، منابع مواد خام، اختلافات اجتماعی و دیگر قضایا از جمله مسائلی هستند که تا بحال هیچ پارلمان و قوه مقننه‌ای نتوانسته قطعاً و برای همیشه راه‌حلی برای آنها در نظر بگیرد. مجالس مقننه با وضع فعلی خود هیچگاه برای حل این قبیل مسائل آمادگی نداشته و تازه بفرض آمادگی نمی‌توان با اقدامات ساده اصلاح طلبانه ای که بر نظم جدید اجتماعی موجود مبتنی است متکی و امیدوار بود. فقط راه چاره سریع و قطعی استقرار سوسیالیسم است.

نهضت انقلابی سال ۱۸۴۸ تا حدی محصول نتیجه افکار و عقاید سوسیالیستی آن دسته از فلاسفه سوسیالیسم بود که در این راه از بن‌ل هر نوع فداکاری دریغ نکرده و همه گونه برای تحقق آرمانها و آرزوهای خود که عبارت بود از تأمین زندگی این طبقه از مردم که مورد زور و فشار رژیم جدید قرار گرفته بودند بن‌ل

مساعی نمودند. کمون پاریس نیز نمونه دیگری از تظاهرات انقلابی توده‌های پرولتر فرانسه بود.

بدین ترتیب در جامعه‌های دموکراسی قرن نوزدهم عدم مساوات فوق‌العاده‌ای در امور اقتصادی و اجتماعی وجود داشت و این عدم تساوی از همان ترقی و بسط اقتصادیات قوت گرفته بود. دو طبقه در برابر یکدیگر صف آراسته بودند از یکطرف اشرافیت سرمایه‌داری و از طرف دیگر توده عظیم کارگران روزمزد که وضع زندگانی آنها دستخوش قانون عرضه و تقاضا و دوچار تیره بختی عظیمی گردیده بودند. در اوایل قرن بیستم باین مشکلات مسئله ملیتها، دسترسی بمواد خام و داشتن مستعمرات و مسائل دیگری که دامنه بحث هر یک وسیع و درخور کمال دقت و مطالعه است توأم گردید بطوریکه در اوایل قرن بیستم جنگ ۱۸ - ۱۹۱۴ را غیر قابل اجتناب نمود.

خسارات مادی و معنوی جنگ آنقدر زیاد شد که بقول یکی از مورخین، عالم معاصر وقتی از این معرکه نجات یافت بکلی اوضاعش دگرگون و تمدن اروپائی تا بنیانش بلرزده رآ آمده بود. امپراطوریه‌های بزرگ عالم مانند خاندان رومانف هوهنزلرن و آل عثمان واژگون شدند و بر روی ویرانه های آنها ملل جدیدی که پایه و اساس آنها را اصل ملیت تشکیل میداد بوجود آمدند « یک جامعه ملل » بمنظور همکاری بین المللی و حفظ صلح و امنیت با قبول تعهد عدم توسل بجنگ، اعلام روابط علنی، عادلانه و محترمانه بین ملل و استقرار اصول حقوق بین الملل بعنوان صابطه قانونی بین حکومتها» تاسیس یافت. مستر چرچیل وقتی از عمر جامعه ملل ده سال گذشت آن را « پایه محکم کاخ امنیتی » میدانست که « دیر یا زود سایر کشورها با اطمینان خاطر بدان ملحق خواهند گردید ». این سازمان جهانی با تاسیس یک دیوان دائمی داوری بین المللی قدم دیگری در راه تامین صلح جهانی برداشت. متأسفانه در اواخر کار دچار مشکلات و کارشکنی‌هایی گردید و یکباره از بشر رایدالیست رفع شبهه شد و معلوم شد پیشرفت تمدن و اخلاق زمانه مسائلها از پیشرفت علوم و فنون آن عقب تراست.

ولی بحران ناشیه از جنگ در هیچ جا باندازه روسیه شوروی عمیق و وسیع نشد حزب کمونیست در این کشور در اکتوبر ۱۹۱۷ انقلابی برپا کرد که اساس جامعه روس تزاری را از بیخ و بن بر کند و نه تنها شکل حکومت را تغییر داد بلکه باب جدیدی در روابط اجتماعی که بنظر میرسد همیشگی خواهد بود مفتوح کرد.

انگلستان مجبور شد که از سیاست قدیمی استعماری خود دست بردارد و با شناسائی حقوق و خواسته‌های ملل تابعه بسوی سیاست کشورهای مشترک المنافع

روی آورد.

کشورهای متحده امریکا پس از اینکه گنگره پیشنهاد ویلسن را در باره تأسیس جامعه ملل با اکثریت آراء رد کرد با انتخاب يك سیاست‌انزو او گوشه‌گیری مبادرت ورزید. یکی از مورخین در این باره می‌گوید کشورهای متحده امریکا مثل این بود خود را در بین دول‌عالم بیگانه میدانست و فقط آنها را برای استفاده از بازارهای تجارتی بمنظور فروش مصنوعات خود می‌خواست. این وضع طوری آن را بخود مشغول کرد که وقتی بخود آمد از جانب شرق و غرب خود را با جمله مواجه دید، فرانسه در این زمان دچار مشکلات اجتماعی داخلی گردید. در سیاست خارجی خود هدفش يك چیز بود و آنهم امنیت از جانب مشرق. این کشور دنیا پس از جنگ را بکرات بیاد قربانیهای خود در زمان جنگ می‌انداخت و مثل این بود صلح دنیا را فقط تامین مرزهای شرقی خود میدانست. همین حس خود پرستی آن را تا حدی از سیاست عالم کنار کرد و در داخل مشغول رفع ناراحتی‌های اجتماعی و تهیه وسائل دفاعی برای دشمن آینده و تامین صلح جهانی تا آنجا که با امنیت آن ارتباط داشت گردید. از طرفی دارای آن قدرت و شهامتی هم که بتواند امنیت خود را حفظ نماید نبود و نمونه برجسته این موضوع سازش با ایتالیا در قضیه حبشه و عدم اجرای تعهدات خود نسبت بچک اسلواکی بود.

آلمان حالت تعادل خود را از دست داد و اوضاع به بروی کار آمدن ناسیونال سوسیالیستها کمک کرد. هیتلر که خود را مدافع تمدن اروپائی از سلطه کمونیسم قلمداد میکرد توانست مانند بیسمارک از اختلافات بین دشمنان برای پیشرفت مقاصد خود استفاده کند. در ابتدا بنام تامین آرزوهای ملی آلمان و بعداً به بهانه‌های مختلف دیگر از قبیل تامین فضای حیاتی برای ملت آلمان شروع بدست اندازی بچاک دیگران کرد. در ایتالیا بئیتو موسولینی که از ۱۹۲۲ زمام امور را در دست گرفت تحول جدیدی را در تاریخ سیاسی و اجتماعی این کشور بوجود آورد. او هرگز بدیده احترام اصول جامعه ملل ننگرست و با دخالت خود در قضایای اسپانیا و استیلای بر حبشه اصول مزبور را مورد تمسخر و استهزاء قرارداد.

ژاپون نیز مثل آلمان و ایتالیا دارای روح تجاوزکارانه ای بود. این کشور بواسطه دورماندن از جریان تمدن اروپائی اصولاً روحیه دیگری غیر از اجتماعات متمدن اروپائی داشت. ایدآلهای يك اجتماع بین‌المللی، احترام حقوق ملل کوچک، آزادی سیاسی و دموکراسی تماماً افکاری بودند که باطرز تفکر زمامداران کشور مزبور خیلی مغایرت داشتند. حمله این کشور در سال ۱۸۹۴ به چین و در ۱۹۰۴ به روسیه و در ۱۹۱۴

بر آلمان تماماً از هبن روح تجاوز سرچشمه می گرفت. با اینکه از این کشور در کنفرانس صلح یاریس دعوت کردند و در جامعه ملل برایش يك كرسی در نظر گرفتند معاهدات بین ملل عالم در خود يك نوع حس بیگانگی احساس می کرد.

بدین ترتیب سیاست دول غربی از طرفی و روح تعرض و تجاوز دول مرکزی از طرف دیگر دست بدست هم داد و سبب شد روز بروز آلمان - ایتالیا و ژاپن بهم نزدیکتر و اعمال خود را با هم بیشتر منطبق نمایند. ایجاد محور رم - برلن که بعداً هم توکیو بدان ملحق شد و بستن پیمان ضد کمینترن مصداق درست همین رویه ای بود که از طرف دول مذکور تعقیب میگردید. از طرف دیگر نمونه برجسته سیاست مسالمت آمیز و سازش کارانه دول غربی با متجاوزین کنفرانس مونبخ است که بقول یکی از مورخین اسرار صلح را فاش کرد.

خطر جنگ جدید هر لحظه نمایان بود و هر آن بوی باروت مجدداً در فضای اروپا استشمام میشد. بالاخره جمع این عوامل دنیای بشریت را برای مرتبه دیگر در فاصل کمتر از ربع قرن یعنی در سپتامبر سال ۱۹۳۹ با فاجعه عظیم دیگری بنام جنگ بین الملل دوم مبتلی ساخت.

اکنون که چندین سال از تاریخ پایان جنگ دوم بین المللی میگذرد افق نزدیک روشنی در پیش نداریم. مادروسط يك دوره تحولات اتمی و انقلابی قرار گرفته ایم. دردنیای متغیر زمان ما تمایل جدیدی بسوی خدمات زیاده تر، گرانبهارتر و وحدت حکومتها وجود دارد. يك حکومت خدمتگزار و دهو کرات یعنی يك حکومت قوی و عاقل. چنین حکومتی با دو مسئله اساسی مواجه است آزادی فردی و دیگری عدالت اجتماعی. راه حل این دو مسئله و سازش بین آنها خالی از اشکال نیست.

در نیمه دوم قرن بیستم مسیحی سکان کشتی تمدن اروپائی در دریای متقلب و طوفانی نیروی اتمی عصر حاضر برای عبور از بین صخره های سیلا و کاربیدیس (۱) در دست سه دولت خواهد بود. اینها کشورهای متحده امریکا، روسیه شوروی و انگلستان هستند که پیشنهاد هیلتلر را برای يك صلح پایدار بقبلمتی که اومعین کرده بوده رد کردند. موفقیتهای آنها در التیام تضادها و تأمین صلح و آسایش عمومی به تقویت عوامل بهبود اوضاع اقتصادی بستگی خواهد داشت نه سیاسی. اگر این سه دولت نتوانند بشریت را از نتایج پیروزی خود برخوردار سازند نفرین نسلهای آینده را برای خود بعنوان ظالمترین حکومتها خواهند خرید و تا آنجا که هر حافظه ای تزیخ بشر را در قرن بیستم یاد کند آنها را برای مصائبی که بیار آورده اند با آتیل

وچنگیز دریک ردیف قرار خواهند داد .

کتابی که بنظر خوانندگان میرسد ترجمه ای است از کتاب انگلیسی آقای E. lipson بنام اروپا در قرن بیستم (۱۹۳۹-۱۹۱۴) نامبرده از مولفین عالیقدر و از استادان علم اقتصاد است. نظر اینجانب از ترجمه آن ، بدون توجه بعقیده مولف ، اطلاعات ومعلوماتی درباره اروپای جدید بوده است تا شاید برای کسانی که بخواهند قضاوت صحیحی از اوضاع داشته باشند مقدمه جالب ومفیدی باشد . در ترجمه سعی شده است حتی المقدور تا آنجا که زبان فارسی گنجایش داشته تحت اللفظ مقید بوده و از هر لحاظ رعایت امانت در بیان مولف بشود . بعقیده اینجانب ترجمه ای قابل اطمینان است که (برخلاف روشی که اخیراً متداول شده و تحت عنوان ترجمه وتلخیص مترجمین مطالبی را از خود قالب ریزی میکنند بدون اینکه روح مؤلف از آنها اطلاع داشته باشد) حق مطلب را ادا و در بیان مؤلف تحریف نشده باشد . امیدوارم این خدمت نا قابل مقبول دوستداران کتاب ودانشجویان علوم سیاسی واقع شده وبانتقادات دوستانه وبی غرض بیش از پیش در این راه پرمسئولیت مرا راهنمایی نمایند .

فخرالدین ابوالمعالی

تهران آبان ۱۳۳۶

منابع وماخذ این مقدمه :

- 1 - Economic Development of Modern Europe .
By: fredric Austin - ogg.
- 2 - The Rise of Modern Industry.
By : j·andb·Hammond
- 3-The origin and background of the second world war.
By:C·Haines .
- 4 - A study of history .
By:Arnold Toynbee .
- 5 - Our More Perfect Union.
By : Arthur H olcombe.

مقدمه مؤلف

بدنبال کتاب اروپا در قرن نوزدهم (۱۹۱۴ - ۱۸۱۵) که مورد قبول نسلهای متوالی دانشجویان برای یک ربع قرن بود کتاب حاضر تهیه شده است.

مشخصات دقیق حوادثی که در بین سالهای ۱۹۳۹ - ۱۹۱۴ اتفاق افتاده، یعنی تغییر نقشه اروپا - جامعه ملل - روسیه شوروی - ناسیونال سوسیالیسم - فاشیسم و بالاخره سیاست اقتصاد ملی هیرسانند که بیست و پنج سال اخیر یک مرحله عادی از تاریخ نبوده است.

بهمین علت برای دانشجویان و خوانندگان آنکه در جستجوی فهم علل پدیده‌های عصر ما هستند مطالب بالا شایان کمال توجه است. کوشش برای ایجاد یک اجتماع بین‌المللی بر پایه تحریم جنگ، پیدایش کشورهای توتالیتار که بر حکومت یک حزبی استوار و سرنوشت مردم را در حیطه اختیار و اقتدار خود دارند و بالاخره عکس العمل در برابر فکر یک اقتصاد جهانی تماما عواملی هستند که راه آینده سیستم دولتهای اروپائی را معلوم میکنند حال اعم از اینکه عوامل تجزیه دولتها را تشدید و یا منافع مختلف قشرهای متضاد را در قالب یک نوع اتحادیه فدرال تلفیق نمایند.

من در اینجا سعی کرده‌ام بستگی عوامل سیاسی و اقتصادی

تحولات اخیری را که در اروپا پیدا شده شرح دهم . بسط اقتصاد ملی که نتیجه منطقی و ثمره ناسیونالیسم سیاسی است در روابط اقوام اروپائی تاثیر قاطعی داشت بطوریکه تجدید جنگ را در ۱۹۳۹ غیر قابل اجتناب نمود . بعلاوه پیدایش کشور سوسیالیستی در اتحاد شوروی و کشور اصنافی در ایتالیای فاشیست همانطور که در زمینه سیاسی پدیده‌های جدیدی هستند در زمینه اقتصادی هم کاملاً تازگی دارند و بنابراین قسمت مکملی از تکامل سیاسی اروپای جدید بشمار میروند.

آوریل ۱۹۴۰

۱ - لیپسن

تاریخ معاصر

ربع اخیر يك قرن یعنی از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۳۹ دوره‌ای است که ممکن است برای آن عنوان «تاریخ معاصر» بکار برد. وقایعی رخ میدهند که ما تماشا کنندگان آنها هستیم. عده‌ای از بین ما به تشکیل ماهیت این حوادث کمک میکنند در حالیکه تمام ما، بواسطه بحث‌ها و عکس‌العمل‌ها خود را شریک می‌بینیم. در این صورت از نقطه نظر تئوری اطلاعات مادر باره دنیائیکه در آن زیست می‌کنیم نسبت بجهان گذشته باید بیشتر باشد زیرا دانش ما بر این باسناد و مدارك ضعیف متکی است ولی در واقع اینطور هم نیست. برای دیدن جهات و اطراف صحیح حوادث ما محتاج زمان هستیم درست همانطور که برای دیدن تمام کوه بفاصله مکان احتیاج داریم. طوفانها و جریانات متضاد که بدور مادریک اروپای درهم و برهم چرخ میزنند مانع قضاوت صحیح ما هستند. ماهیت متغیر اوضاع بین المللی انعکاس اهمیت حقیقی آن حوادث را مشکل میکند و مانع ارتباط آنها بعلل اصلی میشوند. حوادث گوناگون و رنگارنگی که بدون مهلت ما را احاطه میکنند ب فکر ما فشار وارد می‌آورند، حیات مانند بیراهه بنظر میرسد و بشریت مثل این است که دارد منزل و ماوای خود را بر روی شن‌های لغزان آن بنیان میگذارد. فقط دریك موقع است که می‌توانیم از این بهت و ابهام بیرون آمده، جنگل را از درختان تشخیص و سرچشمه اصلی حوادث را بفهمیم. و آن زمانی است که جنبشهای غیر منظم و امواج متلاطم این دریای طوفانی آرام و هر يك در جای خود قرار گیرند. با اینحال ۲۵ سالی را که از بین دو

جنگ ۱۹۳۹-۱۹۱۴ گذشته خود دوره معین و زمان واحدی است. این سالها نکات برجسته و مشخصی را روشن میکنند که می توانیم ارتباط زمان حاضر بگذشته را احساس و در بین انبوه حوادث و اتفاقات جدید علل اساسی اوضاع سیاسی و اقتصادی عالم را بفهمیم.

دو اصل اساسی که بوسیله آن می توان بتاریخ و اوضاع جدید پی برد اول کوششی است برای پیدایش یک نظم بین المللی جدید بر پایه های امنیت دسته جمعی و دیگر در نتیجه عدم موفقیت در این راه کناره گیری از عهد نامه ورسای است که با از بین رفتن لیبرالیسم در آن کشورهای اروپائی که تشکیلات آزاد در سنن مردش اساس و پایه عمیقی نداشتند همراه میگردد. در صفحات بعد ما با نقشه جدید اروپا، طلوع و افول جامعه ملل، رشد و نمو و یکتاتوری ها، ایجاد یک جمهوری کارگری و بالاخره با نتایج اقتصادی جنبشهای ملی منحرف یعنی اختناق قسمتی از اقتصادیات دنیا روبرو خواهیم شد. مجموع این تحولات شدت تاسف آوری بقرن حاضر میدهند که میرساند این مرحله از تاریخ مرحله ای معمولی نیست. نسل های آینده اند که میتوانند معلوم کنند چه چیزهایی در دوره ما دائمی و چه چیزهایی گذران است و همانها هستند که میتوانند حوادث را نه از روی انعکاس صدای آنها در دنیا بلکه از روی محلی که در تکامل تاریخ اشغال میکنند تخمین بزنند. با اینحال مورخ در تشریح دوران معاصر با وجود مشکل بودن وظیفه خود می تواند کوشش لازم را بکار برد.

قسمت اول

جنگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸

مقاصد جنگ جنگی که در ۱۹۱۴ شروع شد برای مدت بیش از چهار سال ادامه پیدا کرد. در چندین روزی در پی ویرانه‌ها، اتریش و هنگری به صربستان در ۲۸ ژانویه، آلمان بروسیه در اول اوت، آلمان بفرانسه در سوم اوت، بریتانیای کبیر با آلمان در چهارم اوت، به‌مدیگر جنگ را اعلان کردند. در این فاجعه عظیم تقریباً بیشتر ملل کشانده شدند. پس از مدت ۵۱ ماه در يك جنگ و جدال بی نظیر قوه مقاومت دشمن بکلی از بین رفت. در ۲۹ سپتامبر ۱۹۱۸ با بلغارستان، در ۳۰ اکتبر با ترکیه، در سوم نوامبر با کشورهای اتریش و هنگری و در ۱۱ نوامبر با آلمان عهدنامه‌های متار که با امضا رسید. سختی و شدتی که از طرف متخاصمین بکار برده شد نشانه کثرت اختلاف و تضاد منافع آنها بود. امپراطوری‌های مرکزی برای حفظ و بسط سلطه نظامی خود در اروپا جنگیدند. متفقین و دول وابسته با عنوان کردن مسائل اخلاقی که دارای اهمیت معنوی بودند و جدان جهانیان را تحریک کردند. صاحب نظران باین هدف عالی امیدوار بودند که این جنگ، پایان جنگ باشد، روح میلیتاریسم برای همیشه نابود گردد، عنان گسستگی و استبداد جای

خود را به تشکیلات آزاد واگذار کنند، دنیا برای دموکراسی امن و
 امان شود و آزادی و حسن نیت در جهان گسترش یابند.

نتایج جنگ ۱۸-۱۹۱۴ مانند طبیعت موخس آن وحشتناک بودند.
 بساط سه دودمان سلطنتی هابسبورگ - هوهنرلرن و رومانف بهم پیچیده
 شد. امپراطوری اطیش و هنگری مغفل گردید، امپراطوری آلمان
 به نواحی زیادی تقسیم گردید. امپراطوری بزرگ آل عثمان به جمهوری
 نسبتاً کوچک ترکیه تبدیل یافت. در این متلاشی شدن و درهم و برهم
 ریختن سه امپراطوری، نهضت‌های استقلال طلبی قرن ۱۹ بالاخره به
 ثمر رسید و از همه مهمتر دستگاه و تشکیلاتی درست شد که هدفش
 حل مسالمت آمیز اختلافات بین المللی و صف آرائی قوای متحده تمام
 دنیا در مقابل هر گونه تعرض و تهاجم ناگهانی بود.

مشخصات جنگ جنگ بین المللی ۱۸-۱۹۱۴ اثرات روحی عمیقی

داشت. این جنگ در ضمن اینکه اروپا را بسلاخ

خانه‌های تبدیل کرد آخرین اثر این فکر قرون وسطائی را که جنگ
 مسابقه بین دول است از بین برد. جنگ‌های جدید که از پیرایه خود
 عریان گردیدند قیافه موخس آنها با حقایق خیره کننده - جنگ‌های
 مکارانه خندقی، استعمال مواد منفجره شدید که میدان جنگ را نابا
 توده‌های لاشه جنگجویان انباشته میکند، در پشت جبهه شهرهای
 تاریک، باران بمب بر روی سر مردم بی دفاع - آشکار شدند. بعلاوه تقسیم
 سابق یک ملت بدو طبقه شرکت کنندگان و تماشاچیان دیگر اعتبار
 خود را از دست داد. امروز تمام مردم در جنگ شرکت دارند اگر هم

واقعاً در جنک و یا در ساخت مصالح آن شریک نیستند بی شک خطر جنک بر آنها مستولی است . افسانه های جان اوستن (۱) که در زمان جنگهای حیاتی و مهماتی بریتانیای کبیر با ناپلئون نوشته شده مطالبش امروز متروک است . ولی انفجار ۱۸-۱۹۱۴ بطوری توجه عمومی را بخود جلب کرد که بنظر میرسید هر چیز دیگری غیر از جنک قابل بحث و گفتگو نباشد . امروزه تمام منابع یک کشور از حیث نفر احتیاج به تجهیز دارند. زنان نیز باید بنوبه خود بجای مردان در مزارع ، کارخانجات و کارگاهها مشغول کار شوند . درس دیگری که تجربه بما آموخت این است که غیر ممکن است بتوان بطور تقریب، حتی اگر جنگجویان از حیث تجهیزات و قدرت تحمل، خارج از حد معمول، باهم مسابقه نگذاشته باشند، مدت یک جنک جدید را پیش بینی کرد. در آغاز جنک ۱۹۱۴ بطور اغمینان بخشی انتظار داشتند جنک فقط چند ماهی طول خواهد کشید و برای سال جدید (عید مسیح) تمام خواهد شد. اظهار عقیده میشد اگر جنک بیشتر از این ادامه پیدا کند دستگاه دقیق و مرتب سیستم اقتصادی مختل میگردد. این پیش بینی کاملاً دروغ در آمد و حتی اگر هنوز این حقیقت باقی است که پیروزی از آن طرفی است که دارای آخرین دینار، پول باشد ولی راههای مختلف و وسائل گوناگونی برای طرف ضعیف بمنظور تعویق نتیجه غائی جنک وجود دارد . در اینصورت دیده میشود بر خلاف پیروزیهای قطعی زمانهای گذشته - وقتی که ممکن بود هوراس و والپول (۲)

(۱) - جان اوستن افسانه نویس انگلیسی است که از سال ۱۷۷۵ تا ۱۸۱۷

میزبسته است (مترجم)

۲ - هوراس والپول نویسنده و سیاستمدار انگلیسی (۱۷۹۷-۱۷۱۷)

نکارنده مجموعه ای از وقایع بوده است . (مترجم)

هر روز صبح پیروزی را از ترس گم شدن پیروزی دیگر استفسار کند ملتی که جنگ گریبانگرش میشود باید خود را بآدم کشی و تخریب در يك جدال بی پایان که نتیجه اش بدست آوردن و یا ترمیم چند متر زمین همراه با صورتی طویل از کشتکان است راضی کند. جنگ ۱۸-۱۹۱۴ حقیقت زنده دیگری را نیز نشان داد که جنگ جدید دارای دو جبهه است یکی جبهه جنگ و دیگری پشت جبهه جنگ. اهمیت جبهه دوم به هیچ وجه کمتر از جبهه اول نیست، چه ممکن است کشوری پیروزی را در جبهه جنگ بدست بیاورد ولی در جبهه دوم بر اثر فشار گرسنگی مردم نیم گرسنه که روحیه و خصائل اخلاقی خود را از دست داده اند شکست بخورد و بالاخره تاریخ معاصر اروپا نشان داده است که بمفهوم اقتصادی پیروزمند وجود ندارد زیرا از نقطه نظر طبیعت اشیاء هیچوقت جبران اقتصادی کامل میسر نیست. هر دو طرف باید بار سنگین تلفات و خساراتی را که بهای طاقت فرسای جنگ مخرب بر عهده آنها گذاشته مشترکانه تحمل کنند. زیرا هیچ نوع عزامتی از طرف مغلوبین نمی تواند این خسارات را جبران نماید. حتی این بار سنگین تلفات و خسارات بهمان میزانیکه در طول جنگ وارد شده محدود نبوده و دول فاتح باید خود را برای جنگ دیگری که دشمن شکست خورده بر اثر باز یافتن قوای خود بدست می آورد آماده کنند. بنا بر این دنباله هر صلح مسلحی جنگ وجود دارد.

دوسال اول جنگ
آلمانهاتصور می کردند که در صحنه کارزار خیلی سریع موفق خواهند شد. در جبهه غرب این امیدواری

بناامیدی انجامید . مقاومت بلژیک پیشرفت آلمانیها را بتاخیر
 انداخت و جنگ مارن که از ششم تا دهم سپتامبر ۱۹۱۴ طول
 کشید پاریس را از سقوط نجات داد. بدین ترتیب جنگ در جبهه
 غرب به جنگ محاصره خندقها مبدل گردید . آلمانیها و متفقین بطول
 صدها کیلو متر در سراسر خاک فرانسه در عقب خطوط جبهه داخل
 خندقها بسر میبردند . در این کشمکش موفقیت با آلمانیها بود زیرا
 آنها علاوه بر اشغال اراضی بلژیک و فرانسه بامرکز کشور اخیر در
 حدود ۵۵ میل و بایکی از بنادر انگلستان در حدود ۶۵ میل فاصله
 داشتند . آلمانیها در جبهه شرق بفرماندهی مارشال فون هندنبورگ در
 جنگ تساننبرگ ۲۶ اوت تسوانستند روسها را شکست داده
 و با آزاد کردن قسمتی از خاک از دست رفته پیروزی قطعی بدست
 آوردند . برای متفقین اثرات این حادثه بامیدواریهای آنها ضربه بزرگی
 وارد آورد . زیرا آنها انتظار داشتند حملات روسیه در جبهه شرق
 وضع جبهه غرب را بطور موثری بهبودی بخشد. در اکتبر سال ۱۹۱۴
 ترکیه نیز بظرفداری از آلمان وارد نبرد گردید . بریتانیای کبیر هم
 در مقابل باضمیننه کردن جزیره قبرس و تحت الحمايه قرار دادن مصر به
 این عمل جواب داد . در اکتبر سال ۱۹۱۵ بلغارستان به ترکیه ناسی
 کرد در حالیکه ایتالیا در ماه مه همانسال از اتحاد مثلث کناره گیری
 وبه متفقین پیوست . سال ۱۹۱۵ بواسطه لشکر کشی داردانل از سال-
 های بنام دوره جنگ ۱۸-۱۹۱۴ بشمار میرود زیرا در این سال برای
 در دست گرفتن کلید بسفرو داردانل بین مدیترانه و دریای سیاه ،

تصرف قسطنطنیه، آزادی روسیه از انزوا و توانائی متفقین در ارتباط با این کشور برای محاصره آلمان از همه جانب کوشش لازم بکار برده شد. گرچه متفقین از این لشکر کشی نتیجه‌ای نگرفتند مع هذا کلنل لارنس عقیده داشت که شکست دامنگیرتر کیه گردید. (در آن کشتارگاه باقیمانده ارتش مقدم عثمانی از بین رفت). در سال ۱۹۱۶ دو جنک بزرگ روی داد که هر دوی آنها به نتیجه قطعی نرسید یکی جنک بدور قلعه وردن بود در برابر تلاش آلمانها برای تصرف آن از فوریه تا ژوئیه، و بدنبال آن جنک سوم (ژوئیه تا نوامبر) واقع گردید و با حملات متقابل شدید و پز خسارتی از طرف آلمانها جواب داده شد. شکست دیگری برای متفقین در سال ۱۹۱۶ پیش آمد. رومانی بدون ترس از گرفتاری بسرنوشت صربستان که با کمک بلغارستان دول مر کزی آن را تصرف کرده بودند بکشورهای اتریش و هنگری در ماه اوت اعلان جنک داد و هنوز سال ۱۹۱۶ بیابان نرسیده بود که این کشور هم از طرف قوای دول مر کزی اشغال و مر کزش بوخارست بدست دشمن افتاد

سال سوم جنک سال ۱۹۱۷ با اینکه برای متفقین سالی پر از خسارت و شدائد

بود ولی پیروزی نهائی از دور نمایان شد.

در اکتبر سال ۱۹۱۷ در جبهه غرب در کساریو تور اتریشها شکست سختی بارتش ایتالیا وارد آوردند بطوریکه انگلیسها و فرانسویها مجبور شدند بکمک ایتالیا بشتابند، در جبهه شرق بر اثر انقلابات سیاسی روسیه اوضاع کاملاً دگرگون شد. شکست روسیه در

ماه‌های اولیه جنگ باهیچ چیزی جبران پذیر نبود و با وجود اینکه بعداً ارتش روسیه با وسائل بهتری مجهز گردید معهذاروسه‌ب‌طوری بر اثر تلفات سنگین روحیه نظامی و اخلاقی خود را از دست داده بودند که جبران آن غیر ممکن بنظر میرسید. پس از انقلاب اول که در مارس ۱۹۱۷ صورت گرفت دولت موقتی اعلام کرد با قوه و قدرت جدید جنگ را ادامه خواهد داد و بر اثر فشار متفقین در ژوئن همانسال در جبهه گالیسی حمله جدیدی شروع شد ولی بی نتیجه ماند. انقلاب دوم (نوامبر ۱۹۱۷) مہر ا خ ت ت ا م ج ن ک را بدستگاه جنگی روسیه زد. وقتی بلشویکها زمام امور را در دست گرفتند عهدنامه متار که با آلمانها امضا و مذاکرات صلح نیز در ماه دسامبر بین طرفین شروع شد. تروتسکی کمیساریای امور خارجه وقت از امضای پیمان برست لیتوسک خود داری و مستعفی گردید. مخالفت وی در برابر لنین در هم شکسته شدو در مارس ۱۹۱۸ عهدنامه مزبور تصویب گردید. این عهدنامه بر روسیه شرائط سختی را تحمیل کرد که از جمله آنها محروم شدن روسیه از نواحی مرزی و از دست دادن منطقه اوکراین بود. (۱)

(۱) عهدنامه Brest Litovsk (مارس ۱۹۱۸) مقرر میداشت که لهستان و نواحی بالتیک «دیگر تحت حاکمیت روسیه نخواهند بود» و «آلمان و اتریش و هنگری مایلند که وضع آینده این اراضی را با موافقت اهالی آنها تعیین کنند» روسیه استقلال اوکراین را می شناسد. واضح بود که با وجود ادعای رعایت اصل خودمختاری این اراضی جدا شده از روسیه به زیر سلطه آلمان خواهند آمد. در همان ماه عهدنامه بوخارست زمام امور کشور رومانی را بادر دست گرفتن امور راه آهن، خوار و بار، جاهای نفت بمدت نامچدودی بآلمان سپرد. مؤلف

لئین بمنظور انجام تقاضایش برای يك « مهلت نفس » به تسلیم نامه برست لیتوسك تن درداد. با اینحال از «سیاه چال شکست تجزیه، بردگی و خفتی که مارا در آن انداخته‌اند» شکایت داشت. آن روز نزدیک بود که سخن گوی آلمان شکست خورده اعتراض متشابهی علیه عهد نامه ورسای بنماید - اعتراضی که اگر آلمان نمونه يك (صلح آلمانی) را قبلا بنیان نگذاشته بود دارای اثر بیشتری می‌بود. افکار عمومی جهانیان در نطق بریزیدنت ویلسن منعکس گردید (اوریل ۱۹۱۸). (مانمی - توانیم آنچه را که سران نظامی آلمان یعنی فرمانفرمایان حقیقی آن کردند نادیده بگیریم. زمان اجرای عدالت وانصاف درباره آنها رسیده است پس از این است که می‌توانیم نسبت بسایر امور قضاوت کنیم).

کناره گیری روسیه از جنگ در اوضاع نظامی اثرات عمیقی داشت آلمان دیگر مجبور نبود در دو جبهه بجنگند و توانست قسمت‌های زیادی از قوای خود را به جبهه غرب منتقل نماید. بدین ترتیب آلمان برای اولین بار بر حریف خود در جهان نفری پیدا کرد

اثرات عقب نشینی روسیه از جبهه - نزاع اروپائی از اثر جبران پذیر يك حادثه آنی دیگر - ورود کشورهای متحده

دخول کشورهای متحده امریکا

امریکا بجنگ - در همان سال بیشتر بود. این حادثه را باید بیشتر معلول تصمیم خود آلمان دانست زیرا این کشور در سال ۱۹۱۷ تصمیم گرفت بدون هیچ قید و شرطی جنگ زیر دریائی را ادامه دهد. نیروی دریائی آلمان جز در يك مورد جرأت نداشت بان نیروی دریائی بریتانیا در

برخورد علنی ملاقات کنند و هر کس ممکن بود جنگ ژوتلند را ببرد (۳۱ مه - اول ژوئن ۱۹۱۶) اثر عملی آن این بود که برای بقیه مدت جنگ نیروی دریائی آلمان در بنادر خود بایستی تحت محاصره قرار بگیرند. بنابراین آلمان بمنظور تخریب تجارت معمولی که شریان حیاتی بریتانیای کبیر بود بسیاست غرق کشتی‌های تجارتنی انگلیس دست زد. در فوریه سال ۱۹۱۵ محاصره زیردریائی رابانگلستان اعلام وانگلیسها در مقابل در ماه مارس همانسال با آزاد کردن تجارت اجناس قاچاق باین عمل جواب دادند. خطر زیردریائی روز بروز زیادتر میشد در مه ۱۹۱۵ یکی از کشتی‌های اقیانوس پیما بنام لوزیتانیا بوسیله زیردریائیهای آلمان غرق و سر نشینان آن که عبارت از هزار نفر مسافر زن و مرد و بچه بودند در آب فرو رفتند. بطور تقریب از هر چهار کشتی که از بنادر انگلستان حرکت میکردند یکی از آنها غرق و بدین ترتیب بیش از نه میلیون تن از کشتی‌های تجارتنی این کشور گرفتار زیر دریائیهای آلمان گردیدند. انگلیسها برای جبران این تلفات و خسارات مجبور شدند سیاست جدیدی پیش گرفته کشتی‌های تجارتنی را بدرقه و با ساختن کشتی‌های بزرگتر از کشتی‌های مغروق و همکاری با کشتیهای جنگی امریکا عامل تخریب آلمانها را تلافی کنند. در اینصورت با وجود اینکه برای مدتی بنظر میرسید که جنگ زیردریائی بهدفع خود رسیده است ولی احتمال میرفت بریتانیای کبیر راهنوز مجبور به تسلیم نکرده است. این احتمال، آلمان را واداشت اشتباه بزرگ دوم خود را مرتکب شود و بجنگ بی رحمانه علیه کشتیهای بیطرف بپردازد و بهمان نتایج

شومی که از لشکر کشی بخاک بلژیک عایدش شد در این مورد هم برسد. این اشتباهی بود که سرسخت‌ترین حریفان او را وارد جنگ کرد. در ۳۱ ژانویه سال ۱۹۱۷ آلمان بکشورهای متحده امریکا یادداشتی فرستاد که در آن متذکر گردید از این تاریخ جنگ زیر دریائی بدون هیچگونه قید و شرطی ادامه خواهد داشت. در این یادداشت نوشته شده بود کوشش بریتانیای برای اینکه «آلمان را بواسطه گرسنگی مجبور به تسلیم کند، زنان، اطفال، پیر مردان و مرضی را» مجبور کرده است محض «صیانت میهن آباء و اجدادی خود فقر و گرسنگی شدیدی را تحمل نمایند». برای اینکه به «جنگ قحطی» خاتمه داده شود حکومت آلمان «باید محدودیت‌هایی را که تا بحال در مورد استعمال سلاح‌های دریائیش بخود تحمیل کرده است ترک کند». کشورهای متحده امریکا ادعای آلمان‌ها را بدلیل اینکه مجبور بودند برای مقابله با محاصره دریائی انگلیس کشتیهای بیطرف را - اگر آنها بتجارت با بریتانیای کبیر اقدام ورزند - غرق کند کاملاً رد کرد. بهمین علت روابط سیاسی خود را با آلمان قطع و در ششم اوریل سال ۱۹۱۷ بآن اعلان جنگ داد. کشورهای متحده امریکا (بنا بقول رئیس جمهورش) بعلمت اینکه در «خسارات و اهانتهائیکه از طرف رؤسای نظامی آلمان بعمل آمده است خود را شریک میدانند» داخل جنگ گردید. با اینحال دخالت وی فقط بمنظور حفظ منافع امریکائی نبود. پرزیدنت ویلسون در جملات تاریخی خود مقاصد عالیه ای که نظریه وی را درباره جنگ ۱۹۱۸ - ۱۹۱۴ الهام میبخشد مجسم کرد. «دنیا باید برای دموکراسی امن و امان گردد» صلح و آرامش

از این بیشتر نباید از طرف «حکومت‌های استبدادی که در پشت سر خود قوای متشکله‌ای دارند؛ قوای متشکله‌ای که صرفاً باراده آنهاست نه اراده مردم» در معرض خطر قرار گیرد.

کشورهای متحده آمریکا با قدرت مالی بیحد و حصر و همچنین منابع وسیعی از حیث نفقات به کمک متفقین شتافت. قرضه‌ها زیاد؛ کشتی‌های جنگی ساخته و خدمت نظام و وظیفه شروع شد. در طول سال ۱۹۱۸ آنقدر سرباز آمریکا بی‌باروپا رهسپار شدند که میزان آن در آخر سال بدو میلیون نفر رسید؛ بعداً ژنرال لودندرف در این مورد نوشت: «قوای امدادی آمریکا که بجهت خلاصی سربازان فرانسوی و انگلیسی رهسپار اروپا گردیدند شاهین موازنه را علیه ما بهم زده‌اند. بهمین علت آمریکا در جنگ عامل قطعی گردید»

بدین ترتیب آخرین صحنه جنگ شروع
سال چهارم جنگ
 شد. تفوق نفری که ارتشهای آلمان در جبهه

فرانسه از آن برخوردار بودند. با ضرورت اجرای یک تصمیم نظامی قبل از اینکه کشورهای متحده آمریکا بتواند قدرت کامل خود را در جنگ اعمال نماید توأم گردید - فرماندهی آلمان را برای شروع حمله آخری خود در مارس ۱۹۱۸ مصمم گردانید. برای مقابله با این حمله ژنرال فرانسوی مارشال فوش در رأس فرماندهی عالی ارتش متفقین قرار گرفت.

وحدت فرماندهی از عوامل اساسی موفقیت متفقین در عملیات متقابل بود، (همانطور که ژنرال لودندرف اعتراف کرد) «بدون شك

قوه جنگی آلمان را بسراشیمی سقوط انداخت» .

آلمانیها که درحمله ماه مارس آخرین، قوه خود را از دست داده بودند، شکستهای پی در پی دیگری بر آنها وارد آمد بطوریکه وقتی مجبور بعقب نشینی شدند معلوم شد پایان جنگ نمایان است. رؤسای نظامی آلمان وقتی دیدند ممکن است این عقب نشینی منجر بشکست قطعی و در نتیجه اشغال آلمان از طرف قوای خصم گردد دولت را مجبور کردند برای عهدنامه متار که داخل عمل گردد. در اول اکتبر ۱۹۱۸ از طرف مقر فرماندهی آلمان به نخست وزیر آلمان تلگرافی فرستاده شد که محتوی تقاضای فوری ژنرال لودندر ف بدین مضمون بود «تقاضای ما برای صلح باید فوراً باطلاع برسد. امروز سربازان ما اراضی خود را در دست دارند ولی ممکن نیست پیش بینی کرد فردا چه خواهد شد» مارشال فن هندنبروک که از سال ۱۹۱۶ ریاست ستاد ارتش آلمان را برعهده داشت اعلامیه منتشر کرد مبنی بر اینکه (فرماندهی ارتش آلمان با این تقاضا که برای يك پیشنهاد فوری صلح بدشمن است موافقت دارد. بواسطه سقوط جبهه مقدونیه و ضعف قوای مادی ما در جبهه غرب دیگر امید موفقیت برای ما باتوسل بقوای نظامی ممکن نیست. دشمن مدام نیروی تازه نفس و قوای جدیدی بمیدان جنگ وارد میکند ارتش آلمان هنوز محکم جای خود ایستاده و حملات دشمن را پیروزمندانه درهم میشکند ولی این وضع روز بروز وخیم تر میشود» . فرماندهی عالی ارتش آلمان در این زمان معتقد بود که (اوضاع عمومی نظامی جز اینکه بدتر شود چیز دیگر نیست). دولت هم تحت فشار همین

اظهارات مجبور به مذاکره درباره عهدنامه متار که گردید. از این لحظه به بعد زمام امور از دست رؤسای نظامی خارج و ژنرال لودندرف با- اینکه بعداً میخواست بمذاکرات صلح خاتمه دهد و نقش دیگری را بازی کند از مقام خود عزل گردید.

صحنه جالب این نمایش اکنون از میدان
مواد چهارده ماده
 نبرد بکاخ نخست وزیریها انتقال یافت.
 دیپلماتها مجدداً مقاماتی را که برای مدت چهار سال ژنرالها آنها را از آنجاها رانده بودند اشغال کردند.

یادداشت‌های متعددی بین دول مرکزی و رئیس جمهور کشور- های متحده امریکا رد و بدل گردید. پرزیدنت ویلسن شرایط صلح را که در این زمان تنظیم کرده بود و بنام مواد چهارده گانه بود در هشتم ژانویه ۱۹۱۸ خطاب به کنگره اعلام داشت. این مواد دارای اهمیت تاریخی مهمی است و آلمانها هم بر اساس همین اصول حاضر به تسلیم شدند.

«۱- معاهدات علنی صلح که علناً بسته شده‌اند. پس از این هیچ نوع موافقت‌نامه خصوصی بین المللی بهیچ‌ترتیبی وجود نخواهد داشت. دیپلماسی همیشه باید علنی و صادقانه جریان داشته باشد.

۲- آزادی مطلق کشتی‌رانی در تمام دریاها و خارج از آبهای ساحلی چه در زمان صلح و چه در زمان جنگ باید وجود داشته باشد، مگر اینکه بعنوان دریاهائیکه کلاً یا بعضاً بمنظور اجرای عهد بین- المللی مورد عملیات بین المللی قرار گیرند بسته میشوند.

۳- رفع هر گونه سدهای اقتصادی بوجه مایمکن و برقراری

اصول مساوات در شرایط تجارتی بین تمام ملل .

۴- تضمینات کافی داده و گرفته شود بر اینکه تسلیحات ملی بحد اقل ممکنه تا آنجا که برای امنیت داخلی مناسب باشد تقلیل یابد .

۵- حل کمالا بی طرفانه، عادلانه و آزادانه کلیه دعاوی مستعمراتی با رعایت دقیق این اصل که در حل این قبیل مسائل حا کمیت ، منافع مردم آن نواحی با ادعاهای منصفانه حکومتی که باید عنوان وی معلوم شود در یک کفه مساوی قرار گیرند .

۶- تخلیه کلیه اراضی روسیه ...

۷- تخلیه و ترمیم بلژیک ...

۸- آزادی کلیه اراضی فرانسه و استرداد اراضی اشغالی و در مورد عمل خطائی که از طرف دولت پروس در سال ۱۸۷۱ نسبت بفرانسه درباره ایالت الزاس و لرن سرزده و برای مدت پنجاه سال صلح اروپا را بهم زده است باید طوری عمل شود که صلح و آرامش برای همیشه بنفع تمام ملل برقرار گردد .

۹- تجدید نظر عادلانه درباره مرزهای ایتالیا باید بر اصول آشکار و صریح ملیت انجام گردد .

۷- برای مردم کشورهای اتریش و هنگری که آرزو مندیم مقام آنها را درین ملل محفوظ و مصون به بینیم باید آزادترین فرصتها را برای توسعه خود مختاری آنها فراهم کرد .

۱۱- رومانی، صربستان و هو تنگرو باید تخلیه گردند .

۱۲- قسمتهای ترك نشین امپراطوری فعلی عثمانی باید حا کمیت

مطمئنی را برای آنها تأمین کرد و سایر ملیتهائی که هم اکنون تحت سلطه ترکها هستند باید يك امنیت مسلم و مطلقاً يك فرصت فارغ از مزاحمت برای خودمختاری آنها فراهم نمود و عبور و مرور از داردانل باید همیشه بعنوان يك مسیر دریائی برای کشتی‌ها و تجارت تمام ملل تحت تضمینات بین‌المللی آزاد باشد .

۱۳- يك دولت مستقل لهستان شامل آن اراضی که سکنه آنها مسلمان‌الستانی، با داشتن دسترسی آزاد و مطمئن بدریا، که استقلال سیاسی و اقتصادی و تمامیت ارضی آن بوسیله عهد نامه‌های بین‌المللی تضمین گردد بوجود آید. ۱۴- يك جامعه عمومی ملل ضمن قرار دادهای صریح بمنظور تضمینات متقابل در باره استقلال سیاسی و تمامیت ارضی برای تمام دولچه کوچک و چه بزرگ باید تشکیل شود .

در نطق دیگری که پرزیدنت ویلسن ایراد کرد مواد چهارده گانه را در جملات زیر خلاصه نمود: « آنچه را که ما برای آن کوشش می کنیم نظم بین‌المللی جدیدی است که بر اصول جهانی و وسیع حق و عدالت مبتنی باشد. دیگر نه صلح جسته و گریخته و نه صلح رنگارنگ. ملتها و کشورهای دیگر نباید از پادشاهی بیادشاه مگر مانند آلات و ابزار بازی در قمار موازنه قوی مورد خرید و فروش واقع گردند . گرچه این قمار بزرگ برای همیشه حمیت خود را از دست داده است . یکی از مواد چهارده گانه که مربوط بکشورهای اطریش و هنگری بود بعداً در موقعی که ایالات متحده امریکا ادعای چک اسلواکها و یوگسلاوها را برسمیت شناخت تغییر کرد . متفقین موافقت خود را بامواد چهارده گانه مشروط

بدو تبصره زیر در مورد «آزادی دریاهای» و غرامات کردند :

۱- «بند دوم مربوط است بآنچه که از آن بآزادی دریاهای تعبیر میشود از آنجا که می‌تواند مورد تفسیرات مختلف قرار گیرد آنها نمی‌توانند بعضی از آنها را قبول کنند»

۲- از تعهد در باره «ترمیم» اراضی اشغالی «آنها آن غراماتی را استنباط میکنند که آلمان بایستی برای کلیه خسارات وارده ب مردم غیر نظامی متفقین و مایملک آنها ناشیه از تعرض خویش بپردازد». الحاق دول مرکزی بمواد چهارده گانه علاوه بر سایر مسائل، در مورد آلمان استر دادالزاس ولرن بفرانسه، و در مورد اتریش و هنگری آزادی ملتهای تابعه را در برداشت.

با اینحال در مورد آلمان دارای معنای دیگری هم بود و آن عدم تسلیم بلاقید و شرط بود زیرا خطابه‌های پرزیدنت ویلسون از طرف تمام دول متخاصم بعنوان پایه‌های مستحکم مذاکرات صلح تلقی شد ولی در موقع اجرای جز بجزء آن تفسیرات متضادی پیش آمد. عهد نامه‌های متار که با کشورهای اتریش و هنگری در سوم نوامبر ۱۹۱۸ و با آلمان در یازدهم نوامبر ۱۹۱۸ نعره جنگ را خاموش و بدین ترتیب جنگ ۱۸-۱۹۱۴ پایان یافت.

جنگ در خاور میانه گر چه جبهه غرب صحنه اصلی جنگ واقع گردید ولی عملیات نظامی دیگری که بجای خود مهم بود از طرف بریتانیای کبیر در جبهه‌های دیگر ادامه داشت. در باره این جنگها که بنام (گوشه‌های جنگ) معروف بود نظریات

مردم باهم فرق داشت . بعضی عقیده داشتند متفقین باید تمام منابع خود را برای يك هدف که شکست ارتش های آلمان باشد متمرکز کنند عده دیگر تصور میکردند وضع آلمان در جبهه غرب غیر قابل شکست است و بهترین راه امید برای پیروزی غافلگیر کردن وی از عقب و تنگ کردن حلقه محاصره از جانب شرق می باشد . از جمله این گوشه های جنگ یکی همان لشکر کشی داردانل بود که با وجود تلفات سنگینی که بارش ترکیه وارد آمد بموفقیت نیا انجامید ، و دیگری کوشش انگلستان برای آزادی اعراب از قید سلطه امپراطوری عثمانی بود که بالاخره به پیروزی نهائی منتهی شد . در سال ۱۹۱۶ برهبری شریف مکه در حجاز انقلابی عربی رخ داد که غارت و چپاول بیش از احساسات ملی محرك انقلابیون واقع شد و فقط با کمک بریتانیای کبیر بود که روسای عرب توانستند (کانون قدرت را در دست بگیرند) این حرف کلنل لارنس است . کلنل لارنس توانست بر اثر اقدامات زیر کانه خود در عربستان معروفیت خاصی کسب کند . نقشه وی در این جنگ که از آن در کتاب معروفش بنام (هفت ستون عقل) تجسم دقیقی کرده است عدم توجه به جسم اصلی دشمن و تمرکز قوی در جناح دور افتاده ان بود . تخریب پلها و خطوط مواصلاتی ؛ عبور و مرور را « برای دشمن يك نوع ترور نامرئی گردانید . » ولی انقلاب اعراب حادثه کوچکی بشمار میرفت که منظورش بیشتر ناراحت کردن فکر دشمن و جلب توجه وی به نقطه دیگر بود . ژنرال النبی که فرماندهی ستون عملیات جنگی را در فلسطین و سوریه بعهده داشت ، (لارنس می نویسد) برای قوه جنگی ما اهمیتی قائل نمیشد و بما قدرت

تا کتیکی خود را نمی گفت. پیروزی وی تنها امر منطقی نبوغ او بود و از اینکه چه بر سر ما (اعراب) می آید اهمیتی نمیداد. در نهم دسامبر سال ۱۹۱۷ نیروی ژنرال النبی اورشلیم را وادار به تسلیم کرد و در ۳۰ سپتامبر ۱۹۱۸ وارد دمشق شدند. آزادی فلسطین و سوریه از طرف نیروهای بریتانیا جنگ با ترکه‌ها را به پیروزی درخشانی رساند که صحنه دیگر آن تصرف بغداد و آزادی بین‌النهرین بود بلغارستان در ۲۹ سپتامبر ۱۹۱۸ بواسطه شکست جبهه سالونیک مجبور به تقاضای متار که گردید. ترکه‌ها هم در ۳۰ اکتبر همان سال با آنها تاسی کردند .

علل شکست آلمان
 علل سقوط آلمان چه بودند؟ در آغاز جنگ ۱۸-۱۹۱۴ آلمان دارای بزرگترین دستگاہهای

جنگی بود که دنیا تا آن زمان بخاطر نداشت. از نقطه نظر نظامی نیز بزرگترین موقعیت که جنگ در خطوط داخلی باشد برای آن فراهم بود. در صف مقابل، منابع اقتصادی وسیع متفقین و دول وابسته قرار داشت. بنا بر این شانس موفقیت برای آلمان وقتی وجود داشت که بتواند ایاق و استعداد خود را برای بدست آوردن یک پیروزی سریع و عظیم در میدان نبرد ثابت کند. ناتوانی آلمان در انجام هدف فوق سبب شد جنگ از صورت دلخواهی آن خارج و وسیله سنجش سرسختی و طاقت گردد. در یک چنین نبردی شکست آلمان فرصت مسلم ریاضی بود. آلمان نه بلحاظ قدرت نظامی و نه اقتصادی یاری مقاومت بی انتهائی را در یک وضع بلا تکلیفی مانند جنگ مارن که پیشرفت آنها را به تعویق انداخت نداشت. قدرت جنگی آلمان نیز بر اثر تلفات بی سابقه و استفاده لاینقطع آنها

روز بروز روبه تحلیل میرفت. مخبر سر فرماندهی ارتش انگلیس در این باره میگوید که (ارتش آلمان در نیمه دوم سال ۱۹۱۸ سقوط نمی کرد مگر بر اثر مصرف مدام که قوای ذخیره ارتشهای آلمان را فرسوده کرد) قدرت اقتصادی آلمان نیز بواسطه تفوق دریائی بریتانیای کبیر که برای بار دیگر نفوذ و قدرت دریائی خود را بنحو بارزی نشان داد، درهم شکسته شد. نیروی دریائی انگلستان، با وجود محاصره يك فشار مزمن و نافذی که هر سال بر شدت آن اضافه میشد اعمال میکرد. ژنرال لودندن را اعتراف مهمی میکند که اگر «جنک طولانی شود شکست، ما حتمی است. زیرا بلحاظ اقتصادی در يك جنک پسر مصرف و دروضع خیلی نامساعد قرار گرفته ایم.» «اوعتیده داشت» که تحلیل قوای روحی و اخلاقی مردم پشت جبهه باوضع خواربار بستگی نزدیک دارد. در خیلی از مردم تخریب مقاومت قوای روحی و جسمی کاملاً مشهود است. جیره رسمی که برای اهالی پایتختهای آلمان و اثریش تهیه کرده بودند فصیح تر از کلمات مضيقه‌ای را که برای مردم غیر نظامی در آخر سال جنک فراهم شد نشان میدهد.

در برلن جیره هفتگی عبارت از چهار پیوند (هر پیوند مساوی است با ۵۳۳ گرم) نان، هفت پیوند و نیم سیب زمینی، نیم پیوند گوشت (که آنهم همیشه بدست نمی آمد)، نیم پیوند شکر، (با کمی ماهی، کره، چربی پنیر و مربا) بود. دروین جیره روزانه ۳۳ انس آرد و نان و يك انس گوشت، ۲۵ ر. انس چربی ۲۵ انس سیب زمینی و ۷۵ ر. انس مربا. این سوء تغذیه نه تنها از میزان غیر معمولی مرگ و میر معلوم میشود بلکه از ضعف جوانان نیز آشکار

میگردد. از طرف دیگر قوه مقاومت معنوی آلمانها را از بین برد بطوریکه آنها دیگر نمی توانستند تحمل محرومیتها، محرومیت‌هایی که بدان گرفتار بودند و معلوم نبود تا چه وقت ادامه دارد بکنند. با اینحال ایق موضوع تاثیر خود را در روحیه سر بازان در جبهه جنگ کرد. (۱) تسلیم آلمان به در هم شکسته شدن ماشین جنگی وی ارتباط داشت. ضربات ارتشهای متفقین روسای نظامی آلمان را وادار کرد که تقاضای صلح کنند. بروز اغتشاشات داخلی در آلمان و وژاگون شدن رژیم غیر نظامی مقدم و یاهم زمان تسلیم نظامی آلمان نبود. آنها بعداً یعنی وقتی که تلخی شکست با تلفات و ضایعاتی که بواسطه گرسنگی پیدا شده بود توام گردید بوجود آمدند. دیگر از عواملی که آنها را بسقوط کشانید انقلاب بلشویکها بود. حکومت آلمان قوای اغتشاش را در روسیه برای بهبودی وضع نظامی خود در جبهه شرق دامن میزد ولی این کمک آنی خیلی گران تمام شد. اسرای جنگی آلمان که از اسارت در روسیه آزاد شدند و مجدداً در عملیات نظامی ارتش آلمان شرکت کردند روحیه ارتش را خراب و از آنجا که عقاید سیاسی پای بند مرز و بوم نیست بلشویک مسری بزودی در خارج از مرزهای روسیه شوروی شیوع پیدا کرد. بعلاوه ورود آمریکا در جنگ صرف از نتایج مادی آن که در بالا ذکر شد دارای اثرات روانی عمیقی در مردم آلمان بود و آنها را متقاعد ساخت که دیگر امید موفقیتی برای آنها در بین نیست. بالاخره سر سختی و تحمل فرانسویها در جنگ و قربانیهای روسها از کمکهای

(۱) نامه‌های شکایت آمیزی که از بستگان سر بازان آلمانی از کشورشان

میرسید تاثیر خود را شروع کرد. کسانی که در جبهه بودند ناراضی شدند زیرا بستگان آنها در وضع بدی بسر می بردند.

اساسی پیروزی نهائی مرام متفقین گشت .

قیمت جنگ مخارج جنگ ۱۸ - ۱۹۱۴ باوسعت عملیات آن متناسب بود و قیمت سرسام آوری چهازغالین و چه مغلوبین اخذ گردید . تعداد کسانی که جان خود را از دست دادند به رقم گج کننده ۸ میلیون نفر و زخمی شدگان به ۲۰ میلیون نفر رسید باین تلفات میدانهای نبرد باید قربانیهای اعمال شاقه اراضی اشغالی و بای اراضی محاصره شده را که محکوم بانواع کارهای شاق بودند اضافه کرد . مخارج سرسام آوری که برای جنگ شد بمقادیر نجومی رسید . خرج متوسط روزانه بریتانیای کبیر تا مارس سال ۱۹۱۵ یک میلیون و نیم پوند و در سال ۱۶-۱۹۱۵ چهار میلیون و در ۱۷-۱۹۱۶ پنج میلیون و نیم و در ۱۸-۱۹۱۷ شش میلیون نیم بود . قرضه ملی این کشور از ۷۰۸ میلیون پوند به ۷۴۳۵ میلیون رسید . کشورهای متحده امریکا که در سال ۱۹۱۷ وارد جنگ گردید میزان قرضه هایش در اواخر سال ۱۹۱۸ به ۱۶ میلیون دلار بالغ گردید . قرضه ملی فرانسه از ۳۴۱۸۸ میلیون فرانک به ۱۴۷۷۴۲ میلیون فرانک رسید . قرضه ملی آلمان از پنجهزار میلیون مارک به ۱۶۰۶۰۰ میلیون مارک اضافه شد . اداره بانک فدرال زرو امریکا تخمین زد که (تا ۳۱ ماهه سال ۱۹۱۸ مخارج روز افزون متخاصمین به ۳۵ میلیون پوند بالغ گردید) و پیش بینی کرده بود که این مبلغ تا آخر سال به چهل میلیون پوند خواهد رسید . کلیه قیمت جنگ را نمی توان به تنهایی با ارقام خیره کننده قرضه های ملی متخاصمین بدست آورد . اراضی اشغالی ، خسارات و ضایعات باور نکردنی و غیر قابل جبران دیدند . در مناطق جنگی

شمال فرانسه ، بلژیک ، شمال ایتالیا و لهستان روسیه يك حساب جدید نشان میدهد)) مسئله ترمیم صنایع از بین رفته در این بود که بایستی آنها را تقریباً مجدداً از پایه بنا کرد. تمام انبارهای مواد خام معدوم و ماشین آلات در مواردی که بجا ماندند آنها را عمدتاً سوزاندند.)) در شمال فرانسه ((این تخریب بحدی کامل بود که وقتی خواستند شهرهای زیبا و مجلل سابق را از نو بسازند مسئله بی انتهائی را تشکیل میداد)). عین همین خرابیها با اندکی زیاد و کم در صربستان در موقع عقب نشین ارتش اتریش و هنگری و در گالیسی اتریش در موقع تخلیه روسها اتفاق افتاد. در يك محیط مسموم از خاطرات کشتارهای میدانهای نبرد ، از مناطق غارت زده و بالاخره از بارهای غیر قابل تحملی که بر دوش نسلهای آینده گذاشته شده بود، سیاستمداران کنفرانس صلح در پایتخت فرانسه در سال ۱۹۱۹ دور هم گرد آمدند و برای امر بنای مجدد اروپای نوین دست در دست یکدیگر گذاشتند .

قسمت دوم

((معاهدات صلح ۲۲-۱۹۱۹))

عهدنامه ورسای
آلمان برای شکست خود در جنگ ۱۸-۱۹۱۴
برداخت می‌کرد.

درد رجه اول آلمان مقدار زیادی از اراضی خود را از دست داد .
نقشه اروپا تغییر کرد . شمال و جنوب ، مشرق و مغرب
با مرز های اروپای مرکزی تغییر شکل داد و این تغییرات
ارضی مخصوصاً در قسمت مرز های شرق بیشتر بود . در مغرب ایالات الزاس
ولرن « برای جبران عمل خطای آلمان در ۱۸۷۱ » بفرانسه مسترد
گشت . حوزه سارم توقفاً از امپراطوری آلمان بعنوان جبران تخریب
معادن ذغال سنگ در شمال فرانسه و بحساب قسمتی از عراماتی که آلمان
می بایستی بپردازد جدا شد . این ناحیه تحت نظارت کمیونی منتخب
از جامعه ملل قرار گرفت و در آخر ۱۵ سال می بایستی بآراء عمومی
مراجعه گردد که در صورت الحاق مجدد آن بآلمان کشور اخیر حقوق
ملکی فرانسه را در این معادن باز خرید کند . (۱) در قسمت شمال سر نوشت

(۱) مراجعه بافتکار عمومی در سال ۱۹۳۵ انجام گرفت و نتیجه آن الحاق مجدد

بآلمان بود . (مؤلف)

شلزویک شمالی و مرکزی که در سال ۱۸۶۴ از دانمارک مجزا شده بود با مراجعه بافکار عمومی و وضع معلوم گشت بدین ترتیب که قسمت شمالی بدانمارک و قسمت مرکزی باآلمان الحاق خود را اعلام داشتند. صرف نظر از این تغییرات، بعضی از نواحی کم وسعت به بلژیک داده شد. مهمترین همه، گذشته‌های ارضی بود که در طرف مشرق از آلمانها برای جبران صایعاتی که بر لهستان فرمانفرمایان پروس در قرن هیجدهم وارد کرده خواستار بودند. ایالات پزن و تقریباً تمام پروس غربی بدولت برپا خاسته لهستان واگذار گردید؛ سیلزی علیا در نتیجه مراجعه بافکار عمومی بین آلمان و لهستان تقسیم گردید. برای تهیه بندری برای لهستان، شهر آلمانی داننزیگ بوضع اولیه خود بعنوان شهر آزادی تبدیل یافت و «تحت حمایت جامعه ملل قرار گرفت» متفقین خود با کثرت و تفوق خصوصیات آلمانی معیت شهری، داننزیگ معترف بودند ولی آنها می گفتند (منافع اقتصادی داننزیگ و لهستان یکی است) و بعد الت نزدیکتر است برای تهیه معبر دریائی این بندر بلهستان واگذار شود. ارتباط داننزیگ و لهستان بوسیله ایجاد (دالان لهستان) تامین گردید. این دالان پروس شرقی را از بقیه آلمان جدا می کرد. ممل نیز بجهت متشابهی بکشور جدید الخلقه لیتوانی داده شد. سایر تغییرات ارضی در خارخ از اروپا مربوطه مستعمرات امپراطوری آلمان بود. آلمانها را مجبور کردند از (تمام حقوق و عناوین خود بر مستعمرات ماوراء بحار) صرف نظر کنند. این مستعمران عبارت بودند از آفریقای جنوب غربی آلمان که با اتحادیه آفریقای جنوبی داده شد، آفریقای شرقی آلمان نیز بین بریتانیای کبیر

وبلژیک تقسیم گردید. در این تقسیم بندی نانکانیکا سهم بریتانیای کبیر گردید.

مستعمرات آفریقائی آلمان در قبل از جنگ ۲۳۵۰۰ نفر آلمانی داشتند که از این عده بیشترشان مهاجرین دائمی نبودند و آنها به نیم درصد رقم تجارت خارجی آلمان (۱) کمک میکردند. جمعیت بومی این مستعمرات ۱۲۵ میلیون نفر بود که از آن عده تقریباً ۴۲ درصد به امپراطوری بریتانیای کبیر ۳۳ درصد بفرانسه و ۲۵ درصد به بلژیک رسید. مستعمرات آلمان در اقیانوس آرام بین ژاپون، استرالیا و زلاند جدید تقسیم شد. این مستملکات سابق آلمان تحت یک نوع (قیمومیت) از طرف جامعه ملل قرار گرفت و در واقع از لحاظ فنی اداره آنها بطرز قیمومیت بونده مالکیت. در عهد نامه ورسای از ترس اینکه مبدا آلمان برای جبران اراضی از دست رفته بخواهد در اتریش و نواحی آلمانی نشین چک اسلواکی دست بواقدماتی برسد و ماده آنرا به جلو گیری از این موضوع اختصاص دادند. ((المان استقلال اتریش را معترف و کاملاً محترم می شمارد و متقبل میگردد که این استقلال جز برضایت شورای جامعه ملل غیر قابل انتقال باشد)). از طرف دیگر آلمان خود را مجبور دید که ((استقلال کامل دولت چک اسلواکی و مرزهای این کشور را همانطور که معین کرده اند برسمیت بشناسد))

(۱) - این مستعمرات «مقداری جزئی مواد خام منطقه حاره و مواد غذایی برای آلمان تهیه میکردند» و در مورد بازار تجارتی برای اجناس آلمانی «اهمیتی نداشتند» (مولف)

سایر فصول صرف نظر از مسائل ارضی، عهد نامه ورسای بیشتر هم خود را مصروف غرامات، غیر نظامی کردن حوزه رن، تسلیحات و بالاخره گرفتن تضمینات کافی برای اجرای تعهدات آلمان کرد.

آلمان مسئولیت « خسارات و تلفاتی را که به بردول متفق وهم بستگان وهم چنین باتباع آنها در نتیجه جنگ وارد آمده بود » قبول کرد. از داشتن استحکامات و قوای نظامی چه از طرف چپ و چه از طرف راست زودخانه رن در طول سی میل ممنوع گشت. برای امکان «تحدید عمومی تسلیحات تمام ملل» متعهد شد ارتش خود را به یک صد هزار نفر که شامل افسران هم باشد محدود کند. خدمت نظام وظیفه را لغو و قوای دریائی را محدود وزیر دریائیهای خود را تسلیم کند. و بالاخره بعنوان ضمانت اجرای عهدنامه قسمتی از خاک آلمان در طرف مغرب رودخانه رن با مجموع پلهای مواصلاتی برای مدت ۱۵ سال تحت اشغال متفقین و دول هم دست بیرون آمد.

اعتراض آلمان تا زمانیکه مواد عهد نامه صلح قبلا از طرف **بعهدنامه ورسای** متفقین فاتح حل نگردید آلمانها را بکنفرانس صلح پاریس ۱۹۱۹ دعوت نکردند. عهد نامه صلح شکل بعهدنامه ای را که آزادانه بین متخاصمین مورد مذاکره و موافقت واقع شود نداشت. این عهدنامه بیشتر وضعی را داشت که از طرف فاتحین بردشمن شکست خورده و ذلیلی تحمیل میگشت. به نمایندگان آلمان اجازه دادند ملاحظاتی خود را در باره طرح عهدنامه ای که بآنها تسلیم میشود

بنویسند ولی فرصت یک اعتراض کامل را از آنها علیه مواد عهدنامه سلب کردند (۱) « این صلح آن صلح عادلانه‌ای که بماقول دادند نیست . این صلح بامبانی یک صلح عادلانه و پایداری تناقض غیر قابل التیام و بیینی دارد . دشمنان ما مکر در مکرر گفته‌اند آنها بامردم آلمان جنک ندارند بلکه بایک حکومت امپریالیستی و غیر مسئول سر نراع دارند . آنها بارها خاطر نشان ساخته‌اند این جنک بی نظیر باید بدنبالش یک صلح تازه ، صلح حق و عدالت بیاید نه صلح زور . آلمان مدتی است دشمنان ما بایک دولت مسئول مواجه هستند . قانون اساسی جدید امپراطوری آلمان و سازمان ملی حکومت مسئول آن تماماً باخشک ترین اصول دمکراسی منطبق شده است . ترک روح نظامی در این قانون هویدا است . ولی در موقع نوشتن عهدنامه صلح باین حقایق مثل سایر اصول حقه کوچکترین توجهی نشده است .

شاید شرایطی از این سخت‌تر که بتوان بر یک دولت امپریالیستی تحمیل کرد قابل تصور نباشد . بدین ترتیب نمایندگان آلمان در حالیکه از شدت شرایط تحمیلی باخبر و یک یک آنها را با شرح و بسط زیاد کردند اعتراف داشتند باینکه « آلمان بایستی برای بدست آوردن صلح قربانی‌هایی داده و در این راه تاسر حدامکان قدرتش بکوشد . »

شکایتهای آشکار ملاحظات آلمانها بی‌عدالتی‌های صریحی را که آنها شکایت داشتند یک یک اسم برده بود . « در

۱ - این جملات نقل شده که دنباله خواهد داشت از « ملاحظات نمایندگان آلمان درباره طرح عهدنامه صلح » ، « جواب متفقین و دول همدست » و سایر « اسناد » مربوطه اقتباس شده است (مولف)

مغرب قسمتی از اراضی کاملاً آلمانی سار را با جمعیت لااقل ۶۵۰ هزار نفر از امپراطوری آلمان فقط بعلت وفور معادن زغال سنگ برای مدت پانزده سال از امپراطوری آلمان باید مجزا کرد. سیلزی علیاً از آلمان بایستی جدا و بکشور لهستان داده شود. در صورتیکه این ناحیه هیچ نوع ارتباط سیاسی با کشور لهستان اقل در مدت هفصد و پنجاه سال اخیر نداشته است. «میلیونها نفر آلمانی را که در یزن و پروس غربی زندگی میکنند تحت سلطه لهستان باید قرار دهند. (۱) پروس شرقی «بایستی از قسمتهای امپراطوری آلمان جدا» و همانطور ممل که «کاملاً آلمانی» است نیز مجزا گردد. گرچه ((دسترس آزاد بدریابرای لهستان که بتواند احتیاجات اقتصادی خود را رفع کند با تاسیس بنادر آزاد که)) برای لهستان قطعاً دارای امتیازات مخصوص خواهد بود ((فراهم میگردد)) مع هذا دانزیک که همیشه دارای خصوصیات آلمانی بوده بدولت آزادی تبدیل شده که تحت حاکمیت لهستان باقی خواهد ماند)). نمایندگان آلمان شکایت داشتند ((در اینجا عقیده یک حق غیر قابل مرور زمان تاریخی در آنجا عقیده مالکیت نژادی و در جای دیگر نظریه منافع اقتصادی بایستی رعایت شود در حالیکه در هر یک از موارد اتخاذ تصمیم کاملاً از روی عمد برای آلمان نامساعد بوده است.)) حکومت آلمان تمایل خود را برای تجزیه آن قسمت از ایالت یزن که دارای

۱ - بر طبق آمار سال ۱۹۱۰ جمعیت آلمانی اراضی مجزا شده از آلمان به لهستان یک میلیون نفر و جمعیت لهستانی آن دو میلیون نفر بوده است و نواحی مراجعه شده با تفکار عمومی دارای یک میلیون نفر آلمانی و ۱۵ میلیون لهستانی بوده اند است (مؤلف)

جمعیت لهستانی غیر قابل بحثی میباشد)) توام با ((قسمتهای غربی نواحی پروس که اهالی آن بدون شك لهستانی هستند)) اعلام کرده است، ولی طرح عهدنامه و رسای باین موضوع قناعت نکرده ((مقرر داشته‌است آن قسمت از نواحی آلمانی بدون کمترین توجهی باصل نژادی از آلمان گسیخته شود)). آلمانها به تقلید سابقه امر که از طرف حریفانش گذاشته شده بود، اصل خود مختاری را پیش کشیدند. در این جنگ اصل جدیدی وضع شده است. حق خود مختاری. « ولی این حق «نباید اصلی باشد که صرفاً از آن بضرر آلمان استفاده شود، برعکس باید اصل مزبور در تمام کشورها یکسان اجرا و مخصوصاً، در مواردی که مردم اصلشان آلمانی است و مایلند بخاک امپراطوری آلمان ملحق شوند، بکار برده شود». نمایندگان آلمان اینطور نتیجه گرفته بودند از این اصل در مورد نواحی سار، الزاس و لرن، دانزیک، ممل و اراضی دیگری که به لهستان و بلژیک داده شده تخطی گردیده است و در دفاع از این اصل « ملیونها آلمانی آلمان اثریش را از اتحاد با آلمان که آرزوی آنها است منع و ملیونها نفر آلمانی دیگر را که در سراسر مرزهای ما ساکن هستند مجبور کرده‌اند جزو دولت جدید الخلقه چک اسلواکی باقی بمانند. » در این اخطار هم چنین گفته شده بود « اگر تحقیقاتی هم اکنون درباره آرزوهای مردم الزاس و لرن نشود حل این مسئله انجام نخواهد گردید ». درباره مسئله مستعمرات چنین نشان داده شده بود که « این ترتیب حل مسئله مستعمرات بایک صلح عادلانه مغایرت کامل دارد. ادعای آلمان درباره مستعمرات خویش در درجه

اول مبتنی بر این حقیقت است که برای توسعه آنهارنج فراوان و مضمهرنمر کشیده و قانوناً آنهارا بدست آورده است. « این مستعمرات » مناطق گرانبهای سرمایه ملی وی را تشکیل میدهند و همانطور که بازار صنایع آن بشمار میروند برای جمعیت اضافی آن نیز وجود آنها کاملاً ضروری است. آلمانها آمادگی خود را برای « اداره مستعمرات بر طبق اصول جامعه ملل و حتی بعنوان قیم اتصافی از طرف جامعه » اعلام داشتند.

شکایات در بین مسائل دیگری که آلمانها در ملاحظات خود بدان **دیگر** متذکر شدند مسئله مشکل غرامات نیز مطرح گردید.

« تعهدات آلمان که مورد موافقت واقع گردیده بود بشرح زیر بالغ میگشت: غرامات شامل کلیه خساراتی است که بواسطه اشغال آلمانها در اراضی بلژیک و فرانسه بمردم غیر نظامی متفقین وارد آمده است. »

طرح عهدنامه از آنچه که مورد موافقت طرفین واقع شد پافرا تر گذاشته بود زیرا اگر دول فاتح در تحمیل ((قرضه ای که آلمان را از هرامکانی در آینده محروم کند)) اصرار ورزند ((مردم آلمان خود را محکوم به بردگی میدانند)). آلمانها از غرف دیگر از عدم شرکت موقتی خود در جامعه ملل عصبانی بودند. ((لازم بود آلمان را از همان لحظه اول بر اصول مساوات بجامعه ملل دعوت میکردند.)) در موضوع الحاق اتریش که اکنون بجمهوری کوچکی تبدیل شده تعهد صریحی را بعهده گرفته بودند که ((آلمان نه در گذشته و نه در آینده هیچوقت قصد پس و پیش بردن مرزهای آلمان و اتریش

را بوسیله زور نداشته و نخواهد داشت .)) این تعهد درست در بیست سال دیگر از بین رفت و بدون شك عدم اعتمادی که آلمانها در گذشته در مورد رعایت قول و قرارها از خود بجا گذاشته بودند متفقین را بر آن داشت که به تقاضای بخشودگی از تقصیراتش وهم چنان باخاطر وی در ((کاشتن تخم نفاق آینه)) و پیدایش وضعی که ((ضرورت بجنگهای جدید منجر خواهد گردید)) واقعی نگذارند . آخرین موردی که در ملاحظات آلمانها دیده میشود و موثرترین قسمتها را تشکیل میدهد این بود ((قوایی که هم اکنون برای اتحاد بشر در تکاپو است قوی تر از هر موقع دیگر پیش از این است . وظیفه تاریخی کنفرانس صلح و رسای بوجود آوردن این اتحاد است . در آن موقع که برای پیدایش دول مشترک المنافع جدیدی که بر اساس آزادی و کار استوار باشد تلاش میشود ، مردم آلمان بآنهائی رو آورده اند که تا بحال دشمنان آنها بوده اند و بنفع تمام ملل و تمام افراد بشر صلحی را خواهانند که موافقت خود را بدان بر طبق الهامات وجدانی خویش اعلام دارند . هدف اصلی و عزیزترین مقصود غائی صلح بوجود آوردن امنیتی است که این جنگ آخرین جنگ باشد و بشریت را برای همیشه از ارتکاب بچنین فجایع وحشتناکی حفظ کند . يك صلح دائمی هرگز نمی تواند بر اسارت و فشار يك ملت بزرگ استوار باشد . صلح جدید باید يك صلح عادلانه و بنا بر این در نتیجه صلحی باشد که ناشی از موافقت نامه داوطلبانه باشد . موافقت آزادانه و عادلانه کلیه اطراف معاهد و قوی ترین و بمورد و زمان منحصرترین تضمینات پیمانی است که باید منعقد گردد .))

جواب متفقین نمایندگان آلمان اعتراض خود را علیه عهدنامه
بآلمان پیشنهادی بر این اساس استوار ساختند که با
 مواد پیمان متار که امضا شده متناقض است و نتیجه آن صلحی است
 غیر عادلانه و صلح زور و فشار. ((جواب متفقین و دول همدست))
 در جملات زیر بآلمانها داده شد: ((که معاهده صلح باید بر مواد
 چهارده گانه پرزیدنت ویلسن مبتنی باشد)) و ادعا شده بود ((که این مواد
 اصول راهنمای آنها بوده است.)) در مورد اعتراض دوم آلمانها جواب
 متفقین ادامه میدهد ((برای آنهایی که هستی خود را بمنظور نجات
 آزادی جهان از دست داده اند دروغ محض خواهد بود اگر بفهمند این
 جنگ را چیز دیگری غیر از جنایت بر ضد بشریت و حق تلقی کرده
 باشند)) بنا بر این عدالت تنها پایه و اساس تصفیه مسائل این جنگ و وحش
 است. عدالت همانست که نمایندگان آلمان خواهان آن هستند و همان
 عدالتیست که آنها میگویند و بآنها وعده داده شده است. عدالت همانست
 که آلمان از آن بهره مند خواهد بود و عدالتیست که باید برای همه
 باشد. عدالت باید برای کشته شدگان و زخمی ها برای آنهاییکه پدر و
 شوهر خود را از دست داده اند بمنظور این که شاید اروپارا از استبداد
 پروسى نجات دهند وجود داشته باشد، عدالت باید برای مردمیکه فقط
 بامید نجات آزادی هم اکنون در زیر بار قرضهای کمر شکن جنگ
 متجاوز از سی هزار ملیون پیوند تلوتلو میخورند بوجود آید. عدالت
 باید برای ملیونها مردمیکه زاد و بوم، زمین و کشتیها و مایملکشان
 مورد غارت و چپاول تو حش آلمان قرار گرفته و وجود داشته باشد و بهمین

علت است چرا متفقین و دو همدست در پرداخت غرامات تا آخرین سرحد قوه مالی آلمان اصرار دارند و آنرا از شرایط اساسی عهدنامه قراردادده اند. پرداخت غرامات برای خطاهای مرتکبه اساس عدالت را تشکیل میدهد. بالاخره بعضی ها باید از نتایج جنگ متضرر شوند حال آیا باید آلمانها باشند یا فقط مردمی که آلمانها آنها را مورد تجاوز و تعرض خود قراردادده اند؟ اگر عدالت را برای تمام مردم ذینفع برقرار نکنیم نتیجه اش فقط این خواهد بود که جهان را بر روی فجایع تازه تری باز گذاشته ایم. آنها معتقدند صلحی که پیشنهاد کرده اند کاملاً یک صلح عادلانه است، آنها اطمینان دارند که این صلح صلح حق و موید همان موادیست که در عهدنامه متار که نسبت به آنها موافقت شده است.))

دفاع متفقین از جواب متفقین بعداً نکات مختلفه ای را که
عهدنامه اعراض آلمانها دربر داشت متوالیاً مورد بحث

قرار میداهد.

اگر در مورد حل مسائل ارضی تصمیم ((در بعضی موارد دونه در همه)) بضرر آلمان بوده است ((منظور این نبوده است که با آلمان بطور غیر عادلانه ای رفتار شده باشد بلکه نتیجه غیر قابل اجتناب این حقیقت بوده است که قسمت قابل توجه سرزمینهای امپراطوری آلمان مناطقی است که تصرف آنها در گذشته صحیح نبوده است. در عهدنامه صلح حل هر یک از مسائل ارضی پس از مطالعات دقیق و طولانی و رعایت تمام عوامل مذهبی، نژادی و زبانی در هر کشور بخصوصی بوده است.)) در مورد مسئله سارمتفقین چنین

اطهار نظر میکنند آنها ((این نوع شکل مخصوص غرامات را از این جهت انتخاب کرده‌اند که احسانس میشود خرابی معادن ذغال سنگ در شمال فرانسه دارای یک چنان کیفیتی بوده است که برای جبران آنها يك تنبیه نمونه و قطعی لازم بوده است .))

در مورد آلزاس ولرن ادعای آلمانها برای مراجعه با فکار عمومی غیر قابل قبول است . زیرا آلمان هم مواد چهارده گانه و هم مواد عهدنامه متار که را که (بر طبق آن الزاس ولرن باید تخلیه شود) قبول کرده است . در موضوع مرزهای شرقی آلمان دواصل اساسی در نظر گرفته شده است اول ((احماء)) مجدد ملت لهستان و استقلال کشور مزبور که بیش از مدت صدسال من غیر حق او را از آن محروم کرده اند .)) ثانیاً الحاق مناطقی که ((يك جمعیت غیر قابل بحث لهستانی در آنها سکونت دارند .)) درست است بعضی از مناطق غالباً دور که از مرزهای آلمان منفک شدند دارای يك اکثریت آلمانی بوده‌اند ولی ایجاد خط مرزی فیما بین بطوریکه مناطق مزبور را با آلمان و نواحی اطرافی لهستانی را ب لهستان واگذار کنید غیر ممکن بوده است . ((بعلاوه لازم است طریقی را که آلمانها برای سلطه خود در نواحی معینه بکار برده‌اند یاد آور شد .)) یکی از این طرق سلب مالکیت از جمعیت اصلی بوده است : با اینحال ((برای احترام از هر گونه عمل غیر عادلانه)) متفقین با ((بعضی تغییرات)) بطوریکه نواحی غربی لهستان را ((با تقسیمات نژادی هم آهنگ تر نماید)) موافقت کردند . راجع بسیلزی علیا ((در آن قسمتی که بایستی جدا شود ، اکثریت جمعیت آن بی شك لهستانی است .)) و با مراجعه با فکار

عمومی در این ناحیه بمنظور همراهی با آلمان موافقت بعمل آمد .
 پروس شرقی از بقیه آلمان ((برای مدت صدها سال)) جدا بوده
 و تا سال ۱۸۶۶ داخل در مرزهای سیاسی این کشور نبوده است . بعلاوه
 ((ارتباط لهستان با دریا که با منافع عموم ملت لهستان تماس دارد بهـ
 مراتب اهمیت آن از ارتباط زمینی آلمانیهای پروس شرقی با آلمان که
 عده آنها بدوملیون نفر نمی‌رسد بیشتر است)) مهم ((تنها مخرج
 دریائی برای لیتوانی)) بوده است و دانزیک ((یگانه راه دریائی))
 لهستان بود . از دست رفتن مستعمرات آن از جهت محرومیت‌هایی است
 که مردم در زمان سلطه آلمانها متحمل شده‌اند و از طرف دیگر رعایت
 این ضرورت بوده است که از تاسیس پایگاههای امپریالیسم نظامی
 محافظت بعمل آید .

در دفاع از مسئله غرامات خاطر نشان شده است این کشور مغلوب
 ((دست نخورده و از تخریب و انهدامی که بر زاد و بسوم ملل متفق وارد
 آمد مصون مانده است)) از طرف دیگر نمیتوان فوراً با عضویت وی
 در جامعه ملل موافقت کرد زیرا غیر ممکن است از ملل آزاد جهان
 انتظار داشت فوراً با کسانی که سبب چنین اعمال نگران کننده‌ای
 بوده‌اند در یک ردیف بنشینند)) برای تعمیم خلع سلاح اجباری ،
 متفقین و دول همدست استنباط خود را موقع اجرا میگذرانند ((که
 قبول شرایط خلع سلاح از طرف آلمان انجام تقلیل تسلیحات عمومی
 را تسهیل و تسریع میکند)) . بالاخره اعتراض آلمانها در مورد اجرای
 تضمینات با مخالفت شدید مواجه شد . و آنها میتوانند فقط گفته‌های

ویلسون رئیس‌جمهور را تکرار کنند، (علت اینکه صلح باید تضمین شود این است طرفین صلح کسانی میباشند که کذب قول و قرار آنها ثابت شده است،)) گرچه لحن جواب متفقین بهیچوجه مسالمت‌آمیز بنظر نمی‌رسید ولی در واقع امتیازات متعدد آنها مخصوصاً در مورد تعدیل مجدد مرزهای شرقی آلمان و مراجعه بافکار عمومی درسیلزی علیا قابل ملاحظه است. عهدنامه ورسای با تغییرات مذکور در بالا از طرف آلمان‌ها در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹ در طالار بزرگ کاخ ورسای در همانجا که امپراطور جدید آلمان با دنیائی غرور و نخوت در ۱۸۷۱ اعلام گشته بود در آستانه پایتخت یک دشمن مغلوب امضا شد. زمان انتقام فرا رسید و تاریخ در صفحات خود شهادت دیگری بر عدم ثبات مسائل بشری ثبت کرد.

عهدنامه سن ژرمن بدنبال عهدنامه ورسای عهدنامه‌های دیگر صلح که هر کدام تغییرات ارضی جاروب کننده‌ای را در اروپا در برداشتند بسته شدند. عهدنامه سن ژرمن ۱۹۱۹ اتریش را بجمهوری آلمانی کوچکی با جمعیت ۶ میلیون نفر تبدیل کرد. این کشور در زمان حکومت هابسبورگها توانسته بود برای قرون متمادی سلطه خود را بر دیگر سلاطین اروپائی تحمیل کند. استائهای این کشور که در آن مردمی از نژادهای مختلف در یک حالت اتحادیه ناراحتی زیست میکردند بین همسایگانش تقسیم شد. این ملیت‌های مختلف عبارتند بودند از:

مجاری، اسلواکی، لهستانی، روتنی، صربیی، کراوایی، رومانی

ایتالیائی. آزادی ملیتهای تابعه مزبور طبق اصل خود مختاری بعمل آمد. باید در نظر داشت اگر ایتالیائی‌ها توانستند نواحی تیرول و معبر برنرا با داشتن دو یست پنجاه هزار نفر سکنه آلمانی بمنظور توسعه مرزهای خود تصرف کنند برای تخفیف اهمیت این عمل نمیشود باصل مزبور استناد کرد و اثریش بیهوده اعتراض کرد تیرول جنوبی ((قربانی ملاحظات نظامی)) شده است. تنها جبران انحلال امپراطوری اثریش واگذاری هنگری غربی آلمان بآن بود.

عهد نامه عهدنامه تریانون (۱۹۲۰) سرنوشت هنگری را
تریانون تعیین کرد. این کشور از اثریش مجزا و مجبور
 شد ترانسیلوانی را به رومانی، کرواسی را به صربستان و اسلواک را بچک
 واگذار کند. از دست رفتن اراضی مذکور جمعیت این کشور را از ۲۱
 میلیون به ۷۵ میلیون نفر تقلیل داد و در حدود ۳ میلیون نفر از میهن
 پرستان هنگری را تحت سلطه ملتهای پست تراز خود قرار داد. عصبانیت
 این کشور بیش از حد معمول بود. مجارها در بیانیه های خود نقشه
 هنگری را با چهار گوشه مشتعل نشان میدادند و این شعار را بر روی
 آن می نوشتند ((آیا شما چهار انراس و لرن می خواهید.)) اعتراض این
 کشور هم مانند اثریش بگوش کسی نرفت. اکنون آن زمان فرار سیده
 بود که رفتار ویرا در زمان اقتدارش با ملل تابعه بیاد آورد و همین رفتار
 مورد قضاوت قرار گیرد. متفقین او را مورد ملامت قرار دادند ((حتی
 يك دولت هزار ساله همیشگی نخواهد بود وقتی تاریخ وی عبارت
 باشد از فشار مدام يك اقلیت پست و طماع یرای حکومت بر نژادهای

مختلف در مرزهای آن)).

عهدنامه‌های دیگر عهدنامه نوئی Neuilly (۱۹۱۹) بر بلغارستان تحمیل شد و قسمتی از اراضی آن را قربانی کرد. عهدنامه Sévres (۱۹۲۰) ترانس را از ترکیه مجزی و در واقع آن کشور را از صحنه اروپا خارج کرد. عهدنامه لوزان (۱۹۲۳) که بجای عهدنامه سور منعقد گردید در بین عهدنامه‌های صالح منحصر بفرد بود. زیرا تنها عهدنامه‌ای بود که بین طرفین ذینفع آزادانه مورد مذاکره قرار گرفت. ترکیه از دعاوی خود بر مصر، سودان، قبرس، فلسطین سوریه، بین‌النهرین و عربستان سعودی صرف نظر کرد و در مقابل قسطنطنیه، ترانس شرقی و اناطولی و منطقه سیمیرنارا در دست نگاهداشت. بدین ترتیب شهری که دول دیگر با تصرف آن میخواستند امپراطوری بیزانتمین را احیا کنند در دست ترکیه باقی ماند و هنوز هم این کشور برای خود در اروپا جایای محکمی دارد. تنک‌ها بیطرف شدند و عبور آزاد بکشتی‌های تمام کشورها اعطاء گردید.

لهستان کار مهم معاهدات صلح که قیافه اروپا را از ۱۹۱۹ تا ۱۹۳۹ مجسم میکند پیدایش کشورهای جدید ویا کشورهای توسعه یافته است. از بین رفتن امپراطوری اتریش و هنگری که با تجزیه روسیه و آلمان توأم گشت سرزمین‌هایی را بوجود آورد که از آنها دولتهای جدیدی درست کردند و دولتهای قدیم نیز تا حد قابل ملاحظه‌ای توسعه یافتند. مهمتر از همه این دولتهای جدید لهستان بود. اگر بیشتر دقت شود دولت جدید احیای همان دولت قدیمی

بود که همسایگان آن استقلالش را پایمال کرده بودند ولی نتوانستند یادگارهای آن را از زمین ببرند. تقسیم لهستان در قرن هیجدهم جنایتی بود که تا این زمان جسم سیاسی اروپا را مسموم کرد و رستاخیز بعدی این کشور در منطق تاریخ نهفته شده بود. روسیه (لهستان روسیه) را و آلمان؛ پزن؛ پروس غربی و بالاخره اتریش گالیسی را بکشور جدید واگذار کردند ((و دالان لهستان)) دسترسی بدریارا برای این کشور تامین و با ایجاد شهر آزاد دانزیک بندری برای لهستان درست شد. لهستان با جمعیت عمده ۲۸ میلیونی خود زندگانی نوین خود را در عالم حسن نیت عمومی شروع و مورد بخشش کسانی واقع شد که جاه طلبی دائمی آنرا برای اضمحلالش در گذشته بخاطر داشتند.

چک اسلواکی بلحاظ اینکه آلمانها و چکهای
چک اسلواکی جمهوری جدید زمانی کشور مستقلى را بنام قلمرو

پادشاهی برهم تشکیل داده بودند بالهستان شباهت زیادی داشت. دولت بوهم در جنگهای سی ساله از بین رفت. در بین چکها نیز مانند لهستانیها احساسات ملی از قرن نوزدهم وجود داشت. یکی از میهن پرستان این کشور فریاد میزند ((قبل از اینکه اتریش بوده باشد ما بودیم و در زمانی که اتریش دیگر وجود نداشته باشد ما خواهیم بود.)) ولی تقدیر چکها و همسایگانش را گه با آنها نزاع طولانی داشتند بهم پیوست. در کنفرانس صلح ۱۹۱۹ اینطور مینمود که جمعیت آلمانی کشور بوهم باید دارای حق خود مختاری باشد. در مقابل رهبران ملت چک با ستناد این که دسته های نظامی چک اسلواکی ((دوش بدوش متفقین جنگیده اند))

داشتن مرزهای تاریخی کشور بوهم را که از یک سلسله کوهها تشکیل یافته و بعنوان یک مرز سوق الجیشی مورد استفاده بود ادعا داشتند. دعوای چکها نیز طرفدار زیادی داشت. اعتراضی اتریشیها علیه داخل شدن ملیونها نقر آلمانی بدلیل اصول هم نژادی رد گردید. جوابی که بآنها داده شد این بود ((جمعیت آلمانی زبان نواحی مرزی مزبور (متعلق به تاج و تخت بوهم) باید در اتحاد با چکها بمنظور همکاری در بسط وحدت ملی که تاریخ آنها را مجبور کرده است باقی بمانند)) این دعوی مستند با الحاق تاریخی این دو نژاد بود ولی دلائل دیگری برای اتحاد آلمانها با چکها و اسلواکها در یک دولت جدید الخلقه وجود داشت. «حتی اگر تصمیم گرفته شود که اقلیت های نژادی چکی رادر این نواحی نادیده انگاریم در این حال تقریباً تشخیص حدفاصلی بین چکها و آلمانها مشکل خواهد بود. زیرا هر چند اکثریت جمعیت مرکزی این کشور تماماً چک و نواحی اطراف آلمانی هستند با اینحال خیلی از نواحی فیما بین وجود دارد که دو نژاد بطور غیر قابل تفکیکی با هم مخلوط شده اند. ترک مرزهای تاریخی که طبیعت بیش از هر عامل دیگری در تعیین آن موثر بوده است سه نتیجه غیر مساعد خواهد داشت اول اینکه چک اسلواکی را بطوری در مقابل حملات خارجی بی دفاع خواهد گذاشت که حقیقه زندگی مستقل را برای او غیر ممکن خواهد کرد. ثانیاً این کشور از قسمت اعظم منابع معدنی خود که خوشبختی اقتصادی کشور بوهم همیشه بآن بستگی داشته است محروم میشود ثالثاً خود نواحی آلمانی را نیز از بازارهای طبیعی خود در مرکز کشاورزی بوهم جدا می سازد. صنایع نواحی

مزبور از داشتن کارگران چکی که وجود آن صنایع بدانها بستگی دارد محروم و این صنایع را در معرض سخت‌ترین رقابتهای صنایع بزرگ آلمان قرار میدهد: دلائل فوق بنظر میرسد مهمترین علمی بودند که در شورای عالی «کنفرانس صلح پاریس» موثر گردید و آنها را وادار کرد بدون کوچکترین تغییری مرزهای قدیمی تاریخی بین بوهم و آلمان را قبول کنند.»

موقعی که اولین مجلس ملی تشکیل شد غیبت آلمانها در آن نشانه تجزیه چک اسلواکی درست پس از بیست سال دیگر بود. آینده آستان این حادثه شوم بود و جمهوری جوان در محیط خوش بینی به رهبری تومس مازاریک اولین رئیس جمهور ساختمان زندگی نوین خود را شروع کرد و وظیفه مشکلی را که جمهوری جوان با آن مواجه بود از امارت زیر میسود فهمید. در سال ۱۹۱۰ در ناحیه ای که امروز آن را چک اسلواکی می نامند تقریباً ۲۵ میلیون نفر چک و اسلواک ۳ میلیون نفر آلمانی هفتصد هزار مجار - ۱۵۵۰۰۰ نفر لهستانی و - ۱۱۲۰۰۰ رتنی وجود داشتند.

کشورهای جدید دیگر از دولتهای جدید الخلقه که در سال ۱۹۱۸ وجود آمدند کشورهای فنلاند، لتونی، استونی و

لیتوانی بودند. این دسته از کشورهای بالتیکی سابقاً قسمتی از امپراطوری روسیه را تشکیل میدادند. طرح مجدد نقشه اروپا علاوه بر تاسیس دولتهای جدید بر وسعت اراضی کشورهای قدیمی نیز افزود. راجع باراضی متصرفی فرانسه ایتالیا، دانمارک و بلژیک جای دیگر بحث

شده است. صربستان ایالات کراوات، هوتنگرو اسلونی، دالماسی بوسنی و هرزه گوین را ضمیمه خود کرد و با جمعیت مخلوط ۱۳۵ میلیون نفری که شامل نیم میلیون آلمانی و نیم میلیون مجاری بود نام یوگسلاوی بخود گرفت. رومانی از طرفی ترانسیلوانی را از هنگری و از طرف دیگر بزارابی را از روسیه گرفت. جمعیت این کشور به ۱۶ میلیون نفر بالغ گردید که در آن ۱۵ میلیون نفر مجار و هفتصد و پنجاه هزار نفر آلمانی می زیستند.

نظری بمعاهدات اگر بخواهیم معاهدات صلح ۲۳ - ۱۹۱۹ را
صاح بطور کلی از نظر بگذرانیم باید شرایطی را که
در آنها پایه های این معاهدات را گذاشتند بخاطر آوریم. اولاملی
که در کنفرانس صلح پاریس جمع شدند هدف آنها بیشتر تامین نظریات
خود بود تا يك تصفیه عمومی مسائل. نظریات مزبور عبارت بودند
از بدست آوردن اراضی در اروپا و یا مستعمرات افریقا، ثانیاً غریبو و هلهله
جهانیان ممکن بود اعضای شورای عالی را که اختیارات بدست آنها سپرده
شده بود مجبور کند فشار مخصوصی بهمکاران متمرّد خود وارد آورند
و یا اینکه تصمیماتی را که تصویب آنها مستلزم اتفاق بود «تو» نمایند.
متأسفانه آشکار بود آنها غالباً برای التیام نظریات مختلف اشکالات
زیادی داشتند. ثالثاً عهدنامه های صلح میوه های رسیده منابع خیلی
گوناگونی بودند. بدین ترتیب عهد نامه ورسای ((همانطور که یکی
از منقدین معاصر گفته است)) از قسمتهای متفاوت سیاسی، اقتصادی
مالی، نظامی و دریائی ترکیب می یافت و همین امر از همان لحظه اول

مانع بروز اثر نهائی تحقق تعهداتی گردید که بر عهده آلمان گذاشته شده بود. بانوجه بدلائل بالا دیگر جای تعجب نیست باگذشت زمان معمول شود عهد نامه و رسای را مخصوصاً بعنوان عهدنامه بدمحکوم کنند. ممکن بود اگر دول پیروزمند در فشار خود نسبت بآلمان شدت کمتری نشان میدادند آلمانها برای قبول اوضاع جدید آمادگی بیشتری میداشتند ولی این امر ممکن بود نه محقق. چیزیکه مورد تردید است این است چگونه امکان دارد یک باند، نظامی و رشکسته که از سوزش داغ شکست رنج می برد حتی از زیر باریک عهد نامه ملایمی شانه - خالی نکند و برای مقام شامخ از دست رفته آلمان که قبلاً در اروپا حائز بوده است دیر یا زود کوششی بعمل نیارد. در هر حال هر چه بخواهد باشد اوضاع موجوده پس از جنگ ۱۸-۱۹۱۴ طوری نبود که متفقین روش بزرگ منشانه ای در پیش گیرند. فرانسه قسمت اعظم اراضی خود را تحت اشغال و چپاول از طرف یک همسایه نیرومند و مخوف دیده بود. امپراطوری بریتانیا برای از دست رفتن تقریباً یک میلیون جوان خود مازده و سوگواری داشت. افکار عمومی نیز حاضر نبود کشوری را که می توانست از یک چنین مصیبت بزرگی جلو گیری کند و نکرد بهمین سهل و سادگی بحال خود بگذارد مخصوصاً با توجه باینکه مسئول خونریزی و کشت و کشتار هم خود آن تشخیص داده شد. بنابراین تصمیم گرفتند تا آنجا که علم دیپلماسی و سیاسی اجازه میدهد مجازاتی قائل شوند که برای قرون متمادی صدای زنگ آن بعنوان نشانه مستمر سقوط فضاحت آور میلیتاریسم شنیده شود و مرتبه

دیگر چنین فاجعه عظیمی تکرار نگردد. بهمین منظور آلمان را خلع سلاح و اراضی متصرفی را از تصرفش خارج کردند و برای مدتی مقام وی را بعنوان اجنبی در بین ملل جهان تنزل دادند. سختی و شدتی که از طرف آلمانها در مورد عهد نامه های برست لیتوسک و بخارست بدو کشور روسیه و رومانی تحمیل شد سابقه ای برای رفتار فعلی نسبت بآن بوجود آورد. با اینحال پایه اروپای نوین تنها بر امواج خشم و غضب، قصاص و وحشت قرار نگرفت بلکه بر اساس ثبات تری استوار گردید و عهد نامه های صلح آلات دلخواهی منعکس کننده هوی و هوس و بغض عده ای از وزرای مختار دول واقع نگردید (۱)

اصل اساسی حل مسائل اراضی اصل هم نژادی بود. انحلال امپراطوریهای اتریش و هنگری و عثمانی و تفکیک نواحی پروس که بدانوسیله دولت پروس لهستان را بلعیده بود از ثمرات رسیده آئین ملیت بود. پیدایش شهر آزاد دانزیک بمنظور تهیه معبر دریائی برای لهستان منع اتحاد آلمان و اتریش، تجزیه موقتی حوزه سازاز آلمان بمنظور پرداخت غرامات، و بالاخره حفظ هم بستگی تاریخی بین آلمانها و چک ها در دولت بوهم از استثنائات اشکار حق خود مختاری بود. بطور کلی بسختی میتوان اتکار کرد نقشه جدید اروپا از نقشه قدیمی آن عادلانه تر بود. اگر بخواهیم بی طرفانه قضاوت کنیم بایق نتیجه خواهیم رسید تصفیه ای که موافق احساسات ملی باشد بنظر باثبات تر است. شکاف

۱ - بیشتر این فصول بدون کوچکترین تغییری از گزارشات تقریباً سه دهه از کارشناسان اقتباس شده است. مولف

اصلی که بمعاهدات صلح وارد آمد عدم موفقیت در تعدیل برهم خوردی اوضاع اقتصادی بود که بواسطه ترتیبات تازه ارضی در اروپا پیش آمد. تنها بیش از دوازده هزار میل سد های گمر کی جدید در قاره اروپا، اروپائی که در نتیجه جنگ خانمانسوزی سابقه به تل خاکستری تبدیل شده بود بوجود آمد. عوامل طبیعی اصلاحات بواسطه شدت جنبش اقتصاد ملی که شعله های آتش کینه توز یهای نژادی سالیان دراز را دامن میزد در جای خود متوقف ماندند.

عدم تعادل اقتصادی همیشگی تنها عامل عدم استقرار اوضاع سیاسی اروپا در دو دهه دیگر یعنی از ۳۹-۱۹۱۹ گردید.

جدا ماندن ملیونها آلمانی و مجاری

مسئله قبیتهای

از سر زمینهای پدری خود عامل اغتشاش

آورد دیگری بوده است. چهار میلیون نفر آلمانی از جمعیت اثریش کم شد که بیشتر آنها در چک اسلواکی باقی ماندند. آلمان بیش از یک میلیون نفر از سکنه خود را در لهستان باقی گذاشت و از دو شهر آلمانی دانزیک و ممل محروم شد. هنگری بواسطه از دست دادن ۳ میلیون مجار که از این تعداد در حدود دو میلیون نفر آن سکنه مرزی بودند متضرر شد. باید گفت کشورهای اروپای مرکزی و شرقی تقریباً از ملیتهای موزائیکی که بطور غیر قابل تفکیکی مخلوط بودند تشکیل میشد در بعضی موارد این اختلاط بر اثر سیاست امکان نژادهای صاحب اکثریت در نواحی مخصوصی بمنظور تغییر خصوصیات اخلاقی و فرهنگی بوجود آمد. مثلاً دولت پروس آلمانیهای زیادی را در نواحی و مناطقی

که از لهستان گرفته بود سکونت داد، حتی دولتهائی که از دوری میهن پرستان خود در زیر حکومت بیگانگان شکایت داشتند در بین خود دارای اقلیتهای بیگانگان بودند. هنگری که دارای ۷۵ میلیون نفر سکنه بود تقریباً یک پنجم آن مجار نبودند؛ یک نوع راه حل مسئله ملیتهای بر اساس خودمختاری لازمه قربانی شدن اقلیتهای دیگر بود. ترانسیلوانی که از تصرف هنگری بتصرف رومانی درآمد دارای ۱۵ میلیون نفر مجار بود در صورتیکه جمعیت رومانی آن ۵۰ درصد بیشتر بود. ولی همانطور که دیده شد کنفرانس صلح نتوانست اصل هم نژادی را در همه جا یکجور عمل کند بطوریکه در بعضی موارد عوامل اقتصادی و یا تاریخی (مانند بوهیم) و یا استراتژیکی را مورد نظر قرار دادند و در مواردی هم که اصل هم نژادی را در نظر گرفتند سعی شد بی عدالتی کمتری را به بیشتر ترجیح دهند و دعای اکثریت را بر اقلیت بقبولانند. چون دانسته بودند اختلاف ملیتها که هر یک در پی این بودند خود را چکش و دیگران را اسندان قرار دهند از علل اصلی جنگ ۱۸-۱۹۱۴ بوده است لذا اطمینان داشتند اگر اختلاف نژادی ادامه یابد ناچاراً انفجار اروپائی دیگری بدنبال خواهد داشت. این بود برای رفع خطر از طرف لهستان، چک اسلواکی، یوگسلاوی، رومانی و یونان معاهداتی بمنظور حمایت از اقلیتهای بسته شد. دول مزبور متعهد شدند «در معاهداتی که با متفقین اصلی و همدمستان آنها به بندند طرجهائی بکنجانند که از طرف دول مزبور برای حفظ منافع دسته مردمی که با اکثریت مردم از لحاظ نژاد، زبان و مذهب اختلاف دارند ضروری بنظر میرسد.» بدبختانه

این قید و شرطها از روی ایمان و علاقه کامل اجرا نشد و درسهای زمان گذشته برای بار دیگر از یاد رفت و مواعی که برای اقلیتها قائل شده بودند زمینه حاصلخیزی برای کدورت‌های نژادی بوجود آورد.

قسمت سوم

جامعه ملل

هدف جامعه ملل عظمت جنگ ۱۸-۱۹۱۴، کثرت ضایعاتی که بسیار آورد، خساراتیکه بمردم غیر نظامی در نواحی تحت محاصره و ویران وارد آمد، بارسنگین مالی که بر دوش غالب و مغلوب متساویاً گذاشته شد و بالاتر از همه پیدایش فکر بی‌ثمر بودن جنگ بعنوان وسیله حل اختلافات ملی تماماً عواملی بودند که احساسات عموم جهانیان را بمبدأ دیگری سوق داد که امید میرفت نشانه مرحله تحولی در تکامل بشریت است. معماران جامعه ملل در پی این بودند احساسات مواجی را که در قلوب مردم جاداردتسخیر و خارج از ماده‌ایکه از تار عنکبوت رقیق تر باشد نسجی بیافند که در عین حال غیر قابل وزن و هم غیر قابل گسست باشد. گرچه تجربه نسل‌های بی‌شمار ثابت کرده است جنگ نیز مانند باروت تفنگ عامل تخریب است نه تعمیر و حل اختلافات ملی بوسیله زور جز ایجاد مسائل تازه تری بجای مسائل قبلی نتیجه دیگری نخواهد داشت. معهدا اگر تاریخ را ورق بزنیم دیده خواهد شد همیشه بشر

بتأثیر زور اهمیت فراوان میداده و بآن ایمان کور کورانه داشته است. جامعه ملل میخواست با برقراری عملیات دسته جمعی بجای عملیات انفرادی، در مردم کره ارض حس امنیتی ایجاد و آنها را اوار کند بمسائل صلح فکر کنند نه مانند زمانهای گذشته بمسائل جنگ. تا بحال جنگ ر دواى اصلی بیماریهای دولت تصور میکردند در حالیکه از این پس بایستی آنها را از دریچه چشم کشورهای انگلوساکن که دوئل را بدیده نفرت نگاه میکنند آنها را از علائم و آثار دوران توحش دانست.

بدین ترتیب جامعه ملل عمیق ترین انقلابات مادی را یعنی تحول طرز تفکر جنگی بشر را به طرز تفکر صلح ایجاد نمود. در عرض دوده سال گذشته این پندار غیر قابل عملی و حتی خیالی بنظر رسید ولی ما باید بدانیم اساس سیر تمدن بر این است که نفوذ عقل و منطق را بر روان بشری بمنظور تعدیل غرایز اولیه تحمیل کند چه اگر از این غرایز جلوگیری نشود فقط باضمحلال خواهد انجامید.

میثاق جامعه ملل شکل عهد نامه جداگانه ای را بین مللی که بعضویت آن قبول شده

میثاق جامعه

بودند نداشت. مواد این میثاق در عهدنامه ورسای گنجانده شده بود. این تدبیر از آنجا انتخاب شد تا مطمئن شوند نکند اشتیاق نیمه گرم حکومتها که عملی بودن آنها و یا صمیمیتشان مشکوک بود سرد شود

و نظم بین‌المللی جدید را بعقب اندازند. نظر دیگری که از گنجاندن میثاق ضمن عهدنامه ورسای وجود داشت این بود موسسین عهدنامه - های صلح جرات نداشتند برای اسنادیکه در بحبوحه کینه توزی تنظیم کرده بودند و نشانه‌های برجسته‌ای از خصومت و غرض زمان جنگ بر آنها نقش بسته بود مدعی صحت شوند. آن‌ها جستجو میکردند دستگامی بوجود آورند که در آن کشور های مغلوب بتوانند برای رفتار ملایمتری نسبت بخود در مقابل ملل مجتمعه‌تظم کنند. میثاق با مقدمه‌ای شروع میشود و بیان میکند هدف جامعه ((انجام صلح و امنیت بین‌المللی بوسیله قبول تعهداتی است که بجنگ متوسل نشوند و احترام مقدسی است برای تعهدات مندرجه در معاهدات که اقوام متشکل در معاملات خود با یکدیگر رعایت کنند)) در بین اصول موضوعه میثاق مواد زیر وجود داشت:

ماده دهم، ((اعضای جامعه متعهد میشوند تمامیت ارضی و استقلال موجوده سیاسی تمام اعضای جامعه را در مقابل هر گونه تجاوز خارجی حفظ و محترم بدارند)) ماده دوازدهم، ((اعضای جامعه موافقت دارند اگر اختلافی که منجر بقطع رابطه گردد بین آنها بروز نماید آنها موضوع را به حکمیت و یابه تحقیق از طرف شوری ارجاع و در هیچ حالی بجنگ متوسل نشوند مگر تا سه ماه پس از صدور رای حکم و یا گزارش شوری)) ماده شانزدهم، ((اگر هر یک از دول بدون رعایت تعهدات خود بجنگ متوسل شود بخود بخود علیه سایر اعضای جامعه اعلان جنگ داده است و در اینحال آن را فوراً در معرض قطع روابط تجارتي

و مالی قرار خواهند داد . در این حالت وظیفه شوری است که به حکومت‌های متعدد ذینفع توصیه کند اعضای جامعه چه نوع کمک موثر زمینی ، هوایی و دریائی می توانند بقوای مسلح برای حفظ میثاق جامعه بکار برند .)) . ماده بیست و سوم ، ((اعضای جامعه سعی خواهند کرد اوضاع انسانی و عادلانه کار را برای مردان ، زنان و اطفال تحصیل و تامین نمایند)) (۱))

روش کشورهای **متحده امریکا**
 ظهور جامعه ملل باشور و شوق فراوان استقبال گردید . «بشر» ژنرال اسموتس در جملاتی که خوش بینی معاصرین را میرساند می نویسد ، «بشر برای مرتبه دیگر در حرکت است . اساس و پایه های اجتماع متزلزل و سست شده و اشیاء مجدداً در حال سیلان است . چادرهای صحرائی بر چیده شده و کاروان

۱ - شناختن رسمی بین المللی که با احساسات جنبش کارگری داده شد در عهد نام و رسای تحت عنوان منشور حقوق مانند میثاق جامعه ملل اعلام گشت . از جهت منشور کارمکمل میثاق جامعه بود زیرا هدف آن از بین بردن اختلافات بین المللی و استقرار هم آهنگی در داخله يك ملت بوده است در تاریخ کار برای اولین بار حکومت های مجتمعه این شناسائی بین المللی خواستهای جنبش کارگری را برای «عدالت اجتماعی» بر روی کاغذ آوردند ، کنفرانس بین المللی کار هر چند وقت يك مرتبه تشکیل میشود و پیشنهاداتی را تهیه میکند که در قراردادها یا توصیه نامه ها بمنظور اجرای اصول موضوعه در منشور کار کنجانده میشود . پیشنهادات مزبور باید قبل از اجرا به تصویب اعضای جامعه برسد . اداره بین المللی کار يك هیئت دائمی است که وظایف آن جمع آوری و انتشار مسائل مربوط به شرایط کار و حیات صنعتی در سراسر جهان است .

(مؤلف)

بزرگ بشریت برای باردیگر سربراه است.» او به جملات خود ادامه داده میگوید «جامعه ملل در حکومت بشر دوره جدیدی را شروع و برای مردم ضامن صلح، برای کارگران و تمام نژادهای مختلف بین الملل بزرگ و برای عموم نماینده و مترجم زنده اتحاد اخلاقی و معنوی نژاد بشری است.» او باین پیش بینی بگفتار خود خاتمه میدهد «من اطمینان دارم جامعه ملل راه فرار اروپا را ازویرانیهاییکه این جنگ برای آن بار آورده است نشان خواهد داد». برای مدت تقریباً دو ده سال امیدواریهای عالیه ای که طرفداران جامعه ملل در قلوب خود داشتند بحالت انتظار باقی ماند و جایی را که بسرعت جامعه در اجتماع ملل حائز گردید در سال ۱۹۲۴ معلوم گشت.

در این تاریخ در ژنو هفت نخست وزیر (شامل نخست وزیران انگلیس و فرانسه) و شانزده نفر از وزرای امور خارجه حاضر بودند. با اینکه در اولین اجتماع جامعه ملل (۱۹۲۰) در حدود ۴۲ نماینده از کشورهای مختلف حضور داشتند معسدا بر محیط مذاکرات بواسطه غیبت کشورهای متحده امریکا که جای وی به نحو روشنی معلوم بود پرده ابهامی کشیده شد.

نفوذ و شخصیت رئیس جمهور ویلسن از عوامل اساسی تحصیل موافقت کشورهای ((نیمکره شمالی و جنوبی با میثاق جامعه بود ولی این بیغمبر در کشور خود احترامی نداشت. مجلس سنا که موافقت آن برای تصویب عهدنامهها لازم است تبصره های متعددی پیشنهاد کرد که مورد قبول رئیس جمهوری واقع نشد. مخالفین سیاسی وی بزرگترین

آتوئی که برای غلبه بر حریف خود در دست داشتند اصل معروف قدیمی علیه ((اتحادیه‌های تله انداز)) بود که عمیقاً در هوشیاری تاریخی جمهوری امریکا ریشه گرفته بود .

رئیس جمهور امریکا ، در مقابل عقیده داشت که ((فقط اتحادیه های محدود و خصوصی تله انداز است)) نه اتحادیه عمومی تمام مردم جهان . در انتخابات رئیس جمهوری سال ۱۹۲۰ در سیاست خارجی حزب جمهوریخواهان موفق گردید . لذا عهد نامه ورسای از طرف مجلس سنا هیچوقت تصویب نشد و کشورهای متحده امریکا بعضویت جامعه ملل بیرون نیامد . بالنتیجه جامعه ملل بطرز بی سابقه ای دچار اشکال گردید زیرا ملتی که مقتدرترین و بی طرفانه ترین کشورها بود از یک امتحان منحصر بفرد که منظورش استقرار صلح جهانی بر اساس امنیت عمومی و تعهدات متقابل بود کنار گرفت . غیر از کشورهای متحده امریکا هیچ کشور مهم دیگری خارج از جامعه که عضویت آن در سال ۱۹۲۱ به ۵۱ نفر و در ۱۹۳۲ به ۵۷ و در ۱۹۳۴ به ۶۰ نفر نماینده رسید باقی نماند .

اقدامات از همان لحظه اول جامعه ملل اراده خود را نشان
جامعه ملل داد که در اوضاع بین المللی وجودش قابل ملاحظه
است در سالهای اولیه عمر خود بواسطه میانجی گریهای موفقیت آمیز در یک
سلسله مسائل ملی مقام و حیثیت زیادی کسب کرد . (۱) در سال ۱۹۲۱

۱ - اقدامات متعدد فنی جامعه بقول اردروبرت سیسیل بمنظور این بود که «جامعه ملل میدان فعالیتهای بین المللی مستمری را علاوه بر وظیفه اولیه اش که حفظ صلح جهانی باشد بیخشد» خدمات جامعه ملل در پیشرفت همکاری بین المللی شامل بهداشت عمومی ، اقدامات بشردوستانه مثل (پناهندگان) ، اصلاحات اقتصادی حمل و نقل وغیره میباشد و لطف

دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی را که مقرش در شهر لاهه بود تاسیس و در همین سال جامعه با تهدید با اجرای ضمانت‌های اقتصادی طبق ماده شانزدهم میثاق نیروهای صربستان را و ادار به عقب نشینی از آلبانی نمود. در ۱۹۲۳ اختلاف بین ایتالیا و یونان را که منجر بتصرف جزیره کرفو از طرف ایتالیاییها شده و ممکن بود بچنگ منتهی شود حل کرد. در این زمان سه عمل مهم اقتصادی نیز انجام داد. قبول مسئولیت حل مسائل مالی اتریش هنگری و نظارت بر اسکان بیش از یک میلیون نفر پناهندگان یونانی از آسیای صغیر و تراس شرقی در یونان.

در سال ۱۹۲۵ اختلافات مرزی بین بلغارستان و یونان را که یونان قسمتی از اراضی بلغارستان را اشغال کرده بود رفع کرد سال بعد از جهت واقعه شومی که اتفاق افتاد از سالهای مشهور گردید. بدین معنی که اسپانی و برزیل دو عضو جامعه بواسطه اختلافات نظریه ای که در مورد عضویت شوری پیدا کردند از جامعه ملل عقب کشیدند. این عمل برای سالهای آینده سابقه ای شد. چنانکه سه دولت دیگر نیز همین موضوع را بعد ها تکرار کردند. ولی آلمان را بعضویت خود قبول کرد و یک کرسی دائمی در شوری بان واگذار نمود. تجدید حیات آلمان که منظور از پذیرش وی بعضویت جامعه نشانه مساوی قرار دادن کامل آن با سایر دول بزرگ بود کشور مزبور را مجددا در کنسرت اروپا وارد و چنین بنظر میرسید طلایه دار دوره جدید شده است. (۱)

عهدنامه پاریس

ده سال اولیه عمر جامعه ملل بادو حادثه بر جسته
که نشانه اوج قدرت نهضتی بود که برای استقرار

حکومت صلح بر کره ارض برپا شد خاتمه پذیرفت . یکی از اینها
معاهده پاریس است (۱۹۲۸) که موجود بانی آن وزیر امور خارجه فرانسه
آقای بریان Berian و آقای کلوگ Klogy بود. دول امضاکننده
عهدنامه مزبور درحالیکه حق دفاع ملی را برای خود محفوظ میداشتند
مجبور بودند ((جنک را عملی غیر قانونی)) اعلام دارند . در جهات زوال
ناپذیری که ممکن است روزی جای خود را در لوحه بزرگ دستور العمل
های اجتماعات بشری بگیرد اطراف عهدنامه مزبور اعلام کردند آنها
((توسل بجنک را برای حل اختلافات بین المللی محکوم میکنند و آن را
بعنوان يك عامل سیاست ملی در روابط ملل با یکدیگر مذموم می شمارند))
و ((موافقت دارند تصفیه و یا حل تمام اختلافات و یا تناقضات را از هر ماهیت
و اصلی باشد و ممکن است بین آنها بروز نماید جز از طریق وسائل مسالمت
آمیز از راه دیگری جستجو ننمایند.))

اتحاد فدرال اروپائی

حادثه جالب دیگر یادداشتی است در سال ۱۹۳۰
که آقای بریان تنظیم کرد و در آن فکر يك

اتحادیه فدرال اروپائی را در داخل اساس جامعه ملل پیش کشید .
((هیچکس شك ندارد امروز فقدان اتحاد برای طبقه بندی قوای مادی
و معنوی اروپا عملاً جدی ترین موانع را برای بسط و موثر بودن کایه
تشکیلات سیاسی و یا قضائی بوجود آورده است و همین تشکیلات هستند

که میخواهد بر روی آنها شالوده اولین اقدامات خود را برای يك سازمان جهانی صلح بنا نهند. این نداشتن همکاری جداً امکانات توسعه بازار اقتصادی، تلاشهایی که برای ازدیاد و بهبودی تولید صنعتی بعمل می آید و بهمین علت اساسی تمام ضمانت اجراهایی را که برای جلوگیری از بحران های کارگری که منشا و مبداء بی ثباتیهای سیاسی و اجتماعی هستند وجود دارند محدود میکنند.)) برای ایجاد سازمان عادلانه اروپا و استقرار پایه اصلی همکاری اروپائی، لازم است يك «سازمان فدرال جدید الولاده ای» تأسیس کرد که بتواند روح همکاری و اتحاد را در دولتهای اروپائی تقویت رآنها را در «تماس فوری برای مطالعه و حل و بحث مسائلی که مشترکاً در آن ذینفع هستند» نیرو بخشد. این یادداشت شرح میدهد «مسئله بنای دستگاهی کاملاً خیالی بمنظور اینکه بتواند بمفهوم ایده آل احتیاجات حقیقی نقشه وسیع يك تشکیلات فدرال اروپائی را رفع کند در بین نیست بلکه نظر این است و مسائل اولیه تماس و اتحاد دائمی بین حکومتهای اروپائی را برای حل مشترك تمام مسائلی که به سازمان صلح اروپائی و سازمان قوای حیاتی اروپا مربوط است تحقق بخشد.» بعلاوه «اساساً مسئله تأسیس يك دسته اروپائی خارج از حوزه حکومت جامعه ملل مطرح نیست بلکه برعکس هم آهنگ کردن منافع اروپا تحت سرپرستی و مطابق با روح جامعه ملل در بین است بطوریکه يك دستگاه محدود و موثری در تشکیلات جهانی جامعه ملل بوجود آید. بعضی از مسائل مربوط با اروپا هست که برای آن مسائل مخصوصاً دول اروپائی ضرورت اقداماتی را از جانب خود

بسبب بهم پیوستگی های نژادی و نزدیکی تمدن خود بایکدیگر احساس میکنند. « این نکته نیز مورد تأیید قرار گرفت « بهیچوجه تشکیلات متحده موعود بین حکومت های اروپائی نمی تواند به نحوی از انحاء در حقوق حاکمیت دولت ها تأثیر داشته باشد. بر اساس حاکمیت مطلق و استقلال کامل سیاسی است که بایستی تفاهم بین ملل اروپا حاصل شود. « بالآخره یادداشت مذکور در جملات آخر خود پیشگوئی میکند: « در اروپا هیچوقت فرصتی مناسب تر و یا محتاجتری برای شروع یک کار اصلاحی مانند زمان حاضر وجود نداشته است. حل مسائل اساسی مادی و معنوی زائیده جنگ اخیر بزودی اروپا را از زیر باری که بشدت بر روح و هم چنین بر کالبد اقتصادی وی فشار وارد می آورد نجات خواهد داد. بنظر میرسد هم اکنون برای عمل مثبت عمای که مناسب اوضاع جدید باشد مقتضی است. ساعت آن رسیده است اروپای مترصد سر نوشت خود را تعیین کند. برای حیات و سعادت متحد شوید. این است ضرورت محضی که از این پس ملل اروپا با آن مواجه خواهند بود. احساسات مردم هم اکنون در این باره روشن شده است. شایسته است حکومتها امروز متوجه وظایف خود بوده و خطرات ناشیه از ابتکارات شخصی و اقدامات نامنظم را ندیده بگیرند، اختیار استفاده از قوای مادی و معنوی را بعهده خود افراد در حالیکه سرپرستی دسته جمعی آنها را در دست دارند واگذار کنند و از این راه است که سعادت جامعه اروپائی و هم چنین بشریت تامین خواهد شد.»

افول جامعه ملل

آقای بریان در سال ۱۹۳۲ در گذشت . ارتباط وی بامعاهده پاریس . پیمان لوکارنو و طرح کشورهای متحده اروپا به دهسالی که مشارالیه از شخصیت‌های برجسته سیاسی آن بود خاتمه داد . با در گذشت آقای بریان در صحنه سیاست سه ستمداران جدیدی باروشهای نوین دیگری نمودار شدند . جامعه ملل بایک سلسله شکست‌هایی که بالاخره به سقوط کامل آن منجر گردید روبرو شد . حکومت قوانین بین‌المللی به نتیجه بی‌حاصلی انجامید . الغای یک طرفه عهدنامه‌ها که معمول روز شد مقام مقدس آنها رامتنزل کرد . بشر از خواب خوش صلح عمومی ناگهان بیدار شد و چشمهای خود را باحقایق تلخ تجاوز محض روبرو دید . تقریباً دریک شب منظره اروپا تغییر کرد و فصل تازه‌ای در تاریخ اروپا یعنی عقب‌نشینی ازعهدنامه ورسای شروع شد . نه‌تنها در اروپا بلکه در آسیا و آفریقا نیز ایمان مقدس بین‌المللی (بقول روزولت رئیس جمهور امریکا) « که ناشی از اراده ملل متمدن برای احترام حقوق و آزادیهای ساکن ملل است » به « نعره جاطلبی و قدرت سبعانه » تسلیم شد . پیام‌سالیانه رئیس جمهور به کنگره در سال ۱۹۳۹ درسی را که تجربیات هشت سال قبل آموخته بود خلاصه کرد . ((. از سال ۱۹۳۱ بتدریج حوادثی در دنیا که دارای اهمیت رعد آسائی بوده‌اند اتفاق افتاده است . در طول این هشت سال خیلی از مردم ماجداً امیدوار بودند اتحاد واقعی بشری اشخاص بی‌پناهی را که اعتماد کامل خود را به بشریت نشان داده بودند حمایت خواهد کرد . امروز ما عاقلتر ولی متأسف‌تر هستیم .

افول جامعه ملل نتیجه دو علت اصلی بود اول اینکه از همان

آغاز عمر خود بواسطه غیبت ایالات متحده امریکا دچار مشکلاتی گردید، گویانکه اتخاذ يك سیاست روشن و محکم این شکاف باز شده را جبران کرد. علت دوم که همین هم ریشه مسئله است این بود جامعه ملل با وجود توانائیش در حل مسائل نسبته کوچکتر معاهدادارای آن وحدت معنوی که بتواند با مسائل مهمه روز پیروزمندانه مبارزه نماید نبود. همین نداشتن اتحاد معنوی عدم لیاقت کامل آن را در حل بعضی مسائل مهمه فاش کرد بطوریکه تا اعماق، صداقت گفته‌های ظاهری اعضای جامعه نسبت به میثاق بر ملا گشت. يك مسئله که به خلع سلاح مربوط بود تمایل آنها را نسبت با اعتماد عمومی بجای اعتماد بر قدرت مسلح يك کشورها امتحان کرد و دیگر مسائل که به منچوری و حبشه ارتباط داشت آمادگی آنها را برای داخل شدن در جنگ بخاطر حفظ يك اصل آزمایش نمود.

ماده هشتم میثاق صراحت داشت باینکه «استقرار صلح لازمه تقلیل سلاحهای جنگی تا حداقل ممکنه متناسب با امنیت داخلی و اجرای تعهدات بین المللی بوسیله عملیات مشترك می باشد.» همین ماده شورای جامعه ملل را مأمور تهیه ((نقشه‌هایی برای چنین تقلیلی)) کرده بود. بقول نخست وزیر بریتانیای کبیر بر همه مسلم بود ((مادام که ما نتوانیم تحدید عمومی (تسلیحات) را تأمین کنیم نه صلح پایدار خواهیم داشت و نه نظارت دائم بر تحدید تسلیحات آلمان)). برای تکمیل ماده مزبور کمیسیونهای فنی بمنظور تحقیق مسئله تسلیحات معین شد و با بحث و گفتگوهای طولانی ویر

حاشیه به نتایج عملی نرسید. کندی جامعه برای یافتن شاهراه حل این مسئله نتیجه امتناع خارج از حـدی بود که فرانسه از ترس تضعیف دفاعیاتی نشان داد. برای توجیه رویه سه دولت باید بخاطر آورد در سال ۱۹۱۹ حکومت‌های انگلستان و آمریکا با فرانسه معاهداتی بستند که بموجب آنها دول مزبور متعهد شدند ((در مورد بروز هر نوع جنبش تجاوز کارانه ناگهانی که از طرف آلمان علیه فرانسه صورت گیرد)) فوراً به کمک آن بشتابند (۱)

مجلس سنای آمریکا از تصویب این عهدنامه خودداری کرد و بالنتیجه تضمین انگلستان هم که مشروط بر تعهد آمریکا بود از بین رفت. یاس شدیدی حاصل شد و راهی را که باید سیاست فرانسه تعقیب کند معلوم کرد. هدف و منظور اساسی فرانسه سراسر امنیتی بود که بواسطه عدم تصویب عهدنامه‌های تضمینی در این زمان بمخاطره افتاد. فرانسه برای مقابله باتهدیدات آلمان یکه و تنه‌امانندبعلاوه طفره و تعلل آنها از اجرای مواد خلع سلاح عهدنامه و رسای در محافل فرانسه شك و واهمه‌ای ایجاد کرد و دست‌آنهائی را که با هر نوع تقلیل قوای مسلح مخالفت داشتند باز گذاشت.

کنفرانس جهانی تسلیحات
 با انعقاد عهدنامه لوکارنو (۱۹۲۵) که فرانسه ضمانت کمک بریتانیا را در صورت بروز يك حمله ناگهانی بدست آورد و بهبودی روابط آن با آلمان اوضاع را بیش

(۱) - این شرط جانشین پیشنهاد فرانسه در مورد تأسیس دولت یوشالی بین فرانسه و آلمان در ساحل چپ رودخانه رن گردید، (مؤلف)

از پیش امیدوار کننده نمود - موقع برای بررسی و حل مسئله خلع تسلیحات بشکل بهتری مناسب بنظر میرسید و مقدمات يك کنفرانس خلع سلاح عمومی فراهم میشد با اینحال تا سال ۱۹۳۲ که اولین کنفرانس تحدید و تقلیل تسلیحات تشکیل شد کوششهای مزبور بجائی نرسید. در این کنفرانس نمایندگان ۶۴ دولت منجمله روسیه (که تا این تاریخ عضو جامعه نبود) و کشورهای متحده امریکا شرکت داشتند. نقشه فرانسویها عبارت بود از تشکیل يك قوه مسلح بین المللی - در موارد احتیاج از قوای امدادی ملی نیز ترمیم شود - که جامعه بتواند علیه هر عمل تجاوز کارانه بدان متوسل شود. به تصوری که موضوع فوق عملی است طرح جاه طلبانه مزبور طوری وانمود شد که شاید تنها شانس حقیقی موثر ساختن عملیات جامعه و بالنتیجه ایجاد يك حس حقیقی امنیت را در برداشت، ولی این طرح باینگانی گردید. پیشنهاد دیگری برای ((انهدام متجاوزانه ترین سلاحها)) بهیئتی از کارشناسان داده شد و این هیئت هم (همانطور که گفته اند) ((در فلسفه تجاوز خود را گم کرد.)) در این وقت، ماههای گرانبھائی از دست رفت. تا اینکه بالاخره کشورهای متحده امریکا تقلیل کامل تسلیحات را تا $\frac{1}{4}$ میزان موجوده پیشنهاد کرد و کشورهای دیگری نیز در این مورد از بین رفتن توپخانه سنگین، تانک و مواد شیمیائی جنگی و هواپیماهای بمب افکن را پیشنهاد کردند در حالیکه اروپا ساعت بساعت به لب پرتگاه نزدیکتر میشد و کنفرانس مذکور به بحث در باره مسائل بالا اشتغال داشت. اشکال مهم مسئله این بود خلع تسلیحات بدون امنیت غیر عملی

داشتن امنیت نیز بدون خلع تسلیحات امکان پذیر نبود، تنها نتیجه مهمی که از کنفرانس حاصل گردید این بود که آلمان، چون عهدنامه ورسای تسلیحاتش را بحد اقل ممکنه رسانید در ۱۹۳۲ از لحاظ اصول، شناسائی تقاضایش را در مورد تساوی وضع خویش با سایر دول بزرگ در مورد تسلیحات تحصیل کرد (۱). این اقدام را بیشتر از این نمیشد بتأخیر انداخت زیرا خلع سلاح يك طرفه آلمان مرحله مقدماتی يك خلع سلاح عمومی بود. کشورهای فرانسه، بریتانیای کبیر و کشورهای متحد امریکا پیشنهاد کردند آلمان بایستی متدرجاً تا زمانیکه مساوات کامل برقرار نشده است مجدداً مسلح شود. در این مورد هم مانند مسئله غرامات این ارفاق خیلی دیر انجام گرفت، زیرا تحولات داخلی در آلمان به سیاست آن نورتازهای تابانید. ناسیونال سوسیالیستها رسیدن به قدرت خویش را در سال ۱۹۳۳ با عقب نشینی از کنفرانس خلع تسلیحات و هم چنین از جامعه ملل معلوم کردند. آنها قدم برابری را در راه مسابقه جدید تسلیحات برداشتند و بقیه اروپا را مجبور کردند بدنبال جویش بکشانند. وقتی هم که مساعی جامعه برای حمایت از حبشه که در این کتاب از آن صحبت خواهیم کرد بسنگ خورد شدت بحران ریشه دارتر گردید، زنگ خطر بصدا درآمد و همه پی بردند که آینده آستان چه نوع حوادثی است. در سال ۱۹۳۶ حکومت بریتانیای کبیر اعلام کرد ((آنها در وضع فعلی دنیا حقیقه راهی جز تجدید نظر

۱ - بآلمان حق مساوات ((در دستگاہی که امنیت تمام ملل را فراهم میکرد))

دروضع دفاعی خود ندارند و مجبورند وسائل لازم را چه برای حفظ خود در مقابل تجاوز و چه برای انجام وظیفه خویش در اجرای عملیات مشترک در باره تعهدات بین‌المللی تهیه ببینند.)) با این جملات پرده قسمت اول درام اروپائی که در آن ایده آل‌یسم در مرکز صحنه نمایش بین وضع شاعرانه و فریبنده صلح غیر مسلح خودنمایی می‌کرد پائین آمد. مجدداً پرده بالا رفت و محیط شدید قسمت دوم که در آن صلح مسلح میرفت مقدمه انفجار قسمت سوم را فراهم کند دیده شد.

اکنون ما بدوین مسئله از سه مسئله مهمی
ژاپون و منچوری که جامعه ملل را شکست داد می‌پردازیم.

ژاپونیه‌ها در ایالات چینی منچوری دارای حقوق عهد نامه‌ای بودند که بر طبق آن سرمایه‌های وسیع خود را بکار انداخته و منافع اقتصادی عمده‌ای را بسط داده بودند. در این زمان تصور میشد منافع مزبور بر اثر خصومت مقامات منچوری و احداث راه آهن جدید از طرف دولت چین بخطر افتاده است. بروز یک سلسله حوادث پشت سرم آتش خصومت دیرینه چین و ژاپون را شعله‌ور ساخت و ارتش ژاپون ابتکار عملیات را در دست گرفت. وقت برای اقدامات موفقیت آمیز بواسطه توأم شدن عوامل زیر مناسب بنظر میرسید، بیداری حس مینهن پرستی در چین که تفوق ژاپون را در منچوری تهدید می‌کرد، تماس خصمانه بین ناکسینیک و کاتن که قدرت حکومت چین را ضعیف نمود، بروز اغتشاشات بواسطه تنزل قیمت محصولات کشاورزی، بی‌کاری و فعالیت‌های کمونیست‌ها و بالاخره بحران بزرگ، اقتصادی در اروپا و امریکا که آنها را برای

دخالت جدی در مسائل شرق دور بی‌میل نموده بود. بنابراین در سال ۱۹۳۱ قوای ژاپن شهر مو کدن پایتخت منچوری را به بهانه نقض حقوق عهدنامه‌ای و منافع محفوظه تصرف کردند. ژاپون تقاضا داشت بایکوت ضد ژاپونی در چین قطع و مجدداً مقام ممتازه خود را در منچوری که شامل حق ژاپونیها برای کسب و کار و اقامت بنحو کاملاً اطمینان بخشی باشد بدست آورد.

دولت چین بشورای جامعه ملل شکایت کرد. شورای مزبور نیز از ژاپون تخلیه اراضی منچوری را خواستار گردید و در تائید آن يك كمسیون تحقیق هم بآنجا فرستاد. ژاپون منتظر گزارش كه سیون نشد و جامعه را با يك عمل انجام شده مواجه ساخت. ناحیه حاصلخیز منچوری با ثروت مواد زیرزمینی وسیلیون نفر جمعیت از چین مجزا و مستقل اعلام گشت و بدولت جداگانه‌ای بنام منچو كوئو كه امپراطور سابق چین نیز در رأس آن قرار داده شد موسوم گردید. مونچو كوئو تا زمانیکه كنترل حقیقی امور در دست ژاپونیها بود كاملاً يك كشور پوشالی باقی ماند. كمسیون تحقیق گزارش داد ((رژیم فعلی نمی تواند بعنوان رژیمي كه از طرف يك نهضت واقعی و كاملاً مستقل بوجود آمده باشد تلقی گردد)) و گفته شده بود دخالت نظامی ژاپونیها را نمی توان بعنوان يك اقدام مشروع دفاع از خود موجه دانست. بنابراین جامعه ملل باعضای خود توصیه كرد از شناسائی دولت مونچو كوئو خودداری كنند و ژاپونیها در مقابل با استعفاى خود از عضویت جامعه با این عمل جواب دادند. هیچ عمل موثری هم از طرف جامعه ملل انجام نشد و بی‌اعتنائی

ژاپون نسبت بآن مقام و حیثیت جامعه ملل را بیش از پیش پائین آورد.

طرفداران جامعه ملل در مقام دفاع از آن يك **رویه جامعه ملل**
سلسله بحثهائی را پیش میکشند، آنها گفتند

که ژاپن هیچوقت متجاوز اعلام نشد. چین و ژاپون در هیچ مرحله‌ای از مراحل اختلاف، «بجنگ متوسل» نشدند. در طول مدت اختلاف، چین روابط دیپلماتیک خود را با ژاپون قطع نکرد، چینی‌ها اجرای بند ۱۶ پیمان را که فقط در مورد ((توسل جنک)) بمفهوم حقوقی کلمه بموقع اجرا گذاشته میشود خواستار نگردیدند و بنابراین از جامعه هیچوقت خواسته نشد اجرای تضمینات را مورد بررسی قرار دهد، ژاپون دارای حقوق ساختوی در اراضی چین بود و بالاخره (صرف نظر از این جهات قضائی) علت عملی موضوع این بود که کشورهای بزرگ ساحل اقیانوس آرام (کشورهای متحده امریکو روسیه) عضو جامعه نبودند و بدون همکاری موثر آنها نیز عامل اصلی عملیات دسته جمعی ناقص بود. به نکات بالا اینطور جواب داده شده است که کناره گیری ژاپون از جامعه ملل بعلت متجاوز بودن آن بود. و ((توسل بجنگ)) چه در شانگهای و چه در منچوری اگر از لحاظ فنی وجود نداشت ولی حقیقه موجود بوده است. عدم موفقیت چینی‌ها در فراخواندن وزیر خود از توکیو و با عدم اصرار آنها برای اجرای بند شانزدهم حاکی از ((وفاداری و علاقه زیاد آنها بجامعه و اطمینان از اینکه جامعه اوضاع را خود حل و فصل خواهد کرد و بالاخره برای احترام از مشکلات دیگر مادام که جامعه خود مسئولیت این امر را داشته بوده

است.) در هر حال واضح است که نقض مسلم حقوق عهدنامه‌های ژاپون، تاكتيك احتیاط آمیز حکومت چین و ابهام حقوقی کلمات میثاق جامعه تماماً از عواملی بوده‌اند که در احترام از جامعه ملل در اجرای تضمینات اقتصادی و بانظامی موثر بوده‌اند. اگر در این واقعه جامعه ملل اقدامات خود را بفشار اخلاقی محدود کرد آن روز نزدیک بود که جامعه ملل مجبور باشد از خود مقاومت قطعی تری نشان دهد و روز آزمایش را با آتش تحمل نماید.

آزمایش حقیقی توانائی جامعه ملل برای حمایت

ایتالیا و حبشه

اعضای خود از تجاوز ناگهانی در سال ۱۹۳۵

یعنی زمانی که ایتالیا اراضی حبشه را تحت استیلای خود در آورد فرا رسید. ایتالیا یکی از اعضای اصلی جامعه و از پنج دولتی بود که در شورای عالی کنفرانس صلح شالوده جامعه ملل را بنا گذاشتند و از امضا کنندگان عهدنامه پاریس بود. عهدنامه مزبور با صریحترین بیانی دول الحاق شونده بخود را مجبور کرد جنگ را بعنوان آلت سیاست ملی تحریم نمایند، بعلاوه ایتالیا از پنج دولت معظمه اروپا در نتیجه از سنگرهای تمدن مغرب زمین محسوب میشد. بنابراین وقتی دولت مزبور تعهدات خود را که تحت عنوان میثاق جامعه و هم چنان طبق معاهده پاریس بر عهده داشت لغو کرد و کشوری را که از عضویتش در جامعه ملل حمایت می نمود مورد تجاوز قرارداد عمل تجاوز مزبور طوری شرافت و وجدان اروپا را تحریک کرد که مسئله دور آسیائی - بر اثر عوامل خارجی پیچیده شده بود -

تحت الشعاع قرار گرفت در این باره از مسئله منچوری واضحتر دیده میشود قدرت اخلاقی جامعه در خطر بود و با این خطر اصل حیاتی امنیت دسته جمعی بخطر موحشی گرفتار شد. ایتالیا برای برائت خود هر دلیلی داشته باشد اندام آن در پیمانال کردن استقلال یکی از همکاران جامعه يك خصومت علنی بود و جامعه جرئت طفره از آن را نداشت زیرا در این صورت از تمام مسؤلیتهائی که بر عهده وی بعنوان طالیبه دار نظم بین المللی جدید گذاشته شده بود کاملاً مستعفی می گشت. زمان آن رسیده بود که جامعه ملل تصمیم قاطع خود را بگیرد. در سال ۱۹۳۵ زدو خورد های مرزی اختلافی را بین ایتالیا و حبشه بوجود آورد که ضمن آن کشور اخیر طبق میثاق بجامعه ملل شکایت کرد. حکم هائی تعیین شدند و آنها در رای خود که دو نفر از اعضای ایتالیائی هم با آن موافقت کردند با اتفاق آراء طرفین را از تقصیر بری دانستند. رئیس حکومت ایتالیا هم اکنون کار خود را کرده بود. موسولینی اعلام کرد ((تصمیم ما غیر قابل برگشت است. راه برگشتن هم نمی تواند وجود داشته باشد. دولت و ملت ما اکنون در اختلافی وارد شده اند که ما تصمیم گرفته ایم آنرا تا نتیجه غائی آن ادامه دهیم.))

تضمینات نطق وزیر امور خارجه بریتانیا ابتکار را بدست
اقتصادی مللی که در ژنو دور هم جمع شده بودند سپرد.

((جامعه ملل مطابق تعهدات صریح و روشن خود که کشور من هم با آن است برای حفظ دسته جمعی میثاق و مخصوصاً بمنظور مقاومت مدام و جمعی در برابر هر گونه اقدام تجاوز کارانه ناگهانی ایستادگی

خواهد کرد.)) سایر کشورها رویه ثابت و محکم بر بریتانیای کبیر را سرمشق خود قرار دادند و موج احساسات عمومی که باین نطق تبریک گفت‌نشانی پشتی‌بان عظیم افکار عمومی در سرتاسر دنیا از آن بود. شورای جامعه برای احترام از جنک پيشنهاده کرد هيمتى از کارشناسان خارجی برای انجام اصلاحات در حبشه معین گردد. جامعه متعهد گردید اعطای امتیازات اقتصادی را در امپراطوری حبشه برای ایتالیا تامین نماید و بریتانیای کبیر و فرانسه هم در این موضوع با ایتالیا بعضی گذشته‌های ارضی بنمایند. هیچیک از این پیشنهادات جاه طلبی‌های موسولینی را سیر نکرد و قوای مسلح ایتالیا در اکتبر سال ۱۹۳۵ از مرز عبور و بر حبشه هجوم آوردند. شورای جامعه ملل ایتالیا را متجاوز اعلام و بواسطه این تصمیم ماده شانزدهم میثاق بمورد اجرا گذاشته شد. ماده مزبور چنین بود ((هرگاه یکی از اعضای جامعه مال بدون رعایت عقاید همکاران خود بجنگ متوسل شود محکوم است که خود بخود مرتکب عملی علیه سایر اعضا جامعه گردیده و باید آن را فوراً در معرض قطع روابط تجارتي و مالی قرارداد.)) بدین ترتیب مجازات تضمینات اقتصادی فوراً و خود بخود با شروع جنگ آغاز گردید ولی تضمینات نظامی باختیار جامعه ملل گذاشته شد. تضمینات اقتصادی که درباره ایتالیا از طرف جامعه ملل اجرا شد شامل ممنوعیت فروش اسلحه و محصولات ((حیاتی)) برای ایتالیا، بایکوت واردات از آن کشور و منع اعطای اعتبارات و قرضه بود. از تمام پنجاه و دو عضو جامعه ملل که بر اسلحه و وام ممنوعیت قائل شدند ۵۱ دولت محصولات

حیاتی را ممنوع و پنبجاه دولت اشیاء واجناس ساخت کشور مزبور را بایکوت کردند. نمایش چنین وحدت و یگانگی مؤثر مقاومت ایتالیا آنها را درهم شکست و آن کشور در مقابل با اخراج محصولات و اردانی کشورها، یککه تحت تعلیمات جامعه ملل قراردادشند از طرفی و با تجدید مساعی و کوشش جود برای انجام نتیجه سریع جنگ از طرف دیگر با اقدامات جامعه ملل جواب داد .

حبشه یا ایتالیا منضم گردید در ماه دسامبر سال ۱۹۳۵ دنیا با این حقیقت مواجه شد که برای واگذاری قسمت اعظمی از حبشه بکشور غاصب يك «نقشه صلح» در دست عمل بوده است . پیشنهادات صلح با دادن پاداش به ظالم بقیمت هستی مظلوم بمقام اخلاقی جامعه ملل از آنجا که با روح میثاق منافات داشت بشدت لطمه زد و نشان داد که منظره خارجی گیرای اتحاد و امنیت دسته جمعی جامعه جز شبهی چیز دیگر نبوده است . احساسات عمومی در این موضوع سخت جریحه دار گردید و «نقشه» بلااثر «صلح» از طرف شورای جامعه و ایتالیا رد گردید . تضمینات اقتصادی بجای خود باقی ماند ولی در مورد اجرای تضمینات نظامی و یا حتی ممنوعیت هیچگونه اقدامی بعمل نیامد . بنابر وضع مشابهی که با جنگ بوئر ها داشت پیش بینی میکرشند جنگ حبشه هم برای چندین سال ممکن است بعلت اوضاع طبیعی سخت کشور بشرط اینکه ارتش حبشه از يك برخورد عمومی احتراز و تاكتيك جنگهای میهنی را اجرا کند ادامه بیابد . روی این تصور انتظار میرفت كه يك ایتالیا خسته و

کوفته بالاخره ب فشار تضمینات اقتصادی تسلیم خواهد گردید. پیشرفت سریع قوای ایتالیا بتمام این حسابها خاتمه داد. ارتش حبشه نیز خود را برای جنگ آماده کرده بود ولی نفوق عظیم ایتالیائیها از حیث سلاحهای مکانیکی پیروزی بزرگی برای آنها ببار آورد با اشغال پایتخت حبشه «آدیس هابابا» و فرار امپراطور جنگ در واقع بپایان رسید. حبشه بقلمرو پادشاهی ایتالیاضمیمه و امپراطوری ایتالیا اعلام گردید. این حوادث در ماه مه سال ۱۹۳۶ اتفاق افتاد و دو ماه بعد اجرای تضمینات هم رسماً موقوف شد.

علل شکست در مقابل ۵۰ ملت خصم یکی از اعضای جامعه
جامعه ملل . یکه و تنهاپیروزمندانه نیروی جامعه را تحقیر

کرد و به شخصیت و قدرت آن چنان ضربه ای وارد آورد که هیچوقت دیگر نتوانست آن را جبران کند. نتایج این شکست برای آن خیلی گران تمام شد ولی ما اول باید علل شکست جامعه ملل را از روی بیانات رسمی مورد بررسی قرار دهیم. برای شروع مطلب باید توجه داشت از لحاظ عضویت، جامعه عمومیت نداشت و بنابراین در تاثیر محدود بود. تضمینات اقتصادی نمی تواند به نتایج آئی برسد اگر در دیوار ساخته شده بدور دولت مجرم شکافهای عمیقی وجود داشته باشد بعلاوه جامعه تا وقتی صحنه کاملاً بحرانی نشد یعنی بازی کنندگان اصلی کاملاً داخل معرکه شده بودند نمی توانستند بدون از دست دادن قطعی شخصیت خود عقب نشینی کنند دخالت نکرد. دیگر اینکه تضمینات نظامی از عوامل غیر قابل گذشت سیستم امنیت دسته جمعی است

واشکال از اینجا ناشی شد که تمام اعضای جامعه حاضر نبودند مقرراتی را که میثاق بر عهده آنها گذاشته بود بر عهده بگیرند. ایتالیا ممنوعیت حمل نفت و یا بستن کانال سوئز را يك تضمین نظامی و در نتیجه جنگ تلقی میکرد و این خطر را داشت که ایتالیا به بریتانیای کبیر حمله کند و کشور مزبور هم در آن صورت میبایستی یکهوتنها بار جنگ را بدون دریافت کمکی کامل از همکاران خود بر دوش بکشد. موافقت دسته جمعی شرط لازم برای عملیات متمرکز نظامی است و از آنجا که هیچیک از دول بجنگ با ایتالیا بخاطر حفظ اصول حاضر نبودند حصول چنین موافقتی غیر قابل تحقق بود. چهارم و شاید قطعی ترین عامل در يك وضع مشکل و در هم بر هم سیاست دولت فرانسه بود. هیچ کشوری دارای محرکی قوی تر برای طرفداری از قدرت جامعه باندازه فرانسه نبود. این کشور جامعه ملل را سنگر اروپای نوین زاده عهدنامه های صلح میدانست. وقتی زنك ساعت سر نوشت زده شد رویه فرانسه خیلی تردید آمیز و منفی بود. کمی قبل با ایتالیا عهدنامه ای بسته بود که بموجب آن ((قصد هر دو حکومت را برای توسعه و بسط دوستی قدیمی که دو ملت را با هم متحد میکند)) بیان میکرد. این عهدنامه نه تنها باختلافات مستعمراتی بین ایتالیا و فرانسه که باعث تیرگی روابط دو همسایه شمال افریقا شده بود خاتمه داد بلکه فرانسه را نیز از جانب مرزهای آلپ خود مطمئن ساخت. کشور مذکور نمیخواست ((نزدیکی)) با ایتالیا را بخطر انداخته و بالنتیجه این را باغوش آلمان کمتر نزدیک کند. بهمیش نخواست نخواست بیگانه شدن بریتانیای کبیر اضطراب

داشت زیرا بكمك آن در روز خطر از جانب رن محتاج بود و در هر حال نمیتوانست تعهدات خود را که طبق مواء میثاق بر عهده داشت علناً لغو نماید.

بعقیده کابینه وقت فرانسه اوضاع لازمه ظرافت و نرمش بود. این وضع، کشتی دولت را بین صخره های سیلا Scylla و کاریبیدیس Charybdis در کمال احتیاط مانور میداد (۱) و در پی این بود با ایتالیا ضمن احتراز از رفتن راههای دور همراه وحسن نت بریتانیای کبیر را هم لافل با آمدن تا قسمتی از راه جلب کند. فقدان همکاری صمیمانه بین فرانسه و بریتانیای کبیر، بهانه برای عدم انجام و هم دلیل برای انجام اقدامات نیمه تمام بود که بوی يك ژست بیشتر از آن استشمام میشد تا يك عمل اضطراری.

نتایج اخلاقی اصل امنیت دسته جمعی در بهترین شرایط مورد شکست جامعه ملل آزمایش حقیقی خود گذاشته شد. در هیچ محفلی کوچکترین شك و تردیدی وجود نداشت که استیلای همیشه نقض بزرگ میثاق جامعه بوده است. پرواضح بود اگر قدرت اخلاقی جامعه میبایستی برقرار بماند قبول دعوی ایتالیا يك ضرورت محض بشمار میرفت. پنجاه ملت از اجرای تضمینات اقتصادی طرفداری نمودند و اکثریت آنها نیز شاید با تضمینات نظامی موافق بودند. با اینحال

۱- سیلا و کاریبیدیس دواهریمن بسیار درشت یونانی بودند که بر دو تخته سنگ تنگه ای که اولیس و یاراناش میخواستند از آنجا عبور کنند چیره شده بودند و عبور از آنجا بس خطرناک بود. در اینجا حاکی از موقعیت حساس و خطرناک می باشد (مترجم)

اگر جنگی روع میشد بیشتر اعضای جامعه بواسطه وسعت و یاموقعیت جغرافیای خود ممکن بود کمک ناچیزی بنمایند.

از دول معظمه یکی (کشورهای متحده امریکا) اصولاً عضو جامعه نبود و دو کشور دیگر (آلمان و ژاپون) عضویت خود را قطع کردند و دیگری (ایتالیا) متجاوز بود. فقط بریتانیای کبیر و فرانسه باقی مانده بودند زیرا از روسیه هم انتظار کمک مؤثری نمیرفت. بدین ترتیب خطرات جنگ بطور غیر مساوی تقسیم شد، بود و امنیت دسته جمعی. با اینکه از لحاظ تئوری متضمن عملیات دسته جمعی همه بود عملاً در این مورد بغداد کاری عده معدودی بستگی داشت. طبیعی بود که برای اعتبار یک چنین بحث مسموعی باید بکسانی مراجعه میشد که فراموش میکردند میثاق جامعه یک تعهد بین المللی باشکوهی بود و از آن با فلسفه بافی نمیشد احتراز جست و در موقع پیش آمد جنگ دول بزرگ درمی یافتند که پشتیبانی مادی و معنوی تمام دول کوچک نیز خود عامل قابل گذشتی نبوده است بالاخره صرف نظر از کیفیت و کمیت تسلیحاتی که هر کشور دارد امنیت یکی امنیت همه است. این حقیقت مسلم در طول حوادث بزودی معلوم شد. در مدت سه سال سایر اعضاء جامعه، اتریش و چکواسلواکی مورد غلبه متجاوز دیگر واقع شدند و پیش بینی تلخ یکی از نمایندگان چک اسلواکی در جامعه ملل که کشورش ممکن است حبشه ثانی شود با یکدیگر تأسف صورت حقیقت بنخود گرفت. فقط عده کمی بودند که در این میان در جهاد جامعه ملل علیه ایتالیا، مسائل اساسی دیگر را پیش بینی میکردند. هر کس

میتوانست اهمیت شکست جامعه ملل را بفهمد و پیش خود تفسیر کند چگونه از کسانی که امیدواریهای خود را در مورد صلح عمومی بر صخره امنیت دسته جمعی بنا کرده بودند رفع شبهه شد و معلوم گردید که از قلعه شنی نیز شکننده تر بوده است. نتیجه ای که از تاریخ جامعه ملل گرفته میشود این است پیشرفت اخلاقی قرن ما فرسنگها از پیشرفت تکنیکی آن عقب تر است.

قسمت چهارم

روسیه شوروی

ریشه های انقلاب ریشه های انقلاب روسیه در تاریخ این کشور عمیقاً پایه گرفته بود. نفوذ عقاید مغرب زمین در کشوریکه بتدریج از پوست آسیائی خود داشت خارج میشد در سالهای اولیه قرن نوزدهم نهضتی را برپا کرد که مخلوق زمان بود. برای چندین ده سال نهضت مزبور رهبرانی داشت ولی بی طرفدار باقی ماند.

نتیجه مستقیم جنگ ۱۸-۱۹۱۴ بود که قوه انقلابی بیک انفجار عمومی انجامید بطوریکه اجتماع روسیه را از بنیان تکان داد و نه تنها سازمان دولت را واژگون کرد بلکه نظم اجتماعی را هم بویرانه های سقوط کشانید. دو انقلاب اتفاق افتاد. گرچه صحیح تر این است بگوئیم يك انقلاب که دارای دو مرحله بود. مرحله سیاسی یا انقلاب مارس که در ۱۹۱۷ واقع شد و بر سر نوشت و رژیم استبدادی مهر اختتام زد. در مرحله دوم، مرحله اجتماعی و یا انقلاب نوامبر (بلشویک) بود که پس از انقلاب مارس در نوامبر سال ۱۹۱۷ بوجود آمد و اولین جمهوری کارگران را تأسیس کرد.

انقلاب مارس (۱) انقلاب مارس كاملا نتیجه يك نقشه تنظیم شده قبلی نبود. مه-ترین قسمت مشخصه آن از اینجاست معلوم میشود که حتی برای محافل انقلابی ناگهانی بود. همانطور که (یکی از ناظرین امور می نویسد) ((انقلاب آنها را مانند دوشیزگان معصوم ساده لوح در خواب یافت.)) علت فوری و آنی آن نارضایتی عمومی از کمی مواد غذایی سرچشمه گرفت. صفوف نان، اعتصابات و اغتشاشاتی را باعث شد که ناگهانی و با سرعت بقیامی بر ضد جنک و سلطنت تبدیل گردید. عدم لیاقت دولت استبدادی در ادامه پیروزمندانه جنک علیه آلمان و اتریش و هنگری، محرومیت های ناشیه از سختی های اقتصاد را تشدید کرد.

در هشتم مارس سال ۱۹۱۷ زنان کارگر کارخانه نساجی پطرو-گراد، با شعار غذا بحال اعتصاب بیرون آمدند. روز دیگر کارگران بیشتری با آنها ملحق شدند و صدای (نان!) با صدا های ناهنجار دیگری (مرده باد جنک!) (مرده باد استبداد!) آمیخته شد. روز سوم جنبش های مزبور کم کم صورت يك اعتصاب عمومی را بخود گرفت و تمایلات انقلابی را مجسم کرد و تمام عواملی را که تحت فشار و در پی فرصت تظاهر بودند رو آورد.

يك گزارش پلیسی حاکی است که رویه ارتش توده ها را تشویق و در آنها يك نوع مصونیت ایجاد کرد. در وهله اول رویه پادگان بی

۱، تقویم روسیه ۱۳ روز عقبتر از تقویم بین المللی و (تقویم فعلی روسیه) است. مطابق تقویم قبلی انقلاب اول در فوریه و انقلاب دوم در اکتبر اتفاق افتاده است. مولف

طرفانه بود ولی چیزی نگذشت با قیام کنندگان بنای برادری گذاشتند تا حدیکه، بعضی از واحدهای نظامی شورش کرده و علناً بصفوف نمایش دهندگان پیوستند.

پنج روز بعد یعنی در ۱۵ مارس جنبش انقلابی باوج قدرت خود رسید. در این وقت تزار نیکلای دوم - در دام پیچیده‌ای که تار و پود آنرا قسمتی حوادث که وی یارای اداره آنها را نداشت و قسمت دیگر شخصیت ضعیف اورا تشکیل میداد افتاده بود - از تاج و تخت سلطنت استعفا کرد. (۱) رژیم سلطنتی لغو و بجایش حکومت موقتی مستقر گردید. نقشی را که پاریس در انقلاب فرانسه بازی کرد پطرو گراد در انقلاب روسیه بعهده داشت و کشور روسیه بدون کوچکترین شبهه و تردید وضعی را که بر اثر حوادث پایتخت بوجود آمد قبول کرد. شباهت بارز دیگری نیز بین انقلاب فرانسه و روسیه وجود داشت. درست است که پیروزی از آن کارگران شد ولی آنها فوراً زمام امور رابططقه وسط واگذار کردند. بدون شك علت این امر ظاهراً غیر منطقی از اینجا معلوم میشود که کارگران باندازه کافی برای بدست گرفتن زمام امور احساس قدرت نمیکردند. وضع ارتش هم در جبهه جنگ هنوز معلوم نبود و حکومتی که از طرف دوما (پارلمان) منصوب گردید بهترین تضمین در مقابل يك نهضت ضد انقلابی بنظر میرسید.

سویتها
گر چه انقلاب مارس قدرت را بدست عناصر
آزادیخواه بورژوازی سپرد ولی آنها فقط توانستند

بکمک سوسیالیستهای میانه‌رو مقام خود را نگاهدارند. کارگران باینکه از دست گرفتن حکومت کشور خودداری کردند ولی در واقع امور را بوسیله شوراهای خود تحت نظر داشتند. این سازمان در واقعاً انقلابی سال ۱۹۰۵ بوجود آمد، در آن موقع سرجنابانان اعتصاب عمومی سازمانی تأسیس کردند که بنام شورای نمایندگان کارگران معروف بود. شوراهای انقلاب مارس مریک بودنداز نمایندگان سربازان و همچنین نمایندگان کارگران و علت این ترتیب بیاس ((بیطرفی خیرخواهانه)) سربازان و کارگران بود که پیروزی را برای قیام کنندگان تأمین کردند. پیدایش سیستم شوروی در کنار حکومت موقتی بالاخره تبعیت مردم را تجزیه کرد و بین آندسته که قدرت را در دست داشتند و کسانی که بر سر کار بودند اختلاف شدیدی انداخت. بواسطه این اختلاف از همان لحظه اول کابینه بورژوازی دارای وضع متزلزلی گردید و در سر تا سر عمر محتضر و مقتض خود حکومتی پوشالی باقی ماند. تنها کاریکه بنام وی مشهور است قراردادن وضع تدام نژادها و ملت‌های مختلفه در سراسر امپراطوری روسیه بر پایه مساوات بود و مخصوصاً محرومیت های قانونی یهودیان را که میگفتند بیش از ششصد محدودیت‌های قانونی و در مجموعه‌ای جمع آوری شده بود از بین برد ولی نتوانست بتنهائی راه حلی برای مسائلی که دستگاه استبدادیرا درهم شکست بیابد و در عرض چند ماه موجبات سقوط رژیم خلف بورژوازی خود را نیز فراهم کرد. این مسائل عبارت بودند از مسئله جنک ، تقاضای دهقانان برای اراضی و تمایلات انقلابی کارگران صنعتی.

مسئله جنگ

تلفات روسیه در جنگ ۱۸-۱۹۱۴ از هر کشور متخاصم دیگری بیشتر بود و هر چه راهم که سر نیزه و تفنگ تلف نکرد امراض از بین برد. پیروزیهای هم که در جبهه بدست آمد نتوانست این تلفات سنگین را جبران کند. کشور روسیه بعکس دائماً باشکستهای پی در پی مواجه بود. بقول یکی از ژنرالهای روس ((تکنیک امروزی جنگ لازمه و سائلی است که از قدرت ما خارج است.)) دول غربی در اصلاح نواقصات نظامی وی کمک کردند ولی سیستم ناقص حمل و نقل، انتقال سریع افراد، مهمات و خواربار را بتمام قسمتهای جبهه دچار اشکال کرد. عقب افتادگی اقتصادی روسیه موقعیت های مناسبی را که از حیث نفر، منابع طبیعی بردشمن داشت خنثی کرد و کاملاً آن را در مقابل حریف زبون و بیچاره ساخت.

با در نظر گرفتن جهات بالا جای تعجب نیست که سر بازان از فرسودگی ناشیه از جنگ متأثر بودند و گاه و بیگاه فرارهای دسته جمعی بوقوع می پیوست و یا تمام واحد دفعتاً از جنگ خودداری می کردند. بقول یکی از افسران ((هیچکس نمیخواست از این بیشتر جنگ کند تمام فکرها متوجه یک چیز بود آنهم فقط صلح.)) این شکست اخلاقی همانطور که معاصرین هم آنرا تصدیق دارند بواسطه انقلاب نبود بلکه از عواملی بود که انقلاب را تسریع بخشید.

بنا بقول رئیس مجلس دوما ((زمینه تجزیه نهائی ارتش از مدت ها قبل از انقلاب آماده بود.)) و نظر آن عده از روسهائی را که میگفتند حتی در صورت عدم بروز انقلاب سیاسی یک پیمان صلح جداگانه

مسئلاً منعقد میشد تأیید میکرد.

سقوط باند طبقهٔ حاکنه برای لحظه‌ای احساسات و روح متزلزل ملت را زنده کرد و حکومت موقتی متعهد شد جنگ را بانبروی تازه ادامه دهد. (۱) در این موقع عکس العمل شدیدی علیه سیاست انضمام اراضی دیگران برخاست و میلیو کوف **Miliukov** وزیر امور خارجه که از موافقین تصرف قسطنطنیه بود مجبور با استعفا گشت. سوسیالیستهای میان‌رودر کابینه که در این موقع ائتلافی شده بود وارد شدند (مه ۱۹۱۷). کرنسکی وزیر جنگ شد و بجبهه رفت تا شاید سر بازان را برای تجدید حمله آماده کند. در ماه ژوئیه مجدداً باینکار سر و صورت تازه‌ای دادند ولی شکست کامل آن حیثیت کابینه‌ای را که کرنسکی در رأس آن قرار داشت بیش از پیش رسوا کرد و مرحلهٔ دوم انقلاب شروع گردید.

مخالفت عمومی با جنگ شدیدتر شد. در طرفداری بلشویکها از صلح هستهٔ حیاتی موفقیت آنها نهفته شده بود که با آن تبلیغات ماهرانه توأم و بنتیجهٔ مطلوب رسید. با این عامل دیگر یک از حیث جلب طرفداران، فریبندگی کمتری نداشت یعنی تعهد بدادن اراضی بدهقانان توأم گشت.

(۱) اعلامیه معروف شماره ۱ مارس ۱۹۱۷ با افسران و افراد ارتش حق انتخاب کمیته‌های خود را میداد و در عین حال مقید بود باینکه «سر بازان در موقع انجام وظایف سر بازی باید سخت‌ترین اصول انضباط را رعایت کنند.» ناشرین اعلامیه مزبور منظورشان بیشتر یادگان پتر گراد بود ولی بعقیده فرماندهی کل قوا این اعلامیه «آخرین میخ تابوت ارتش بود» (مؤلف)

مسئله اراضی

در فصول قبل دیدیم (۱) وقتی دهقان روسی را آزاد کردند تا چه حد در خود احساس بی‌عدالتی میکرد زیرا باینکه او را از صورت بندگی آزاد کردند در برابر آنها را مجبور نمودند از جهت از دست دادن قوه کار آنها، باربان خود غراماتی بپردازند. دهقانان میگفتند آزادی اربابان از تعهدات نظامی خود در قرن هیجدهم بایستی سرفها را نیز از تعهدات دهقانی که بعنوان کارگران اراضی بمدافعین اراضی مدیون بودند خود بخود معاف کرده باشد بنابراین آنها از تحمیل شرایط مالی و نقدی بجای شرایط بیگاری راضی نبودند و آنرا نقض يك قرارداد ضمنی میدانستند. اخذ این قبیل پرداختها که به ((پرداختهای آزادکننده)) معروف بود تا سال ۱۹۰۷ ادامه داشت.

بعلاوه نسبت بسابق اراضی کمتری را بدهقانان واگذار کردند و آنها هم وضع خراب خود را معلول مناطق لم‌بزرع و بی‌حاصل مزارع خود میدانستند. ناتوانی آنها در حداکثر استفاده از اراضی متصرفی، باین اوضاع شدت بیشتری بخشید. سیستم کشاورزی روسیه عقب مانده بود و دهقانان دارای آن مقدار سرمایه و تکنیکی که برای بالابردن سطح تولید کشاورزی باتوسل بطرق افزایش دهنده محصول لازم است نبودند بعلاوه میدان فعالیت انفرادی اشخاص نیز بواسطه عوامل زیر محدود میگشت: سیستم مالکیت اراضی که بدست میر Mir (جامعه دهقانی) سپرده شده بود، اختلاط قطعات در داخل یکدیگر بطوریکه

(۱) - مربوط بفصول جلد اول همین کتاب از همین مؤلف است (مترجم)

خیلی از حصه‌ها در جاهای مختلف واقع شده بودند و وضع حقوقی خانواده دهقانی که نمایندگی اعضای خانواده را در کلیه روابط ملکی برعهده داشت (۱)

باینحال از نقطه نظر دهقانان علت اساسی اشکالات کمی زمین بشمار میرفت، آنها چشمهای گرسنه خود را بر قطعات بزرگ اربابان که برای دستهای گسترده دهقانان میوه رسیده‌ای بود دوخته بودند. دهقانان از مدت‌ها قبل از انقلاب میخواستند در تقسیم اراضی تجدید نظری بعمل آید. این موضوع خود ((سوسیالیسم نهانی بدون دکتربین)) بود. برای اینکه به عملیات جاه طلبانه حریص‌ترین دهقانان تسکین داده شود استولوی پین Stolypin در سال ۱۹۰۶ اصلاحاتی بعمل آورد که بوسیله آن بعد از کمی از دهقانان حق داده شد در جامعه دهتانی برای تفکیک سهم خود از نظارت اشتراکی و اختصاص آن بمالکیت شخصی اقدام کنند. هدف قانون مزبور ترقی و پیشرفت طبقه کشاورزان سرمایه‌دار بنام (کولاک) Kulaks بود. طبقه مذکور چون وضعشان از دهقانان بهتر بود می‌توانستند اراضی شخصی دیگران را بخرند. نتیجه دیگر قانون فوق پیدایش حریف دهقانان سرمایه‌دار یعنی پرولتاریای دهقانی بود. اینها اراضی خود را فروختند. همین دسته از دهقانان کانون دیگری از ناراضی‌های عمومی را فراهم کردند و با سقوط رژیم سلطنتی که حافظ تمام منافع محفوظه بود فرصت آنها نیز فرا رسید.

۱- «اکثریت دهقانان در حال کمونیسم بسر می‌بردند» قانون آزادی بهریک از افراد خانواده حق مالکیت امضا کرد «اثاثیه‌ای وجود نداشت که افراد ذکور خانواده آن را مال خود بنامند.» (مؤلف)

ترور کشاورزی

در يك نهضت انقلابی تمام عواملی که بسبب اغتشاشات عمومی و ادار بفعالیت می‌شوند جریان حوادث را از نقطه نظر تمایلات و آرزوهای خود می‌نگرند. انقلاب روسیه برای سربازان صلح، برای پرولتاریای شهری اگر از بین رفتن رژیم سرمایه‌داری را در بر نداشت لاقبل متضمن کنترل آن بود و به دهقانان وعده دادن زمین میداد. حکومت بورژوازی به تمام این امیدها جواب یاس داد. بجای صلح ادامه جنگ، بجای سوسیالیسم همکاری با عناصر سرمایه‌داری و بجای زمین‌سیاست مسامحه و تعدل راپیش گرفت. دهقانان وقتی اوضاع را بدین منوال دیدند با جسارت بیشتری سعی کردند خود امور را در دست بگیرند. گاهی املاک اربابان را تصرف و قلاع آنها را آتش میزدند و گاهی حتی مالکین و مباشرین را هم می‌کشتند یکی از رهبران بلشویک در این مورد میگوید دهقانان ((باتوحش انقلابی توحش قرون وسطائی را پشت سر گذاشتند.)) ترور کشاورزی در سراسر روسیه يك حس عدم ثبات بوجود آورد که بكمك عوامل دیگر عدم اعتماد عمومی مردم را از دولت بیشتر و عمیق‌تر کرد. وقتی دهقانان از رژیم انقلاب مارس در حل مسئله اراضی آنطور که خواهان بودند سلب اطمینان کردند زمینه برای تبلیغات مکارانه عمال بلشویک آماده گشت. دهقانان بمنظور تحصیل اراضی کشاورزی با کارگران صنعتی بنای هم‌دردی گذاشتند و برای واژگون کردن رژیم بورژوازی موافقت و اتحاد خود را اعلام کردند.

مسئله پرولتاریا

تمایلات انقلابی کارگران شهری که در اعتصابات عمومی سال ۱۹۰۵ ظاهر گشت بقول لئون

تروتسکی که در تاریخ معروف خود بنام تاریخ انقلاب روسیه نوشته است معلول ریشه پرولتاریا و کیفیت تشکیلات صنعتی بود. پرولتاریا محصول يك تكامل تدریجی نبود. بسط سریع صنعت بواسطه قوه محرکه سرمایه‌های خارجی اهالی روستائی راپی در پی بطرف شهرها و کارخانه‌جات میکشانند و بر تعداد مردم طبقه مزبور میافزود. ((هم بستگی)) بین اهالی دهات و کارگران از این موضوع معلوم میشود که بیشتر خانواده‌های کارگران در دهات باقیمانند. در این صورت پرولتاریای مذکور بعکس انگلستان دچار مرحله قرون وسطائی با مقررات خشک اجتماعی آن از قبیل دوره شاگردی و استادی نگردید و بهمین ترتیب از سنن قدیمی و کهنه رژیم اصنافی قرون مزبور عاری بود. ((کارگران مستقیماً از پشت جفت گاو در جریان سریع و گیج کننده کارخانه قرار گرفتند.)) قطع ناگهانی آنها بازمین با انزوای از طبقات تحصیل کرده دست بدست هم داد و آنها را برای ((پذیرائی افکار انقلابی آماده ساخت)). این موضوع ((نازگی انقلابی)) و توانائی کارگران را برای تأسیس جمهوری کارگران میرساند. گرچه ((بی سوادى، عقب افتادگی، عادت نداشتن به رسوم تشکیلاتی و نبودن سیستم تعلیمات کارگری، فرهنگی و تکنیکی)) شرایط مساعد اولی راخنثی میکرد. در يك قرن قبل چنین طبقه نیز در انگلستان که ریشه و نظریه آنها با این طبقه شباهت داشت بوجود آمد و استخوان بندی نهضت مبارز چارتریستها **Chartist** را تشکیل میداد. بعلاوه ((صنعت

روسیه از لحاظ تکنیک و سازمان سرمایه‌داری با صنعت کشورهای غربی برابری و حتی در بعضی موارد از آنها جلوتر بود .

کارگاه‌های کوچک که عده کارگزارانش از صد نفر کمتر بود در سال ۱۹۱۴ در کشورهای متحده امریکایی و پنجم درصد کارگران صنعتی را در استخدام داشتند و در روسیه این نسبت $\frac{۷}{۱۷}$ درصد بود . برای کارگاه‌هایی که بین صد الی هزار نفر کارگر داشتند نسبت مذکور برای هر دو کشور تقریباً مساوی بود ولی در کارگاه‌های بزرگ که دارای متجاوز از هزار نفر کارگر بودند در کشورهای متحده آمریکا ۱۷٫۸۰ درصد کارگران صنعتی و در روسیه ۴٫۱۰ درصد بود . تمرکز عظیم صنعت معنایش این بود که بین سرمایه‌داران و توده‌ها فواصل قابل عبوری وجود نداشت . (((۱)

بلشویکها تجزیه و تحلیلی که از اجتماع روسیه در بالا به‌میل آمد کاملاً نشان می‌دهد تمام عوامل منفجره مورد احتیاج یک انقلاب اجتماعی وجود داشته است . سربازان خسته جنگ،

(۱) مطابق آماری که یکی از مؤلفین در کتاب خود بنام بایان ((امپراطوری روسیه)) ذکر کرده است موسسات صنعتی بیش از ۲ میلیون و یک چهارم میلیون کارگر داشته‌اند ، پنج درصد این موسسات ((هر یک متجاوز از ۵۰۰ نفر کارگر)) نصف کارگران ، ۱۵ درصد (هر کدام از ۵۰۰ - ۱۰۱ کارگر) متجاوز از ربع کارگران و ۸۰ درصد (هر یک ۱۰۰ - ۱ کارگر) کمتر از یک چهارم کارگران را در استخدام خود داشته‌اند .

(مؤلف)

دهقانان گرسنه و ناراضی و يك پرولتاریا که احساس میکرد برای از دست دادن جز زنجیر های دست و پایش چیز دیگری ندارد، وظیفه حزب بلشویک بود این عناصر درهم و برهم را جمع آوری و از آنها آلتی که در حرارت مشتعل سفید تعصب خود بگدازد برای تاسیس يك جمهوری کارگران بسازد. بلشویکها رشته‌های اتحادشان بامنشویکها پاره شد. منشویکها دسته‌های سوسیالیستهای میانه رو بودند. آنها عقیده داشتند طبقه کارگر بایستی بمنظور استقرار دولت دموکراتیک با طبقات وسط متحد شوند. منشویکها از رژیم بورژوازی که رژیم استبدادی را واژگون کرده بود طرفداری میکردند. بلشویکها با هر نوع مسالمت و مصالحه‌ای با طبقات متوسط مخالف بودند و آنها از اساس سیستم اقتصادی و اجتماعی را که طبقه متوسط عامل آن باشند محکوم میکردند. آنها برای اتحاد طبقه کارگر با دهقانان بی‌چیز بمنظور استقرار جمهوری کارگران بر پایه ((دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان)) میکوشیدند. وقتی انقلاب مارس شروع شد رهبر حزب بلشویک ولادیمیر لنین در سویس بود و در غیاب وی رهبران حزب بلشویک در روسیه توانستند تا حدی نظریات کمتر افراطی خود را عملی کنند. ارگان این حزب اعلام کرد:

((البته برای واژگون کردن حکومت سرمایه بخشی در بین ما نیست. فقط بحث در باره از بین بردن حکومت استبدادی و فئودالیسم))
یعنی همان قدرت تزار و ملاکین است. لنین دریک ((ترن سربسته))

از داخل آلمان عبور کرده خود را بروسیه رساند . با ورود او در آوریل ۱۹۱۷ اوضاع تغییر پیدا کرد . در این میان دیگر امید تصفییه مسالمت آمیز مسائل که از رژیم تزاری بارث رسیده بود کمتر شد و ساعت بساعت اوضاع پایتخت وخیمتر می گردید . تمام نشانیهای يك طوفان قریب الوقوع افق را تیره و نار کرده بود . تروتسکی درباره لنین میگوید که او ((رهبر غیر قابل توصیف انقلابی ترین حزب تاریخ دنیا بود . زیرا تصمیم و اراده اش حقیقتاً با تقاضای امکانات عظیم انقلابی کشور و زمان برابری میکرد . او اضافه میکند)) نقش شخصیتی که در مقابل ما عرض اندام میکند واقعا خیلی بزرگ است . باید آن نقش را کاملاً فهمید و شخصیت را در زنجیر تاریخ گره موصلاتی دانست .)) بعبارت دیگر بدون لنین حزب بلشویک ((ممکن بود برای چندین سال فرصت انقلابی خود را از دست بدهد .)) این سرنوشت روسیه بود که بایستی شخصیت و موقعیت خود را در يك موقع توأماً ظاهر کنند .

عقاید لنین لنین فوراً عقاید خود را با تصمیم راسخی اعلام داشت . وی اعلام کرد: ((ما به هیچ نوع جمهوری پارلمانی احتیاج نداریم ما به هیچ نوع دموکراسی بورژوازی نیازمند نیستیم . ما به هیچ نوع حکومتی جز حکومت شوراهاى کارگران ، سربازان و دهقانان محتاج نیستیم .)) مرحله اول انقلاب قدرت را بطبقه متوسط داد ولی لازم بود فوراً برای مرحله دوم انقلاب ((که باید قدرت را به پرولتاریا و قشرهای فقیر دهقانان)) بدهد حاضر شد انقلاب ((لاورژوازی دموکراتیک))

بایستی با انقلاب ((سوسیالیستی)) تبدیل گردد که در آن هم از ملاکین و هم از سرمایه داران سلب مالکیت شود. یکی از معاصرین در آن وقت نوشت برنامه لنین ((بنظر هر کس عبث و خیالی بود)) برنامه مزبور بین رهبران دیگر حزب بلشویک نتوانست طرفدارانی پیدا کند. افکار این دسته بواسطه امتزاج با تفسیر مارکسی تاریخ این بود که در تحولات اجتماعی نتایج غیر قابل اجتنابی از مراحل اقتصادی و سیاسی وجود دارد. نظریه لنین در باره تحول آنی اجتماع فئودالی با اجتماع سوسیالیستی و از رژیم استبدادی به رژیم ((دیکتاتوری پرولتاریا)) در یک لحظه از بین رفتن دو مرحله تاریخی را بنام سرمایه داری و دموکراسی در برداشت و در نظر پیروانش یک جنبش سریع و نامرئی در تاریکی بود. با اینحال جریان حوادث یکی پس از دیگری در مسیر معینه خود با سرعت غیر قابل مقاومتی پیش رفت. بلشویکها داخل در جریان افتادند. در مورد دو مسئله حیاتی روز زمین و صلح، آنها سیاست خود را با الصراحه و وضوح اعلام کردند. لنین گفت «ما با انتقال فوری اراضی دهقانان موافق هستیم.» با این موضوع مسئله پایان دادن جنگ نیز توأم گشت. در کشوری که بیشتر آن کشاورزی است، ریه دهقانان در تعیین سرنوشت انقلاب از عوامل قطعی محسوب میشود. بلشویکها پیروزی خود را در درجه اول مدیون این حقیقت بودند که فهمیدند نکته حساس انقلاب مسئله زمین است. یکی از رهبران بلشویک اظهار عقیده میکند اگر حکومت بورژوازی میتواند مسئله اراضی کشاورزی را بطور باید و شاید حل کند در سال ۱۹۱۷

پرولتاریا قادر نبود زمام امور را در دست بگیرد. بهمین ترتیب صحیح است که دهقانان هم به تنهایی نمیتوانستند مقاومت بورژوازی را درهم بشکنند. بلشویکها از دهقانان و پرولتاریا جبهه واحدی در مقابل طبقه متوسط تشکیل دادند

این اتحاد آنی که بر اشتراك منافع موقتی آنها استوار بود نتوانست بپرد و هدف که یکی دادن زمین به کارگران کشاورز و دیگری دادن قدرت سیاسی بکارگران شهری باشد برسند موضوع فوق اختلاف فاحشی را که بین انقلابات فرانسه و روسیه وجود دارد نشان میدهد. در فرانسه طبقه متوسط موجودیت خود را مدیون ارضای احتیاجات دهقانان بودند که خود دهقانان هم به محکمترین سنگرهای سازمان اجتماعی و سیاسی تبدیل شده بودند در حالیکه در روسیه ملاً کین چنان اقتداری داشتند که از اعطای امتیازاتی که ممکن بود نظم قدیم را از اضمحلال قطعی نجات دهد امساک میورزیدند. ((دیکتاتوری پرولتاریا)) نتیجه منطقی مضایقه بورژوازی روسیه در بسط پایه های انقلاب و برانگیختن دهقانان علیه کارگران بود. بی تجربگی سیاسی چشمهای خود را درباره دستورالعمل کهنسال حکومت «تقسیم کن و حکومت کن» بست.

تبدیلات شکست سهل و ساده رژیم بورژوازی از دشمنان، برای بلشویکها کسانیکه حزب بلشویک را از روی منابع و وسائل موجوده آن قیاس میکردند تعجب آور بود. از کارکن حزب بلشویک دارای تیراژ محدودی بود. صندوق حزب فقیر و طبقه روشنفکر اغلب کنار گرفته

بودند . نواقص مزبور بواسطه تبلیغات ماهرانه، (شعار «صلح، زمین و نان» که چکیده احتیاجات مردم بود جبران گشت . عمال بلشویک برای تبلیغ عقاید سیاسی خود حداکثر انرژی را بخرج میدادند . یکی از بلشویکها در این باره نوشت « آنها با اشتیاق و لاینقطع کار میکردند ، درین توده‌ها، در کارخانجات ، هر روز و هر وقت حاضر بودند . بالاتر از همه این بود که بلشویکها میدانستند چه می‌خواهند .

میلیو کوف می نویسد « آنها میدانستند کجا می‌روند ، برای می‌رفتند که برای همیشه انتخاب کرده بودند.» در حالیکه بلشویکها شاهرآه خود را باز می‌کردند ، مقامات دولتی روز بروز عقب می‌نشستند و چون توانائی اداره امور مربوطه را نداشتند بساطشان در هم فرو ریخت . میلیو کوف مجدداً اظهار نظر میکند که : «جمهوری بورژوازی فقط از طرف سوسیالیستهای میانه رو طرفداری میشد و در مردم هیچ پشتمی بانی نداشت لذا قادر بحفظ خود نبود .» در این اثنا اوضاع داخلی از حیث شرائط غذا ، محصولات صنعتی و حمل و نقل روز بروز بدتر شد و مردم نیمه گرسنه برای اغتشاش آن بآن آماده تر میشدند . صنایع از نداشتن مواد خام روبکسادی میرفت و سیستم حمل و نقل علاوه بر آنکه مختل بود امید اصلاح آنها هم نمیرفت . در این سرآشیمی سقوط اقتصادی بلشویکها توانستند از موقعیت خود برای نشستن بر کرسی حکومت استفاده کنند . آنها برای قیام دومرتبه تلاش کردند . تلاش اول که از نوع تجربه و آزمایش بود با عدم موفقیت کامل مواجه شد . در ماه ژوئیه متینک مسلحی داده شد و شکست آن . این فکر را تقویت کرد که درباره

تهدید خطر بلشویک اغراق شده است .

حکومت باتخاذ رویه فشار تشویق گشت و جنبش بلشویک ممنوع اعلام گردید . رهبران آن مانند لنین پنهان و یا مثل تروتسکی توقیف شدند . رفع خطر بلشویک بصورت ظاهر ، در ماه سپتامبر فرصتی را بدست داد که روسای ارتش را وادار کرد برای بدست گرفتن زمام امور قیام کنند . از کودتای ژنرال کرنیلوف Kornilof فرمانده کل قوا بدون کوچکترین خونریزی جلوگیری بعمل آمد ولی کودتای مزبور صدای بزرگی کرد و بعنوان اقدامی ضد انقلابی توجیه گردید . در اینصورت عدم موفقیت توطئه نظامی مذکور بجای اینکه دولتی را که نقش تردید آمیز و مبهمی داشت تقویت کند حس عدم اعتماد رادر بین توده ها عمیق تر و آنها باز هم بیشتر بطرف چپ متمایل شدند . نتایج اقدامات کرنیلوف اکنون شروع به تظاهر کرد . لئون تروتسکی که دو ماه پس از شروع انقلاب اول از امر یگاوارد شده بود و به حزب بلشویک گرویده بود بوسیله حکومت از زندان آزاد گشت . دولت این عمل را که یک ژست مسالمت آمیز میدانست برای تسکین غلیان جنبش جناح چپ لازم دید . بهر صورت تروتسکی بود که در مقام ریاست شورای پتر گراد « بنابر گزارشات رسمی سویتها » انقلاب نوامبر را « متشکل و رهبری نمود . » وقتی بلشویکها توانستند در شوراهای پتر گراد و مسکو برای خود اکثریتی بدست آورند راه موفقیت خود را هموار کردند . یگانگی مردم علامت مشخصه ای بود که رژیم فعلی طرفداران خود را از دست داده است . این موضوع مهم رالنین باشوروشوق

فراوان استقبال و آن را علامت «فرا رسیدن روزما» دانست. وی اصرار داشت بلشویکها ((باید زمام دولت را بدست خویش گیرند.))
 لنین بر اختلاف شدیدی که بین طرفدارانش در آن زمان که میخواست
 فوراً وارد عمل شود پیدا شد فائق آمد. مخالفین می گفتند بلشویکها
 ممکن است «قدرت دولت را» در «پایتخت بدست بگیرند» ولی نخواهند
 توانست در تمام شهرها قدرت خود را مستقر سازند. این بحث باعث شد
 لنین فوراً با آنها جواب دهد ((که دیکتاتوری بدهقانان زمین میدهد
 چطور شما می توانید تردید کنید آنها از آن دیکتاتوری طرفداری
 نکنند.)) نظریات لنین بشک و تردید مخالفینش که می ترسیدند و همین
 تلاش برای انقلاب مانند اولی با عدم موفقیت مواجه شود خاتمه داد.

در این فاصل از زمان تعجب آور است وقتی

انقلاب نوامبر

دیده میشود و سائل جزئی و عوامل بی اهمیتی

انقلابی بوجود آورد که سرنوشت آن دارای چنان نتایج بی حسابی
 برای ملتی که هم اکنون جمعیتش به دوست میلیون نفر میرسد باشد
 بلشویکها ((گارد مسلح)) را در اختیار خود داشتند گارد مزبور
 تعدادشان بیست و پنج هزار نفر و از کارگران مسلح تشکیل یافته بود.
 يك نیروی نیم تعلیم یافته بهیچوجه قادر نبود در مقابل نیروی منظم
 دولتیان پایداری کنند. ولی عامل موثر در این وضع رویه پادگان
 پتر گراد بود که بواسطه ترس دولت از انتقال آنها بجهت مجذوب تبلیغات
 بلشویکها شدند. رژیم بورژوازی خود را از تمام مدافعینش برهنه دید و بندرت
 از خود مقاومتی نشان میداد و بر عکس حریف دارای آنقدر و جاهت

عمومی در بین مردم نبود و همین بیگانگی و انزوا سقوط آن رافراهم کرد. در ساعت ۲ صبح هفتم نوامبر سال ۱۹۱۷ بلشویکها چرخ انقلاب را بحرکت درآوردند.

دسته های مسلح کوچک شروع باشغال ایستگاههای راه آهن، بانک دولتی، تلفنخانه، اداره پست و سایر ابنیه دولتی نمودند.

انقلاب با نظم معینی ادامه یافت و علائم معمولی آن مانند نمایشات خیابانها و هرج و مرج اساساً دیده نمی شد. شاید علت بطور کلی عدم مقاومت دولتیان در مقابل بلشویکها برای تصرف ادارات دولتی بود.

تروتسکی در گزارشی که بشورای پطر گراد میدهد میگوید: ((آنها بما میگفتند يك قیام، انقلاب را در سیلاب خون خواهد کشاند ولی ما حتی يك خونریزی هم ندیدیم. در تاریخ برای يك نهضت انقلابی که چنان توده های عظیمی از مردم را فرا گیرد و تا این حد بدون خونریزی انجام گردد نظیری سراغ نداریم.))
حرف بانی انقلاب در ساعت پیروزی است. ولی بهای يك انقلاب را تا زمانی که اوضاع کاملاً جای خود را نگیرد نمی توان فهمید زیرا تازیانه جنگ، های داخلی اغلب بدنبال انقلاب ظاهر میشوند.

تروتسکی سالها پس از انقلاب بعنوان مورخ انقلاب روسیه قیمت پیروزی بلشویکها را در مقادیر زیر نشان میدهد ((صد ها هزار نفر در

خاك و خون غلطیدند ، جنوب و شرق روسیه غارت و چپاول گشت و
 ویران ماند ، صنعت مملکت تقریبا بدون کم و کاست منهدم شد و نشان
 ترور سرخ برانقلاب گذاشته شد))

پروگرام

برنامه حکومت نوزاد جدید قبلا دريك

سلسله فرامین از طرف انین اعلام گردید .

حکومت بلشویکها

یکی از فرامین مزبور بتمام ملل وارد در جنگ و فرمانفرمایان آنها
 پیشنهاد کرد ((فوراً مذاکرات يك صلح عادلانه و دموکراتیک را))
 بدون هیچگونه انضمام و یا غرامات ((شروع کنند)) . (۸ نوامبر
 ۱۹۱۷) . رد این پیشنهاد روسیه را مجبور بکناره گیری از جنگ و
 قبول شرایط تحمیل شده از طرف آلمان فاتح و مقتدر در تسلیم نامه
 برست لیتوسک نمود (۱۹۱۸) . دیگر از فرامین حاکی از این بود
 که ((مایملک ملاکین در اراضی فوراً و بدون هیچگونه غرامتی باطل
 شده است)) ضبط تمام مالکیتهای بزرگ دهقانان را بطرف بلشویکها
 متمایل ساخت و در مقابل هر گونه عملیات ضد انقلابی بهترین تضمینات
 را تأمین کرد . بدین ترتیب صحنه برای ریشه کن کردن کامل پایه های
 نظم قدیم آماده گشت . بلشویکها تنها کراتی را که از طرف کارل مارکس
 در باره شکست انقلاب آلمان در سال ۱۸۴۸ داده شده بود از جان و
 دل بخاطر سپرده بودند . در این سال انقلابیون آلمان فقط بتعویض
 وزرای دولت اقدام کردند و بسایر مقامات دست نزدند . اداره امور
 در دست همان مدیران کل ، قضات و افسران ارتش که با سنن قدیمی
 تعلیم یافته بودند باقی ماند و همین امر شکست آنها را فراهم کرد .

بلشویکها با در نظر گرفتن این موضوع سعی کردند ریشه و شاخه درخت دستگاه حکومت تزاری را بخشکانند و با متلاشی کردن آن سیستم کاملاً مختلفی که بر اساس شوراهاى نمایندگان (سویتها) کارگران و دهقانان استوار باشد وجود آورند. بدین ترتیب دولت (کارگران) و (دهقانان) تاسیس یافت و کادر جدیدی برای اداره امور درست شد.

جنگهای رژیم شوروی برای حفظ موجودیت خود در سه سال اولیه **داخلی** مجبور بود بجننگد زیرا موفقیت سهل و ساده‌ای را که بلشویکها در بیرون آوردن قدرت دولت از دستهای بی‌عصب حریفان تحصیل کردند بدنبالش آتشی بر پا شد که ملت را در تمام وحشتهای يك جنگ داخلی افکند. طبقات ورشکسته بحکم انقلاب نوامبر تسلیم نشدند و با کمک متفقین نیروی مسلحانه‌ای بفرماندهی ژنرال دنکین در جنوب و در یاسالار کولشاک **Kolchak** در سیبری تشکیل دادند. روسیه که در معرض تلخی برادر کشی جنگ داخلی واقع گردید از طرفی برای ((وحشت سرخ)) انقلاب و از طرف دیگر برای ((وحشت سفید)) ضد انقلاب با آدم کشی‌ها و قساوتهای وحشیانه آنها طعمه‌ای شده بود در عین حال قحطی و غلانیز بدبختی و پیریشانی مردم را بیشتر کرد. بلشویکها پس از مبارزه با يك سلسله عوامل مخالف بالاخره توانستند پیروزی نهائی را بدست آورند. موفقیت بلشویکها معلول چند علت بود. یکی طرفداری دهقانان از آنها که از برگشت مجدد ملاکین در هراس بودند ثانیاً وسعت زیاد کشور که بلشویکها

توانستند جنگ را آنقدر ادامه دهند تا قوای خود را کاملاً جمع آوری کنند. برهبری تروتسکی ارتش سرخ تاسیس یافت و سرعتی که برای تهیه این دستگاه شکست ناپذیر جنگی بخرج رفت شخص را بقیاس تعلیمات نقرات کرمول و ارتش انقلابی فرانسه وامیدارد.

علت سوم شکست قوای ضد انقلاب، افراط کاریهای ارتشهای سفید بود که مردم را (همانطور که یکی از رهبران بلشویکها گفته است) ((به تحمل وحشت های چپاول، زور و استبداد اداوار کرد.)) چهارم وجود ارتشهای بیگانه در خاک روسیه بود که عناصر میهن پرست کشور را بدور دولت شوروی جمع کرد و بالاخره فشار کارگران سایر کشورها کاملاً از عواملی بود که بدخالت بیگانگان خاتمه داد. لهستان مشکلات داخل روسیه را مغتنم شمرده و بدولت ظالم سابق خود ۱۹۱۹ اعلان جنگ داد و در این راه جسارتش او را تا لب پرتگاه سقوط کشاند. ارتش سرخ خیلی سریعتر از آنکه آتش جنگ داخلی را خاموش کند تا حومه شهر ورشو پیشرفت. در اینجا آنرا عقب زدند و عهدنامه ریگا در سال ۱۹۲۰ بین دو کشور انعقاد یافت. عهد نامه مزبور وضع لهستان را از جانب مرزهای شرق خیلی بهتر از شرایط کنفرانس صلح پاریس ۱۹۱۹ نامین کرد. بلشویکها از آنجا که از حق خودمختاری طرفداری میکردند به جدا ماندن ملت های متبوع خود رضایت دادند. از این جهت آنها لهستان روسیه را به جمهوری جدید برپاخاسته واگذار و نواحی مرزی نیز بصورت دولت های بالتیک بنام، فنلاند، لتونی، استونی و لیتوانی بیرون آمدند.

انقلاب جهانی

از نقطه نظر رهبران بلشویک انقلاب روسیه
 سرسلسله يك سرى انقلابات ملی دیگری بود.
 نین بطور اطمینان بخشی پیش بینی میکرد جنگ ۱۸-۱۹۱۴ اجتماع
 سرمایه داری دنیای غرب را درهم فرو خواهد ریخت. در سال ۱۹۱۸
 گفت ((اینکه ما میگوئیم در اروپا يك انقلاب سوسیالیستی بوجود
 خواهد آمد از نقطه نظر پیش بینی علمی است.)) وی نظریه خود را
 اعلام داشت که ((مادر آستانه انقلاب پرولتاریای جهانی قرار گرفته ایم.))
 برای تهیه انقلاب دنیائی کمینترن یا بین الملل (کمونیست) سوم در سال
 ۱۹۱۹ بعنوان اتحادیه احزاب کمونیست تمام دنیا تاسیس یافت. (۱)
 اولین ماده اساسنامه بین الملل مزبور هدف های آن را تعریف
 میکند «برادری بین المللی جدید کارگران بمنظور اقدامات مشترک
 پرولتر های کشورهای مختلف جهان که هدف تمام آنها واژگون
 کردن بساط سرمایه داری، استقرار (دیکتاتوری پرولتاریا) و تاسیس
 جمهوری شوروی بین المللی برای حذف اجتماع طبقاتی و ایجاد سوسیالیسم
 یعنی مرحله اول اجتماع کمونیستی است.»

زینوویف *zinoviv* رئیس بین الملل مذکور در سال ۱۹۱۹ اعلام کرد
 ((در عرض یکسال تمام اروپا کمونیست خواهد شد.)) این امیدواریهای
 يك انقلاب بین المللی بنا امید انجامید زیرا حتی در کشورهایی که

(۱) - اولین اتحادیه کارگران بین المللی در سال ۱۸۶۴ الی ۱۸۷۶

وجود داشته و دومین آن در سال ۱۸۸۹ بوده است.

از جنك ۱۸-۱۹۱۴ شكست خوردند تشكيلات اجتماعيشان چنان ريشه‌دار بود كه غلبه آنها بوسائل رستاخيز انقلابی امكان نداشت. اگر ما دیدیم پرولتاریای روسیه بآسانی قدرت را در دست گرفت علتش در واقع و نفس الامر اختلاط عوامل مختلفه‌ای بود كه باین كشور اختصاص داشت. ضعف استثنائی بورژوازی كه بندرت از خود مقاومتی نشان داد، الحاق دهقانان كه بدور پرولتاریا برای بدست آوردن زمین حلقه زدند، اختلاف شدید طبقاتی بواسطه فاصله‌ایكه بین طبقات اجتماع پیدا شده بود و وسعت زیاد مملكت كه حكومت انقلابی را در برابر دخالت بیگانگان و قیامهای داخلی توانائی داد. در همین لحظه مقاصد بزرگ رهبران بلشویك همانطور كه در اساسنامه كمینترن ذكر شده بود در سایر كشورها وحشتی برپا كرد. اضطراب از اینكه مبادا نمونه جمهوری كارگران در فهم طبقاتی توده‌های مردم اثرزوان ناپذیری بجای بگذارد با معلوم شدن هدف اصلی رژیم بلشویك كه خواهان يك انقلاب جهانی بود توأم گشته بهت و هراس عجیبی بوجود آورد. بعدها معلوم شد در تخمین این خطر اغراق شده‌است. مساعی اتحاد جماهیر شوروی كاملا صرف وظیفه اصلاح اوضاع داخلی خود گردید و موقعیت وی كه بواسطه قحط و غلا، اقدامات ضد انقلاب در خطر بود متزلزل تر از آن بود كه بتواند وظیفه خطرناك آتش زدن بخانه‌های همسایگانش را برعهده بگیرد.

عدم موفقیت در تحقق انقلاب جهانی رهبران
 بلشویك را بامسئله ای روبرو ساخت كه
 وحدت حزب را متزلزل نمود. انشعابی كه پس از مرگ لنین
 در سال ۱۹۲۴ اتفاق افتاد رهبر مسلم و غیر قابل بحث نهضت بلشویك را از

نظریات تروتسکی

صحنه کنار برد. شکافی که بین پیروانش پیدا شد قسمتی از آن انعکاس رقابتها و حسادتهای شخصی بود که بشکل موضوع ایدوآلژی متسکی بر مسئله آئین و مسلک ظاهر گشت. جناحی که اکثریت را تشکیل میدادند رهبر آنها جوزف استالین و جناح دیگر (مخالفین چپ) که در اقلیت قرار داشتند از تروتسکی الهام می گرفتند. مسئله مورد بحث و اختلاف این بود آیا اتحاد شوروی باید مساعی خود را صرف دامن زدن آتش انقلابات در کشورهای دیگر بکند و یا اینکه کوششهای خود را برای يك اجتماع سوسیالیستی ملی متمرکز نماید. نظریه تروتسکی درباره انقلاب جهانی بر سه موضوع متسکی بود اول اینکه بقای يك دولت سوسیالیستی بیکه و تنهادر محیط سرمایه داری غیر ممکن است زیرا هر آن بیم دخالت مسلح و با یکوت اقتصادی میرود، دوم اوضاع و احوال روسیه هنوز برای سوسیالیسم بواسطه عقب افتادگی اقتصادی، پائین بودن سطح فرهنگی و منافع مختلفه دهقانی بورژوازی نارس است. سوم ((مسئله انقلاب سوسیالیستی اصولاً بین المللی است)) و از آنجا که هم بستگی استقلال ملل باهم لازمه يك بازار جهانی و يك تقسیم جهانی کار است در نتیجه وجود اجتماع سوسیالیستی (در بسته) که با سایر سیستمهای ملل تضاد کامل داشته باشد در این هم بستگی غیر ممکن خواهد بود. بهمین جهت تروتسکی تئوری معروف خود را بنام ((انقلاب دائمی)) مطرح نمود بدین معنی که انقلاب روسیه را باید اولین بند زنجیر انقلابات ملی دیگر دانست. تئوری او نتیجه منطقی تفسیر اقتصادی وی درباره تاریخ بود. او عقیده داشت هدف انقلابات

بورژوازی از بین بردن امتیازات فئودالی و تبدیل ((امتیازات ناحیه‌ای)) بیک بازار ملی که در آن قوه مولده تمام مملکت بتواند عرض اندام کند بوده است. هدف انقلاب پرولتاریا درست بر عکس، الغای مالکیت^۳ شخصی و سائل تولید و استقرار اقتصاد جهانی که بر تقسیم بین‌المللی کار متکی باشد و بتواند نیروهای تولیدی بشر را بمنصه ظهور برساند بجای اقتصاد ملی است.

استالین علی‌رغم تئوری ((انقلاب دائمی))
نظریات استالین
 معتقد به دکتورین (سوسیالیسم در بیک کشور بود). دکتورین استالین^۴ متضمن این بود که چون انقلاب جهانی امروز غیر ممکن بنظر میرسد روسیه شوروی باید عملاً بتاسیس دول مشترک-المنافع سوسیالیستی بمنظور نشان دادن یک نمونه واقعی سوسیالیسم در عمل بپردازد. موفقیت در این راه بهترین تضمینی خواهد بود که دول دیگر بآن تاسی کنند. استالین مدعی بود اتحاد شوروی می‌تواند اقتصاد ملی خود را بواسطه کار و کوشش از نو بنیاد بگذارد و بیک اجتماع سوسیالیستی مستقل بدون برپانمودن انقلابات در سایر کشورها باقی بماند. تعیین سیاست جدید متروک شدن واقعی کمینترن را در برداشت زیرا حکومت شوروی را وادار کرد با کشورهای سرمایه‌داری که کمک آنها از حیث تهیه ماشین آلات، مواد خام و کارشناسان فنی برای رفع احتیاج جمهوری کارگران لازم بود روابط مسالمت آمیز را شروع کند. در کشمکش که بواسطه تصادم دو تئوری متضاد پیدا شد پیروزی با استالین بود زیرا وی بواسطه نظارت بردستگاه حزب توانست زمام

قدرت را در دست خود بگیرد. تروتسکی در سال ۱۹۲۹ تبعید شد و پیروانش یا مجبور به جلائی وطن ر یا بطرز بی رحمانه‌ای کشته شدند. دکتربین ((تروتسکیستیسیم)) رسماً بناسازگاری با ((بلشویسم)) محکوم گردید. تنها آینده است که می‌تواند روشن کند آیا وسائل تروریسم در استقرار رژیم موجوده و خاموش کردن شعله‌های مشتعل جبهه مخالف موفقیت حاصل خواهد کرد یا نه ولی در هر حال يك غلیبان و ناراحتی بر روسیه شوروی مستولی گشت که آرامش سیاسی آن را به تعویق انداخت. پس از بیست سال هنوز انقلاب روسیه در حال پیشرفت است و با شدت روزافزونی مشغول بلع اطفال خود می‌باشد. فعالیت‌های خطرناک سازمان مخوف تشکک Tchekai که بعداً بنام اگپو ogpu یا پلیس سیاسی نامیده شد با شبکه‌های عمال محفی، محاکمات سری و اجرای فوری احکام تماماً حکومت وحشتی درست کرد که همیشه خواهان قربانیهای تازه تری بود. ((تصفیه‌های)) مکرر و اعدام مامورین عالی رتبه، ژنرالها و دیپلماتها تماماً مظالمی است که دامن انقلاب روسیه را لکه دار و فراموشی آنها را برای جهانیان غیر ممکن ساخته است. (۱)

سازمان اقتصادی دولت شوروی پس از تجربه
 ((کمونیسم جنک)) و تحولات بعدی سالهای
 دیگری توان آن را در زمان حاضر مورد بحث

سیاست اقتصادی
 جدید ((نپ))

۱- برای کسانی که مژگون به اقدامات «ضدانقلابی» بودند بازداشتگاه‌هایی تاسیس گردید این عده از مردم را درین موسسات تحت شرایط غیر انسانی با اعمال شاقه واداشتند. (مؤلف)

تاریخی قرار داد . مرحله اول تجدید حیات اقتصاد ملی بر پایه های سوسیالیستی بواسطه ضرورت های جنگ داخلی بود که دوره ((کمونیسم جنگ)) ۲۱-۱۹۱۸ را بوجود آورد. این همان «سوسیالیسم جنگی» در کشور های غربی است . دولت و سائل تولید صنعتی و مبادلات رادر دست گرفت . موسسات شخصی را بواسطه ملی کردن کارخانهجات حذف کرد و تجارت خرده فروشی انفرادی را ممنوع نمود. بانک ها منحل شدند و در عوض مزد، کارتهائی چاپ شد که در آن احتیاجات مردم را از قبیل کرایه مسکن و سائل ایاب ، و ذهاب می گنجاندند. گر چه کشاورزی را سوسیالیزه نکردند ولی محصولات دهقانان را تحت مصادره قرار دادند . تنزل سرسام آوری که در میزان محصولات پیدا شد و هیجانات دهقانان و شورش ملوانان نیروی دریائی شوروی لنین را در سال ۱۹۲۱ بر آن داشت که ((سیاست اقتصادی جدید)) را قبول کند . سیاست جدید عقب نشینی بطرف سرمایه داری بود برای اینکه ((ما بتوانیم مجدداً خود را گرد آورده و بعداً حمله را شروع کنیم)) . بدهقانان اجازه داده شد محصولات خود را بتوانند در بازار آزاد فروخته و تجار جزء نیز در خرید و فروش برای جلب منافع آزاد باشند ، تاسیس موسسات کوچک شخصی نیز آزاد شد . سیستم اعتبار و بانکداری عودت کرد . استعمال پول برای پرداخت مزدها، اجاره و کرایه راه آهن و غیره مجدداً معمول گردید. به صنایع دولتی تاحد زیادی استقلال دادند و آن ها را ملزم کردند امور جاری خود را بر اساس پول و بر طبق اصول حسابداری اداره کنند . دولت

تجارت خارجی، بانک ها، معادن، جنگل ها، راه آهن و صنایع سنگین را در دست خود نگاهداشت. در عین حال تفوق سیاسی کارگران را در مقابل استثمار طبقاتی در زمینه های محدودی که هم اکنون در موسسات شخصی پیدا شده بود ضمانتی میدانستند. آزادی عملی را که برای ابتکارات شخصی قائل شدند فقط اقدامی موقتی بود و در طول ده سال از ۳۱-۱۹۲۱ همانطور که دیده خواهد شد بسط سازمان های تولیدی و مبادله دولتی بتدریج تصفیه مردم ((نپ)) (خرده فروشان و صنعتگران کوچک) و کولاک ها (دهقانان ثروتمند) را ممکن ساخت و بدین طریق جریان تصفیه سرمایه داران و ملاکین را در رشته های دیگر اقتصاد ملی کامل کرد. ما اکنون بجزریان مفصل تاریخی این مسئله می پردازیم

انقلاب اول کشاورزی بزرگترین و مهمترین تغییراتی که بلشویکها در موقع بدست گرفتن زمام امور انجام

دادند در زمینه کشاورزی بود زیرا تحول مزبور در زندگی قسمت اعظم مردم موثر واقع گردید. دو انقلاب کشاورزی را باید از هم جدا کرد. اول انقلابی است که از مالکین سلب مالکیت کرد دوم انقلابی است که مزارع اجتماعی را بجای مزارع شخصی دهقانی مستقر نمود. انقلاب اول با يك ضربه قلم انجام گرفت بدین ترتیب از طرف حکومت فرمانی صادر شد که اراضی را ملی و اصلی را بنا گذاردند که باید اراضی بین کارگران زمین تقسیم شود. بر اثر فرمان مذکور مالکیت شخصی اراضی لغو شد ولی خود اراضی در تملک افراد باقی

مانند . سلب مالکیت از ملاکین معنایش این نبود تمام مایملک او مورد تقسیم واقع شود زیرا قسمتی از آن هم اکنون در اجاره دهقانان بود (مانند فرانسه قبل از انقلاب ۱۷۸۹) و قسمت دیگر در بعضی اوقات بزمزارع دولتی تبدیل شده بودند. رویهمرفته تقسیم املاک بزرگ، سطح اراضی مزروعی دهقان را تقریباً به یک سوم رساند . باینوصف وضع مادی آن‌ها چندان بهبودی نیافت . بواسطه تکثیر جمعیت و وجود دهقانان بی زمین تعداد واحد های دهقانی در عرض ده سال ۲۸-۱۹۱۸ از ۱۶ به ۲۵ میلیون واحد رسید و بهمین جهت بود که با وجود ازدیاد مجموع سطح کشت ؛ مزارع انفرادی بی نهایت جزئی باقی ماندند . تخمین زده شده است که اراضی مزروعی هر واحد دهقانی بطور متوسط یازده اکر (۴۰۴۰ متر مربع) بود . گر چه بعضی از مزارع هم وجود داشتند که دارایی‌های چهار اکر اراضی بودند . بدین ترتیب اولین انقلاب کشاورزی مالکیت‌های بزرگ شخصی را تجزیه و مستاجرین را از پرداخت مال الاجاره بمالکین بی ملک معاف کرد و بآنها که زمین نداشتند حصه هائی تعلق گرفت ولسی ((گرسنگی زمین)) کسانی را که برای اراضی بیشتر تلاش میکردند ، سیر نمود .

اوضاع دهقانان از جهات دیگر وضع دهقانان پس از انقلاب بشوینک خیلی خراب تر شد . در طول جنگ داخلی محصولات آنها برای تغذیه نیروهای دو طرف صادره شد ، آنها مجبور شدند در مقابل از سطح کشت خود کم کنند و در سال

۱۹۲۱ میزان محصول به دو پنجم زمان معمولی رسید. قحط و غلای می پیدا شد که حکومت را مجبور کرد (۱۹۲۱) سیستم خرید کلیه محصول دهقانان را، حتی بیشتر از حد اقل لازمه برای غذا و بذرها بقیمت دولتی ترك کند. در عوض مصادره حقیقی، مالیات معینی از گندم میبرد و با آنها اجازه داده بودند مازاد را در بازار آزاد عرضه نمایند. محافظه کاری دهقانی بر تئوریهای اجتماعی بلشویسم غالب آمد و اوضاع کشاورزی را برای مدت ده سال دیگر در جهت متضاد وضع صنعت که سوسیالیزه شده بود بر اصول آزادی شخصی مانند کشورهای سرمایه داری راهنمایی کند. لنین تصمیم گرفت ((بگذارید دهقانان خود تمام مسائل را حل و زندگی خود را سرو صورتی دهند.)) در طول ده سال پس از ترك لنین جامعه دهقانی از این آزادی محروم گشت. زیرا جانشین او آنها را با اجتماعی شدن اجباری اراضی مجبور کرد، در حالیکه برگشت با اصول صحیح اقتصادی اوضاع را بهبودی بخشید معینا نتوانست مشکل دیگر دهقانان را که عبارت از تنزل قوه خرید آنها باشد حل کند. تنزل مزبور مربوط با اختلاف فاحشی بین قیمت محصولات کشاورزی و اجناس ساخته شده بود. البته این موضوع يك فنومن جهانی است ولی در روسیه بواسطه کم-یابی اجناس فوق که نتیجه تمرکز منابع ملی در کارهای ساختمانی بزرگ بود خیلی حادثتر خود نمائی کرد. ((حد فاصل)) بین قیمت محصولات کشاورزی و صنعتی که آن را به ((قیچی)) تعبیر می کردند معنایش این بود که دهقانان در مقابل قیمت محصولات خود نتوانند

تمام اجناس مورد احتیاج را بدست آورند. مقتبس از يك گفتار دهقانی است که ((شورویها بمن زمین دادند، ولی من با آن زمین چکار خواهم کرد؟ آن را میتوانم بخورم؟ اسب ندارم و بی اسب با زمین چکار میتوانم بکنم؟ در زمان قدیم ما تزار، ملاکین، استعمارچی داشتیم با اینحال من میتوانستم همیشه اگر اسبم سقط میشد اسب بخرم؛ پوتینم بخرم و خلاصه تمام اشیاء مورد احتیاج خود را تهیه کنم ولی حالا درست است که نه تزاری و نه مالکی و نه استعمارچی هیچکدام نیستند در عوض هم نه اسب، نه کفش، نه لباس و خلاصه هیچ چیز وجود ندارد.)) دهقانان برای مقابله با اوضاع مجبور شدند از تولید خود بکاهند که در صورت بروز خشکسالی معنایش قحط و غلا بود.

انقلاب دوم کشاورزی انقلاب اول که اراضی را بدست دهقانان داد بن شهرها و دهات، بین منافع دهقانان و

منافع مردم دولت صنعتی شده شوروی به بن بست رسید. ده سال بعد بدنبالش انقلاب دوم آمد که با گرفتن زمین از دهقانان منفرد و دادن آن به يك سازمان دسته جمعی بدان بن بست خاتمه داد. دو چیز محرک این تغییر سیاست بود. خیلی از رهبران کمونیست از پیدایش يك رژیم بورژوازی جدید که عامل آن کشاورزان بدوران رسیده باشد در واهمه بودند و میترسیدند مجدداً سروصدای يك اجتماع دیگر سرمایه‌داری بلند شود. معلوم است در کشوری که اکثریت آن را کشاورزان تشکیل میدادند وجود این نوع افکار از طرنی و از طرف دیگر ادعای بودن دول مشترک المنافع سوسیالیستی باهم سازگاری

نداشت آن دهقانانی که وضعشان نسبت بسایر همکاران خود بهتر بود بآنها وصله است شمار چی چسباندند و يك جنك بی رحمانه طبقاتی برای از بین بردن آنها (کولاکها) که «بعناصر سرمایه داردهات معروف بودند» در گرفت. از مسائل مهم مورد اختلاف بین دسته استالین و تروتسکی یکی این بود که تروتسکی با از بین بردن دهقانان آزاد موافق بود در حالیکه استالین از ابتدا با آن نظر مخالفت داشت، باین دلیل که تولید کشاورزی را تقلیل خواهد داد. پس از سقوط تروتسکی استالین غفلتاً رویه خود را تغییر داد. تغییر رویه وی معلول وضع حادی بود که در سال ۱۹۲۸ حکومت را مجبور کرد گندم را از خارج وارد و خوار و بار را جیره بندی نماید. تقلیل قوه تولید یعنی اینکه کشاورزی دهقانی روسیه برای انجام وظیفه خود در تغذیه توده های شهری روسیه شوروی توانائی نداشت و از طرف دیگر برای تهیه وسائلی که بوسیله آنها بتوان ماشین آلات و مواد خام بعوض غلات وارد کرد ناقص بود. سابق بر این اراضی وسیع ملاکین دارای مازاد محصول قابل فروشی بودند که روسیه را از انبارهای بزرگ غله دنیا ساخته بود. وقتی مالکیت های بزرگ تقسیم شد این امتیاز از بین رفت و در مقابل هم استعمال وسائل تکثیر تولید از قبیل ماشین آلات، مواد شیمیائی و تعویض متناوب محصولات امری لازم می نمود در حالیکه تمام اینها از قدرت مالی واحد های دهقانی خارج بود. این قبیل دهقانان اراضی آنها خیلی کم و اغلب از قطعات مختلفه دوران هم که با کشت و زرع کافی ماینت دارد تشکیل می یافت. ثلث این دسته دهقانان اصلاً دارای خیش آهنی نبودند و فقط برای شخم

يك نوع ابزار چوبی در دسترس داشتند . يك چهارم آنها نیز برای کشت و زرع نه گاو داشتند و نه اسبی . بنابراین و در درجه اول اقدام عملی این بود برای تکثیر تولیدسیاست انضمام حصه های دهقانی را در يك واحد بزرگتر درپیش گیرند بخصوص اینکه دیدند با از بین رفتن اقدامات انفرادی اقتصاد روستائی درمسیری خواهد افتاد که باایدالثری سوسیالیستی منطبق خواهد بود. خلاصه دوم منظوراجتماعی کردن مزارع اول غلبه بر عقب افتادگی وضع دهقان روسی بوسیله مکانیزه کردن کشاورزی واستعمال اصول فنی جدید، دیگری تحول وضع اجتماعی، با ایجاد روابط جدید در مالکیت حاصل میگشت.

نهضت اجتماعی کردن وقتی در سال ۱۹۲۹ تصمیم گرفتند مزارع دهقانی را بصورت اجتماعی بیرون آورند تصمیم

مزبور را باشدت هر چه تمامتر بموقع اجرا گذاشتند . هر چه بخواهند در اثبات فوائد تکثیر تولید ناشیه از اختلاط و اجتماع واحد های کوچک دهقانی بصورت يك مالکیت بزرگ اجتماعی بگویند ممکن نیست طریقه انجام تحول و یا مظلومی را که عمداً بر قربانیهای بدبخت آن وارد کردند بتوانند عادلانه توجیه نمایند. (تصفیه کولاکها) با ضبط اراضی، منازل، حیوانات، آلات و ابزار کشاورزی و حتی اموال شخصی آنها انجام گرفت . خیلی ها را کشتند و نفی بلد کردند « در باره طریقه انجام این تحول اجباری که در سر نوشت شاید صد ها هزار نفر موثر افتاد آماری در دسترس نداریم . تعداد تلفات جانی آن از حساب خارج است . برای وادار کردن بقیه دهقانان در مزارع اجتماعی فشار زیادی

وارد آوردند و بحدی در اجتماعی کردن اجباری سرعت عمل بخرج دادند که در عرض یکسال (۳۰-۱۹۲۹) بیش از نصف واحدهای دهقانی تصفیه گردیدند. ذوق و شوق زیاده از حد رهبران این نهضت باندازه‌ای بود که جلو دیده بصیرت بانیان آن را گرفت.

از طرفی ماشین آلات بحد کافی وجود نداشت و عصبانیت دهقانان بحدی بود که موجب بروز اغتشاشات گردید. لذا قدمی را که برای نهضت اجتماعی کردن مزارع برداشتند کند شد با این حال تا سال ۱۹۳۷ در حدود ۹۲ درصد واحدهای دهقانی که ۲۲ میلیون خانوار در آنها زندگی میکردند به ۲۵۰ هزار مزرعه اجتماعی تبدیل شدند در حالیکه کمی کمتر از دو میلیون خانوار دهقانی مزارع شخصی خود را در دست نگاهداشتند.

نمونه های سه نوع مزارع اجتماعی (کولخوز) **Kolkhosi**

مزارع اجتماعی که نماینده سه درجه مختلف اقتصاد اجتماعی است وجود دارد اول اتحادیه اعضائی است که برای تولید غلات، اراضی خود را کشت و زرع میکنند ولی هر کس صاحب حیوانات و مواشی خود می باشد. نوع دوم آرتل **Artel** کشاورزی است، اتحادیه دهقانانی است که علاوه بر کشت و کار جمعی زمین، از لحاظ سرمایه هم بشکل حیوانات برابر، وسائل و ابئیه دهقانی نیز شریک میشوند. بدین ترتیب زمین، کار و سرمایه اجتماعی شده در حالیکه منازل مسکونی، با باغچه‌های سبزیکاری، گاوان شیرده، مراتع کوچک و مرغداری در مالکیت شخصی باقیمانده است. نوع سوم (کمون) می باشد که در آن

هانه تنها جریان تولید غلات بلکه تمام رشته های اقتصاد روستائی بصورت اجتماعی بیردن آمده بطوریکه منازل هم اشتراکی است. نوع اخیر مترقی ترین انواع مزارع اجتماعی است زیرا هم عمل تولید و هم تقسیم سوسیالیستی شده است. آرتل که بین دو قطب قرار گرفته بیشتر متداول است. اداره اش بدست مجلس عمومی کلیه اعضا و یک کمیته اداری است. مزارع اجتماعی مجبورند بدولت مقدار معینی از محصولات خود را که قبلاً میزان آنها معین شده است بدهند. بعداً می توانند مقدار اضافی را در بازار آزاد بفروش برسانند. سود خالص این اعضا بطور غیر مساوی تقسیم میشود و بهر کس به نسبت کار انجام شده تعلق میگیرد. از لحاظ تئوری فوائد مزارع اجتماعی غیر قابل بحث است زیرا ارجهتی می توان تولید کشاورزی را بجای واگذاری آن بابتکار شخصی برای تمام کشور تحت برنامه ای آورد و برای هر مزرعه ای سهمش را معین کرد و با این ترتیب بهتر می توان میزان تولید را با احتیاجات واقعی جامعه منطبق نمود. از جهت دیگر واحدهای دهقانی که با هم جمع میشوند خود واحد بزرگتری را تشکیل میدهند که در آنها استعمال ماشین آلات را ممکن میسازد. تراکتور زمین را عمیق تر شخم میکند و ماشین های درو کنی وقت و زحمت را کمتر میکنند. بعلاوه می توان از رهنمائیهای فنی بهره مند گردید. کارگران متخصص استخدام کرد، مواد شیمیائی بکاربرد و از اصول علمی استفاده نمود. بدین طریق کشاورزی را بر پایه های صنعتی استوار کرد که با کار کم حداکثر تولید را بدست آورد (البته تا آنجا که وضع آب و هوا

اجازه دهد.)

مزارع اجتماعی در عمل به نمونه‌های ایدآلی خود رسیدند ولی تفوق اقتصادی آنها بر مزارع دهقانی ثابت شد. آنها در هر حال موسساتی سوسیالیستی نیستند زیرا بدولت تعلق ندارند بلکه موسساتی کوآپریتمو می‌باشند و زمین که از لحاظ فنی ملك طلق دولت است در دست تولید-کنندگان است که در منافع بدست آمده شريك و سهم هستند. املاك دولتی (سوخوسی) که کارگران اجیر در آنها کار میکنند در روسیه شوروی وجود دارد ولی سوسیالیزه شدن کشاورزی آنها توأم با موفقیت نبوده است، زیرا وسعت آنها از ده درصد اراضی مزروعی کمتر است. از طرفی هم، مزارع اجتماعی موسسات کمونیستی نیستند زیرا پرداخت مزد مطابق کار انجام شده است نه احتیاجات کارگر. در حقیقت سیستم مزارع اجتماعی حتی نتوانسته است (سود اقتصادی) را حذف کند. به عبارت دیگر منافع حاصله از اختلاف آب و هوا، زمین، دسترسی به بازارهای شهری و سایر عواملی که باعث عدم مساوات مزارع اجتماعی را فراهم کرده بقوت خود باقی هستند. در نتیجه اختلاف زیادی بین آنها بوجود آمده است. بعضی از آنها خیلی غنی و بعضی دیگر فقیر باقی مانده‌اند و این وضعی است که طبقه‌ای را بنام (کلخوز میلیونر)) ایجاد کرده است. واضح است جامعه کشاورزی روسیه شوروی هنوز از تضادهای بین ثروت و مقام اجتماعی با وجود حذف کولاک‌ها و چند درصد صرفه‌جوئی دهقانان مستقل رها نشده است.

در زمینه صنایع سنگین، معادن، جنگلها،
و راه آهن سوسیالیسم جانشین موسسات انفرادی

ملی کردن صنایع

شده است، آنها فعلاً در مالکیت دولت و اداره آنها هم بدست دولت داده شده است. پس از انقلاب بلشویک کارگران تصور میکردند فوراً اداره کارخانجات را از دست صاحبان قبلی اخراج و بدست آنها میدهند. در نوامبر سال ۱۹۱۷ فرمانی صادر شد، در تمام موسساتی که دارای کارگران روزمزد هستند ((کارگران با سابقه نظارت بر تولید بر خرید و فروش محصولات و مواد خام، مواد ذخیره و هم چنین بر اداره مالی موسسات مزبور خواهند داشت.)) نظارت مزبور با کمیته‌های انتخابی خواهد بود و کمیته‌ها نیز از مامورین فنی و اداری تشکیل میشوند. تجربه خود مختاری کارگاهها با عدم موفقیت مواجه شد. در عرض چند ماه فرمان دیگری (ژوئن ۱۹۱۸) صادر گردید که هر کارخانه را تحت نظارت مدیری که انتصاب وی بایک هیئت دولتی بود گذاشتند. در همان حال تمام موسساتی را که سرمایه‌شان از مقدار پیش‌بینی شده تجاوز میکرد دولت رسماً مصادره و مایملک دولت شوروی اعلام کرد. از بین بردن سرمایه داری لازمه ایجاد شاهراه جدیدی برای صنایع ملی شده بود. صنایع مزبور بر مبنای ترست‌ها **Trusts** تشکیل شدند بطوریکه ترستهای مزبور اتحادیه‌های کارخانجاتی بودند که بر خطوط عمودی و یا افقی تولید باهم جمع شده بودند. ترستهای مذکور در امور مالی و تجاری خود تا حد زیادی استقلال داشتند و فقط شورای عالی اقتصادی دولت بر آنها نظارت داشت، بیشتر این ترستها برای تاسیس تشکیلات مشترک فروش که تشکیلات مزبور را سندیکاهایی نامیدند بهم ملحق شدند و در اینحال سندیکایهای مزبور

مسئول فروش محصولات اعضای خود بودند. و بالنتیجه وظیفه تنظیم جزئیات کامل برنامه‌توانیدی دولت بعهده‌سندیکاهای مزبور گذاشته‌شد. در این وضع آنها را دسته‌بندیهای بزرگ می‌گفتند.

اجرای مواد برنامه با کارخانجات و نظریه تروستها بود. هر کارخانه در مورد کیفیت و قیمت مواد خام و میزان مزدی که باید بپردازد تابع دستوری بود که بوی ابلاغ میگردد و آنها بایستی مقدار معینی از محصولات را بمبلغ معینی تهیه کنند. امور مالی صنایع از سه منبع تهیه میشد؛ ذخایر متراکم ناشی از منافع تروستها، مساعده‌های بانکی و کمکهای دولت. چند درصد منافع را دولت میگرفت و بقیه آن برای صندوق ذخیره ترست و مقاصد تعلیماتی و رفاهیت عمومی اختصاص داده میشد. با این ترتیب دولت می‌توانست منابع مالی يك صنعت را برای اداره صنعت دیگر مورد استفاده قرار دهد و کمک دولت به تروستها در بعضی موارد ممکن بود از مالیات بر عایدات آنها نیز تجاوز نماید. تعیین قیمتها با دولت بود اجناس را ممکن بود از قیمت تمام شده آنها کمتر فروخت و این در صورتی بود که بطور عرف و معمول منافع عادلانه عمومی دستگاه تامین شده باشد. سود از حیث اهمیت در درجه دوم قرار داشت زیرا میزان کفایت و قدرت يك کارخانه سود آن نبود بلکه مخارج کیفیت و کمیت تولید بحساب می‌آمد.

در بالا به برنامه تولیدی اشاره شد. وقتی هزارها

اقتصاد بانقشه

سرمایه دار را که عملیاتشان تصور میشد

هم آهنگی اقتصادی يك سیستم موازنه تولید و مصرف را تنظیم میکرد

از بین بردند - محرك آنها جلب سود در يك بازار قيمتهای رقابتي بود - قبول اقتصاد با نقشه امری لازم شد . وظايف گروه سرمايه دار بدست ((كميسيون برنامه دولت)) که اقدامات اقتصادی ملت را هدايت و كيفيت و كميت جريان توليدی را معين می نمود اقتاد . هدف ((برنامه دولتی درباره اقتصاد ملی)) در قانون اساسی معلوم شده بود . اولین وظيفه آن ((تقويت استقلال)) مملکت بوسیله ازدياد سرعت صنعتی کردن کشور بود . روسيه شوروی در پيروی از سياست اقتصادی خود کفایت AUTARKY مثل سایر دولتهای توتالتر برای استقلال اقتصادی خویش میکوشید . دومین وظيفه دولت ((بالا بردن سطح مادی و فرهنگی زحمتکشان)) از طریق پیدایش وفور بود . این وفور از راه جريان مستمر ثروتی که از مزارع ، معادن و کارخانجات بدست می آید تامین میشود . سری ((نقشه های پنجساله)) منظوری جز ترتیب صحیح بکار افتادن ((سرمايه های غیر منقول)) (کارخانجات ، ماشین آلات ، قوای مولده برق وغيره) و بالنتیجه تامین و تهیه «اشیاء مصرفی» (اجناس مورد احتیاج شخصی) نداشتند . استالین در یکی از گزارشات خود میگوید «ضعف ملت ما باعث عقب افتادگی فنی آنهاست» و برای از بین بردن آن ((لازم است در پیشرفت شعار (تفوق تکنیکی) بکوشیم)) ، شعار جدید اگر جای شعار ((انقلاب جهانی)) را نگرفت ولی آن را در حال رکود نگاه داشت و همانطور که گفته اند انقلابیون سابق شمشیرهای خود را غلاف کرده آنها را با آلات و ابزار ماشین معاوضه کردند .

اکنون هدف دولت شوروی ساختمان اقتصاد ملی بر پایه های صنعتی

بود که تصور میشد بدانوسیله با استقلال اقتصادی و تکثیر تولید ثروت می‌توان توأم‌انائیل گشت. در این زمان «نقشه‌های پنجساله» بسط عظیم صنعت و بهمین ترتیب ازدیاد کارگران صنعتی را در برداشت و تصور میکردند اقتصاد بانقشه یکی از مضار اساسی سیستم صنعتی یعنی بحرانهای ادواری و کساد ادواری اقتصاد و بیکاری کارگران را مرتفع میسازد.

وضع مزد بگیران وضع مزد بگیران رادریک سیستم صنعتی سوسیالیستی همانطور که معروف است از

((مثلاً دستگاه نظارت کارخانه میشود فهمید)) سه زاویه این مثلث عبارتند از مدیر یعنی کسیکه مسئول اداره موسسه است، هیئت حزبی که از اعضای حزب کمونیست تشکیل میشود و کمیته کارخانه که نماینده اتحادیه کارگری است. از طرف اتحادیه‌های کارگری نظارتی در بین نیست و بهمین دلیل گفته شده است در کارخانه شوروی دموکراسی صنعتی وجود ندارد. گرچه ادعا شده است اگر کارگران بر امور صنایع نظارت مستقیمی ندارند ولی لا اقل دستگاه صنعتی بِنفع آن‌ها میچرخد. در روسیه شوروی، اتحادیه‌های کارگری، بخلاف کشور های سرمایه داری عوامل دفاعی منافع کارگران و بهبودی وضع آن‌ها نیستند. هدف اولیه آن‌ها تشکیل (قوای محرکه) برای تسریع امر تولید است. انضباط خشک در حزب کمونیست ضامن اجرای انضباط در امور کارخانه است و اختلاف سلیقه ایرا هم که برای تکثیر تولید ممکن است پیش آید نسبتاً رفع میکند. مسلم است که بالا رفتن سطح زندگی توده‌های مردم روسیه

بازدید مقدار تولید بستگی دارد و اصل معروف کمونیسیم که مقرر میدارد ((بهر کس مطابق احتیاجش)) عملاً جای خود را باصل سوسیالیسم (همانطور که در قانون اساسی مصرح است) ((بهر کس مطابق کارش)) داده است. نه اینکه تصور کنیم تمام کارگران موسسات صنعتی مزد بگیران کارگاههای بزرگی که از طرف تروستها اداره میشوند بوده و یا اینکه روز مزد بنگاههای دیگری از قبیل شهر داریها و یا شرکت های کوپرتیو مصرف کنندگان هستند.

در قانون اساسی مصرح است باینکه دوشادوش **بقایای موسسات شخصی** سیستم اقتصادی سوسیالیستی ((اقتصاد کوچک

شخصی صنعتگران انفرادیکه خود کارگر کارگاه خود میباشد و حق استثمار کاردیگران را ندارند)) وجود دارد. میلیون ها صنعتگر هستند که اجناس مورد احتیاج خانوادگی را میسازند. این گروه صنعتگران مالک وسائل تولید و محصولات خود هستند. خیلی از این صنعتگران در شرکت های کوپرتیو تولید کنندگان (ارتل ها) یعنی اتحادیه های تولید کنندگان انفرادی شرکت دارند. در نتیجه کارگاه های کوچک مزبور در آن رشته هائی از صنعت باقی مانده اند ده خارج از شعاع عمل دولت بوده اند. بدین ترتیب ((دنیای کار)) در روسیه شوروی کاملاً گوناگون است.

عده ای از کارگران در موسسات سوسیالیستی مانند کارخانجات راه آهن، معادن، جنگلها و مزارع دولتی بطور روزمزد کار میکنند عده ای دیگر کارگرانی هستند که بطور دسته جمعی در آرتل های

صنعتی و کشاورزی بکار مشغولند و دسته سوم کارگران مستقلی مانند دهقانان - ماهیگیران ، رانندگان ، خیاطان ، روزنامه نویسان وغیره هستند . حال چرا دولت مالکیت تمام وسائل تولید را بخود اختصاص نداده این است که هر کسی جزو مزدبگیران قرار نگیرد و باشند کسانی که خود زندگی خویش را تأمین کنند بعلاوه ((تعدد اشکال)) موسسات اشتراکی ، بکارگران اختیار داده است درانتخاب کارفرما آزاد باشند . موسسات تولیدی روسیه شوروی با اینکه قسمت عمده آن سوسیالیستی است کاملاً در يك قالب مشترك ریخته نشده است . تروستها ، بنگاههای شهری و روستائی ، شرکت های کوآپریتمو مصرف کنندگان که تماماً جریانات تولید را در دست دارند اشکال مختلف تشکیلات و همچنین شاهراههای متعدد استخدام هستند . ((تعدد اشکال)) مزبور بتجارت داخلی هم سرایت کرده است زیرا فروش امتعه از راههای مختلف مانند تجارت دولتی ، تجارت کوآپریتمو ، تجارت مزارع اجتماعی و تجارت بازاری که در آنها کارگران مولد (دهقانان صنعتگران ، ماهیگیران) محصول خود را برای فروش ببازار آزاد میآورند انجام میگردد . سابقاً قسمت اعظم تجارت خرده فروشی در دست شرکتهای کوآپریتمو مصرف کنندگان بود . برای حذف انحصار و اجبار شرکت های مذکور به بهبود وضع خود بوسیله ایجاد رقابت خرده فروشی های شهرداری و دولتی درست شد و بدین ترتیب مغازه های کوآپریتمو در شهر های بزرگ جای خود را بمغازه های دولتی دادند و در عوض مغازه های کوآپریتمو در دهات متمرکز شدند .

تجارت سرمایه‌داری (خرید و فروش با سود) که در زمان ((سیاست اقتصادی جدید)) متداول گشت اکنون که تشکیلات بالابجای‌خرده‌فروشی جزئی درست شد کاملاً متروک شدند. سایر رسته‌های اقتصاد شوروی - بانک و تجارت خارجی از انحصارات دولت است.

اکنون ما از تشکیلات اقتصادی شوروی به **قانون اساسی شوروی** تشکیلات سیاسی آن می‌پردازیم. قانون

اساسی جدید که در سال ۱۹۳۶ تصویب شد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را ((یک دولت سوسیالیستی کارگران و دهقانان)) تعریف میکند، اساس تشکیلات این کشور ((شورای زحمت‌کشان است)) همان‌طور که اساس اقتصادی آن ((سیستم اقتصادی سوسیالیستی)) است. در قانون مزبور مصرح است «اراضی، منابع معدنی، آب‌ها جنگل‌ها، آسیاها، کارخانجات، معادن، راه‌آهن، تشکیلات حمل و نقل آبی و هوایی، بانکها، وسایل ارتباط، موسسات بزرگ کشاورزی دولتی، موسسات شهرداری و بالاخره منازل مهم مسکونی در شهرها و مراکز صنعتی متعلق بدولت یعنی در مالکیت تمام مردم است» از طرف دیگر برای مردم «حق مالکیت شخصی آنها را نسبت به عایدات حاصله از دسترنج خود و همچنین نسبت به پس‌اندازها، خانه‌های مسکونی، اشیاء مورد استفاده و وسایل راحتی و بهمین ترتیب حق ارث از مایملک شخصی افراد شوروی را قانون شناخته است.»

اتحاد جماهیر شوروی (یو.اس.اس.آر) دولتی است فدراتیو

که «بر اساس اتحاد داوطلبانه یازده جمهوری سوسیالیستی شوروی

تشکیل شده است. جمعی وریهای مزبور دارای حقوق مساوی هستند.»
 و ((میتوانند هر وقت بخواهند از یو . اس . اس . آر آزاده جدا شوند)).
 عالیترین ارگان قوای دولت شورای عالی است که « قوه مقننه فقط از
 آن ناشی میشود. » پارلمان فدرال از دو مجلس تشکیل شده که هر
 دوی آنها دارای حقوق مساوی هستند. هیئت رئیسه که اعضای آن
 از طرف شورای عالی انتخاب میشوند در زمان تعطیل هر دو مجلس بر
 امور نظارت دارد. شورای کمیسارهای (۱) مردم بالا ترین ارگان
 اجرائی است که وظیفه آن « راهنمایی و ترتیب » امور مربوط به
 اعضای خود میباشد. هر یک از این کمیسارها نیز بنوبه خود در
 قسمتهای مختلفی ریاست دارند. « حقوق اساسی » مردم عبارت است
 از حق کار کردن، حق استراحت، حق سرویس معالجه مجانی و حق
 تقاعد، ناخوشی یا ناتوانی، حق تعلیم و تربیت، حق مساوات در تمام
 شؤون زندگی صرف نظر از ملیت، نژاد و یا جنس. حق « آزادی
 پرستش مذهبی و آزادی تبلیغات ضد مذهب » آزادی نطق و بیان
 آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات و نمایشات، آزادی اتحادیه و
 بالاخره حق مصونیت شخصی و مسکن. « وظایف اساسی » مردم شامل
 کار کردن، « انضباط کار، یا احترام بمقررات و روابط بشری و سوسیالیستی »
 و خدمت نظام وظیفه میباشد.

(۱) پس از جنگ اخیر کلمه کمیساریا به وزارت خانه تبدیل شد و کمیسر ها

را هم بوزیر تبدیل کردند ، مترجم

دیکتاتوری پرولتاریا

قانون اساسی جدید شوروی بر روی کاغذ چنین بنظر میرسد که (پایان دیکتاتوری را اعلام و بسوی دموکراسی پیش میرود زیرا قانون مزبور « آراء مساری ، مستقیم و عمومی را » بجای انتخابات بر پایه طبقاتی برقرار نمود . لنین (دیکتاتوری پرولتاریا) را « پس از بدست گرفتن زمام امور مبارزه طبقاتی پرولتاریا برای واژگون کردن نظم اجتماعی و اقتصادی » میدانست . حال که هدف مذکور بیشترش تحقق یافته سازمان سیاسی شوروی بر اصول وسیعی بنیان گذارده شده است بدین معنی طبقاتیکه تا بحال از دخالت در امور سیاسی ممنوع بودند مجدداً آزادی خود را باز یافته اند . در واقع و نفس الامیه همان طور که استالین خود در کتاب لنینیسم اعتراف کرد ، است « دیکتاتوری پرولتاریا اصولاً دیکتاتوری حزب کمونیست یعنی نیروی رهبری پرولتاریا است . » (خود کلمات او را اقتباس کنیم) و در اینکه قانون اساسی جدید موقعیت نافذ حزب کمونیست را (بعنوان طلایه دار زحمتکشان و هسته تشکیلات آنها) بجای خود محفوظ داشته بحثی در میان نیست . اتحاد شوروی دولتی توتالیتر است که فقط با وجودیک حزب سیاسی موافق است . حزب کمونیست دستگاہ دولت سیستم اقتصادی و عوامل فرهنگی را تحت نظر خود دارد .

استالین مینویسد « تا بحال در باره هیچ مسأله مهم سیاسی و تشکیلاتی از طرف سويتهاى ما و ديگر تشکيلات توده‌ای بدون دستور

از حزب تصمیم گرفته نشده است)) . مقررات حزب کلیه اعضاء را مجبور میکند با ((میشی عمومی)) عملاً و نظراً موافقت داشته و حق ندارند پس از اتخاذ تصمیم انتقاد و یا مخالفتی نشان دهند زیرا « انضباط آهنین پرولتاریا » لازمه اطاعت محض در برابر خدمات حزبی است . اعضای حزب تشکیل هیئتی سیاسی را داده و رهبری جلسات سوبیت‌های محلی ، اتحادیه‌های کارگری ، شرکت‌های کوپرتیو (ارتلها) و سایر تشکیلات را به‌عهده دارند . آنها در تمام سازمان‌های اقتصادی و اداری مملکت دارای مشاغل عالیه بوده و طریقه فعالیت‌های دولت شوروی را در هر رشته ای معین کرده و خود را مسئول انجام و اجرای آن میدانند .

انتقاد از اقتصاد شوروی صفحات قبل نشان داد انقلاب روسیه جای خود را در تاریخ پهلوی انقلابات امریکافرانسه

گرفته است . تا بحال هیچوقت کوششی بچنین عظمت برای تخریب و بنای مجدد تشکیلات سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی جامعه ای بر اصول يك تئوری اجتماعی که از طرف عده‌ای از متفکرین اجتماع طرح ریزی شده باشد دیده نشده است . نکات برجسته و جالب توجه این تجربه منطقه ، وسعت و نمای آن بوده است . وسعت آن جمعیتی در حدود دوست میلیون نفر که تقریباً يك ششم سطح کره ارض را اشغال کرده اند ، منطقه آن پیدایش يك جامعه کمونیستی و نمای آن مجموع دست‌گاه حکومت بود . در طول یست سال ملاک و سرمایه دار کاملاً (تصفیه گردیدند) و موسسات انفرادی بهمان بنگاه‌های

کوچک دهقانان و صنعتگران که وجود آن‌ها بکارشان بستگی داشت محدود شدند.

حذف سود شخصی خواه بوسیله تجارت امتعه و خواه بوسیله استعمار کارگر اجیر اصل اساسی اقتصاد شوروی را تشکیل داده و از همین جا است که از اقتصاد سرمایه‌داری فاصله می‌گیرد. طبیعی است يك چنین تشکیلات اجتماعی و عقایدی درباره زندگی اقتصادی که با آن تشکیلات اجتماعی و اقتصادی رقیب خود در کشورهای غربی تضاد اساسی دارند باید در زیر میکروسکوب اجتماعی قرار داده شود و بی‌رحمانه مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرند.

معاصرین در قضاوت خود نسبت بدولت شوروی با هم اختلاف عقیده شدید دارند ولی باید دانست تمام این انتقادات از طرف هواخواهان رژیم سرمایه‌داری نبوده و بر عکس نافذترین آن‌ها از طرف مهمترین رهبران انقلاب بلشویک بعمل آمده است. انتقادات مزبور طرف دیگر مسئله شوروی را مخصوصاً وقتی مشکلاتی را که این کشور در تحول خود از نظم قدیم بجدید در راه داشته تصدیق داشته باشیم روشن می‌کند و این فکر را برای ما می‌آورد که يك تحول و تغییر شکل سازمانها اساساً نتوانسته است غرایز و انگیزه‌های زندگی بشری را تغییر دهد.

اگر در وهله اول تصور کنیم کشور شوروی يك دولت بی‌طبقه است صحیح نیست. درست است محو ملاکین و سرمایه داران تقسیم قدیم اجتماع را بدو طبقه «استثمار کنند» و استثمار شونده» که بر

دولت بی طبقه نیست اساس مالکیت شخصی و سائل تولید متکی بود
 از بین برد ولی با تاسیس سازمان جدید اجتماعی
 یعنی سلسله مراتب مامورین دولت (بوروکراسی) کارشناسان فنی ،
 آریستوکراسی کارگران متخصص و دهقانان توانگر مزارع اجتماعی
 قبول اینکه (یک طبقه اجتماعی) فقط وجود دارد درست نیست طبقات
 مزبور که تعداد آنها به ۷ میلیون نفر میرسد محافل اجتماعی هیئت حاکمه
 جدیدی را تشکیل میدهند که عایداتشان از مردم عادی بیشتر است و
 در نتیجه یک نوع عدم مساوات کامل در تقسیم ثروت و سطح زندگی
 بوجود آمده است . نضج طبقه مالک جدید را «عقب نشینی از سوسیالیسم
 با اصول بورژوازی» میدانند زیرا در یک اجتماع بی طبقه که بر
 «اصول اتحاد و رضای عادلانه تمام احتیاجات» مبتنی است عدم مساوات
 مادی و فرهنگی موبد طبقاتی بودن آن است گرچه تحت الفاظ رسمی
 پوششی بر این اختلاف گذاشته شده معهدنا تمایل بسوی یک اختلاف
 طبقاتی جداً وضع توده های پرولتر را در یک سطح پائین تری قرار داده
 و وضعی بوجود آمده که درست در جهت مخالف هدف انقلاب بلشویک
 که منظورش بالابردن سطح زندگی توده های مزبور بیالاترین وجه
 ممکنه بود می باشد . ممکن است از لحاظ تئوری صحیح باشد « کارگر
 در کشور ما برده مزد نیست بلکه کارگر آزادی است» ولی (همانطور
 که گفته اند) ((دولتی شدن کارخانجات وضع کارگر را فقط از
 لحاظ قضائی تغییر داده و در واقع او مجبور است همیشه در یک حالت
 احتیاج بسربرد و برای مزد معین ساعات معین کار کند)) وضع داخلی

صنایع دولتی از لحاظ اصول مثل رژیم سرمایه داری است و حتی ((استعمار شخصی)) ، بشکل خدمت نسبت بطبقات بالاتر باقیمانده است

در وهله دوم درحالی که محرك تحصیل سود
اقتصاد انفرادی بعنوان سرچشمه حرکت دستگاه تولید و مبادلات

از قوت خود افتاد- در نتیجه حذف صنعت سرمایه داری و خرده فروشی شخصی - محرك عایدات پولی بعنوان سرچشمه حرکت دستگاه تقسیم بجای خود باقی ماند . اقتصاد انفرادی راعمداً باتشویق کارگر به تحصیل مزد بیشتر تا حد توانائی وی از طریق پرداخت طبق اصل کار انجام شده و پاداش مخصوص برای مهارت فنی تقویت کردند (۱)

((در تلاشی که برای رساندن سطح زندگی کارگران شوروی بسطح زندگی کارگران اروپائی و امریکائی بکار رفت طرق قدیمی استعمار مانند پرداخت مزد طبق کار انجام شده مورد استفاده قرار گرفت . مالکیت دولتی و وسائل تولید ، سیستم کار عرق ریزان کارگاه انفرادی را که بزرگترین قوای تولیدی یعنی بشر را فرسوده میسازد باشعله مقدس احاطه نکرده است .)) بعلاوه عدم مساوات کارگران از جهت عایدات و امتیازات ، عصبانیت کارگران کم مزد را تحریک و مجدداً مبارزه طبقاتی را که تصور میشد از دست آه جدید صنعتی رخت بر بسته شروع کرده است- سطح زندگی نوده ها با مقایسه با سطح زندگی نوده های سایر کشور های غربی کاملاً پائین است ولی تجربه شوروی

(۱) - استالین در یکی از نطقهای خود در سال ۱۹۳۴ بین اجتماع سوسیالیستی که در آن کارگران (برابر کارانجام یافته مردم بگیرند) بایک اجتماع کمونیستی که در آنجا کارگران (مطابق احتیاج خود مزد دریافت) میکنند فرق میکندارد. مولف

هنوز در مراحل اولیه است و در عرض بیست سال (که شامل يك جنگ داخلی بوده است) از يك کشور عقب افتاده نمیتوان انتظار داشت که سطح زندگی مردمش بسطح زندگی مردم کشورهای مرفعی صنعتی برسد بعلاوه انحراف منابع اقتصادی بطرف کارهای بزرگ بمنظور ساختمان بنای يك دولت صنعتی لازمه کمبود اجناس مورد مصرف شخصی بوده است. عامل مهمتر، پائین بودن سطح تولیدی کاربر حسب نفر است که بععلل مختلفه من جمله نبودن (متخصص صنعتی) در بین توده ها و یا نقص کادرا داری بستگی دارد. درست است تکنیک از دنیای سرمایه داری مغرب بوام گرفته شده ولی (مردم از تکنیک خیلی عقب تر هستند) در هر حال و بهر علت با اینکه استعمال اجناس نامرغوب عمومیت یافته و با وجود آمار مرتب و خیره کننده، مقادیر تولید هنوز برای رفع احتیاجات دویست میلیون نفر کسری دارد. اگر این نواقص رفع شود آنوقت است که میتوان معین کرد کدامیک از دو سیستم اقتصادی، شوروی و یا سرمایه داری در نامین نیاز مندیهای مادی و معنوی توده ها و هم چنین تهیه کار دائم برای آنها بر یکدیگر ترجیح دارند.

دیگر از انتقاداتی که بر ((تمدن جدید)) همانطور
حقوق بشر
 که خوش بینان این نام را بر آن نهادند میگیرند
 حقوق اساسی افراد است که بدون حقوق مزبور امنیت اقتصادی فقط نشان بردگی است ما دیدیم قانون اساسی شامل فصلی است بنام ((اعلامیه حقوق بشر)) در صورتیکه ضمانت اجراهای واقعی آن مبهم است. درست است آزادی رای هست ولی این آزادی بيك لیست دولتی محدود

است که کاندیدهای (مخالف) را خارج کرده‌اند. آزادی نطق و بیان وجود دارد ولی اصول اساسی دستگاه شوروی نباید مورد بحث قرار گیرد. حکومت از آنجا که خواهان اصلاح نواقص است انتقادات درباره امور اداری را تشویق میکند. دولت مردم را به بحث درباره امور بیکه نسبت با آنها روشن است دعوت میکند ولی ترس از چسپاندن وصله (فعالیت ضد انقلابی) هر نوع انتقاد را درباره سیاست رسمی دولت که قبلاً طرح ریزی شده محکوم بسکوت کرده است. «آزادی مطبوعات» تا آنجا است که از اشکال دیگر موسسات اقتصادی و یا اجتماعی طرفداری نشود. مهمترین طرفداران تجربه شوروی از مخالفت خود درباره (تحت فشار قرار دادن تفکر آزاد درباره مسائل اساسی اجتماعی که (مرض تعصب) را بوجود می‌آورد خودداری نکرده‌اند. خلاصه آزادی شخصی بواسطه وجود سازمان وسیع پلیس سیاسی محو شده است. عملیات مشموم این دستگاه، آزادی و حتی حیات افراد را تهدید میکند. اگر آزادی را نه بمعنای منفی آن یعنی (فقدان مانع) بلکه بمعنای مثبت یعنی (وجود فرصت) تصور کنیم آنوقت است (ادعاشده است) که در اتحاد جماهیر شوروی میشود گفت بطور کلی از هر جای دیگر میدان عمل بیشتری برای اجتماع وجود دارد

نظری بانقلاب روسیه بیست سال است از انقلاب روسیه و تاسیس اولین جمهوری کارگران میگذرد: هنوز

خیلی زود است ماهیت حقیقی انقلاب مزبور و یا حتی تعیین شانس بعدی آن را فهمید. از نقطه نظر سیاسی و اجتماعی و اقتصادی

تجربه منحصر بفردی بود. گرچه عکس العمل شدیدی که علیه تشکیلات دول غربی بعمل آمد توهم نسیان وزنه ساعت تشکیلات مزبور را بوجود آورد. قانون اساسی جدید قانونی است بروی کاغذ ولی قانون مزبور نشانه شروع برگشت بعقاید دموکراتیک یعنی همان عقایدیست که از طرف بانیان شوروی با سرعت طرد گشت.

بدون تردید تغییرات اقتصادی و اجتماعی شروع خواهد شد که فاصله بین اقتصاد شوروی و اقتصاد مخالفین را از بین خواهد برد. همینکه ملت بسوی يك سطح زندگی بالانری پیشرفت کند ثروت زیاد آن در تکامل جدید اجتماع و همچنین در ترقی احتیاجات مختلفه که تنها بوسیله دسترسی بیشتر بموسسات آزاد میتوان آن هارا ارضا نمود منعکس خواهد گردید. با اینکه از اتحاد شوروی ممکن است انتظار داشت از بعضی عقاید خشک اجتماعی کردن صرف نظر کند ولی تشکیلات سرمایه داری در این مدت مراحل تکاملی دیگری را طی خواهد کرد که وضع عمومی آنرا تغییر خواهد داد. يك چیز لااقل روشن است. ظهور دولت پرولتاریا تا کنون نتوانسته است اوضاع اقتصادی توده های شوروی را بمیزان سطح اقتصادی توده های کشور های غربی برساند. سطح زندگی مربوط بکامل بودن جریان تولید و تقسیم عادلانه ثروت است و هیچ نوع تحولی در سیستم اجتماعی نمیتواند بطور مناسب سطح رفاهیت عمومی کارگران را مادام که با يك تولید کافی ثروت همراه نباشد بالا ببرد. از طرفی تا زمانیکه اتحاد شوروی مسئله عقب افتادگی اقتصادی خود را حل نکنند نمیتوان امیدوار بود این کشور « رزاق سوسیالیسم » گردد. در هر حال ملاک قضاوت

صحیح در باره اقتصاد شوروی نه واحدخیالی بهشت زمینی و نه «پرسش بی حد قوه ساحره طرق سوسیالیسم» است بلکه مقسایسه، محسوس اوضاع عمومی توده های مردم در دوره تزاری و بلشویک میباشد با تمام این احوال در این مرحله از تکامل مشکل است بتوان بطور عادلانه و قطعی قضاوت کرد. گرچه بهر جهت واضح است تمام منابع اجتماع از هم اکنون با نیروی روز افزونی در نهضتی که برای بالا بردن سطح اقتصادی و فرهنگی توده ها بر پا شده است مجهز شده اند. این نهضت هم اکنون در زمینه خدمات اجتماعی مهمیکه از عهدۀ یک کشور عقب افتاده و فقیر بر میآید بشمرات مهمی رسیده است. حقوق بازنشستگی، ناخوشی و از دست دادن نیروی جسمانی، سرویس معالجه مجانی، کار کمتر روزانه، تعطیلات سالیانه با مزد، اطمینان از پیدا شدن کار و یک سیستم تعلیمات اجباری ابتدائی که تقریباً به بیسوادی خاتمه داده است تمام معرف پیشرفت زیادی در زمینه سعادت بشری است. آخرین قضاوت را باید بنسلهای آینده واگذار کرد. تنها همانها هستند که میتوانند ارزش واقعی آنچه را که تا بحال انقلاب روسیه در مقابل قیمت قربانیهای بیشمار بشری خود انجام داده بسنجند. با اینحال مورخ معاصر جرأت دارد قضاوت نسلهای آینده را در یک مورد پیش بینی کند و آن این است که موفقیت تجربه شوروی نمی تواند دلیل موفقیت آن در سایر کشورها باشد. عواملی در اوضاع اتحاد شوروی وجود داشتند که مخصوص باین کشور بود اول خصوصیات نژاد اسلاوتوام بالاستعداد برای جانبازی، زحمت و ایده آلیسم

ثانیا تشکیلات قدیمی دهکده روسیه بر اصول اشتراکی که مالکیت جمعی اراضی و نظارت بر عملیات کشاورزی را در برداشت . ثالثاً میزان منابع اقتصادی که کشور مزبور را از جهات زیادی از دیگران بی نیاز و مستقل از ضروریات یک اقتصاد جهانی ساخته بود .

قسمت پنجم

آلمان ناسیونال سوسیالیست

پس از درهم شکسته شدن ماشین عظیم جنگی انقلاب آلمان در تابستان سال ۱۹۱۸ انقلابی سیاسی در داخله مملکت بروز کرد . مردم آلمان برای مدت چهار سال بامید پیروزی نهائی حاضر شدند انواع و اقسام سختی هائی که بواسطه محاصره دریائی بر آنها وارد آمد تحمل کنند . بر روی این امیدواریها بادخول کشورهای متحده امریکا در جنگ یک پرده ابهام گرفته شد که بالاخره تدریجاً بیاس کامل منجر گردید . سوء تعذیه مردم که جدا به قوای اخلاقی و مقاومت جسمانی آنها لطمه زد ناامیدی و روح مایوس ملت آلمان را شدیدتر و حساس تر نمود و آنها را برای پذیرائی افکار جدیدی که از طرف مشرق میوزید آماده کرد . اسراء جنگی آلمان از اسارت خود در روسیه مرض و آگیر سیاسی را برای هم وطنان خودم تحفه آوردند .

این مرض از آنان مستقیماً بسایرین سرایت کرد . ژنرال لودندف

که به لنین اجازه عبور از خاک آلمان را بکشور روسیه داد می نویسد ((من هیچوقت فکر نمی کردم انقلاب روسیه ممکن است روزی قوای ما را تضعیف کند. دشمنان ما، بما انقلاب دادند.)) تنهادشمنان آلمان نبودند برای آن انقلاب آوردند بلکه بدون شك آتش انقلاب در کشورهای همسایه روسیه بواسطه هیجانات انقلابی این کشور شعله ور شد. شکست ماسین جنگی آلمان، محرومیت های معیشتی مردم غیر نظامی و اثرات مسعوم انقلاب روسیه تماما عوامل موثری بودند که ملت آلمان را علیه فرمانفرمایان خود که آنها را در یک جنگ غیر لازم و مخرب وارد کرده بودند و ادار بقیام کرد. نشانه انقلاب در اواخر اکتبر سال ۱۹۱۸ با شورش ملوانان بندر کیل شروع گردید. کمی بعد اغتشاشات باواریا و اعتصابات کارخانجات برلین رخ داد. درنهم نوامبر ویلیام دوم امپراطور آلمان از تاج و تخت سلطنت استعفا و متعاقب آن یک دسته از شاهزادگان بوی تاسی کردند - هر ابرت **EBERT** رهبر حزب سوسیال دمکرات، جمهوری آلمان را اعلام کرد. وی اول نخست وزیر بعداً رئیس جمهور شد. برای چند هفته سرنوشت رژیم جدید معلوم نبود. موجودیت این جمهوری از طرف همان نیروهای سیاسی که پیروزمندان انقلاب بلشویک را در روسیه دامن زده بودند متزلزل بود. در هر جاشورا های کارگران و سربازان تاسیس یافت و اسپار تا کیست یا حزب کمونیست در خیابانها مسئول دادن میتینگهای مسلح گردیدند جنبشی که میخواست دولت را واژگون و بجایش (دیکتاتوری پرولتاریا) برقرار کند عمرش

وفا نکرد زیرا در اواسط ماه ژانویه ۱۹۱۹ وقتی که رزالو کزاهمبورگ

و کارل لیبک نخت Rosa - Luxemburg - Karl - Lei Bknecht

رهبران حزب را بقتل رسانیدند جنبش مزبور خاتمه پذیرفت. يك مجمع ملی در ویمار تشکیل شد تا قانون اساسی جدیدی برای آلمان وضع نماید. سوسیالیستها موفق به تحصیل اکثریت نشدند. کابینه ائتلافی از سوسیال دموکراتها و احزاب بورژوازی تشکیل گردید. سال بعد (۱۹۲۰) شاهد يك اقدام ضد انقلابی از طرف یککنفر حادنه جوی سیاسی بنام کاپ Kapp بود که کودتائی در برلین برپا کرد. حکومت از پایتخت عقب نشست و کارگران را برای فلج کردن اقدامات کاپ باعصاب عمومی دعوت کردند تا عاصاب مزبور بموقعیت انجامید و کاپ از آلمان فرار کرد

سالهای اولیه جمهوری ویمار - رژیم قانون

اساسی که در ویمار نوشته شد - از سالهای

جمهوری ویمار

مشکل خفت ملی پریشانی و اقتصادی بشمار میرفت. تشخیص آلمان

بعنوان تنها مقصر خونریزی برای ملت آلمان خیلی گران تمام شد.

زیرا بنظر سایر کشورهای عالم تجزیه کشور مزبور و بار غرامات سزای

چنین کشوری بود که جنگی را برپا کرد در حالیکه میتواندست با

استفاده از موقعیت خود از آن جلوگیری کند. آلمان خود را در بین

ملل جهان منفور میدید. يك برص اخلاقی بر اندامش نقش بست. در

در کنفرانس هانیکه سر نوشت آن را تعیین کردند جای نمایندگان آلمان

در اطاق انتظار بود. در جامعه ملل در ژنوب برای آن کرسی قائل نشدند.

راضی کشور مزبور از طرف قوای بیگانه ا.غال گردید ، استقلال آن بدست کمیسیونهای بیگانه افتاد . آنها مأمور اجرای تعهدات آلمان طبق پیمان ورسای شدند . وضع عمومی بواسطه جریان درهم و برهم اقتصادی که بسرعت رو پتخریب میرفت شدت یافت. بدینجهت پرداخت غرامات نیز تا حدی علت این اوضاع بود ولی البته تا حدی زیرا آلمان قسمت اعظم بار سنگین غرامات را بدوش سایر کشورهایی که توانسته بود با زبردستی پول بی ارزش خود را بآنها قالب کند تحمیل کرد . مشکلات مالی این کشور در درجه اول منوط بفرار سرمایه و کسرسام آور بودجه بعلت مخارج نگاهداری نیروی (مقاومت منفی) ناحیه رور Ruhr در زمان اشغال فرانسویها بود . راه علاج سهلی که دولت در چاپ مقدار بی حدو حصر اسکناس در نظر گرفت با سرعت روز افزونی آن را بسر اشیبی سقوط کشانید که منجر بجهنم ورشکستگی ملی گردید . تنزل سریع قیمت مارک آلمان از این موضوع معلوم میشود که پوند انگلیسی که ارزش آن برابر بیست مارک بود در دسامبر ۱۹۲۱ هفتصد و هفتاد مارک دراوت ۱۹۲۲ سه هزار مارک در دسامبر ۱۹۲۲ سی و چهار هزار مارک و در اواخر سال ۱۹۲۳ یک رقم غیر قابل تصور ۱۹ میلیون مارک بود . وضعی پیدا شد که نظیرش در کشور های جنوبی در زمان جنگهای داخلی امریکا وجود داشت . « قبل از جنگ با پول جیبیم بیازار میرفتم و اجناس خریداری شده را با سبد میآوردم اکنون با سبدپول بیازار میروم و اجناس خریداری شده را در جیبم می آورم . » تنزل نرخ تسعیر مارک قسمتی بواسطه

تورم پولی و قسمت دیگر مربوط باغراق در بی اعتباری قیمت آن بواسطه ترس از تورم بیشتر در آینده بود. يك دورو تسلسل پیدا شد زیرا تورم پولی اعتماد بوضع آینده مارک را از بین برد و در نتیجه مارک بی قیمت شد و همین بی قیمتی هم باعث ازدیاد چاپ آن گردید. بالاخره در سال ۱۹۲۳ با انتشار اسکناس جدید قیمت سابق مارک بحالت عادی برگشت و یکی از شگفت انگیزترین حوادث تاریخ پول پایان یافت. ولی این اقدام وقتی صورت گرفت که بحران پولی اثر تخریبی خود را بر مردمیکه دارای عایدات ثابتی بودند کرده و آن ها را از هستی ساقط کرده بود. جمهوری جدید در همین اوان شروع به ترهیم اوضاع مالی کرد و وضع اقتصادی کشور بواسطه کم کردن مکرر مبلغ غرامات بهبودی یافت. ما از این موضوع در جای دیگر صحبت خواهیم کرد. ابرهای تیره و تاریکه افق اقتصادی و سیاسی آلمان را فرا گرفته بود بدین ترتیب بر طرف شد و بایپیدایش روح جدید در محیط اروپا وظیفه « تصفیه جنگ » میسر گردید.

عهدنامه لوکارنو
 قدم اول در ایجاد روابط مسالمت آمیز بین آلمان و دشمنان سابقش از طرف بریتانیای کبیر برداشته شد. این کشور از همان لحظه اول رویه مسالمت آمیزی نسبت بدشمن شکست خورده در پیش گرفت. در سال ۱۹۲۳ ارتش های فرانسه و بلژیک ناحیه رور را بعنوان تضمین اجرای تعهدات آلمان اشغال کردند. دولت بریتانیای کبیر از شرکت در این امر خودداری کرد. در این زمان روابط سیاسی منجر به بن بست گردید. با تغییر

کابینه فرانسه این بن بست خاتمه یافت و این کشور ناحیه رور را تخلیه و برای سیاست سازش محیط مساعدی درست شد. در این اثنا دو سیاستمدار معروف آقای بریان از فرانسه و هراشتر زمان *Stresmann* در آلمان نیز در تعقیب سیاست سازش با هم بنای همکاری گذاشتند. هراشتر زمان میخواست بانزوای آلمان خاتمه داده و مقام آن را پایه ملل دیگر برساند. برای نیل بمقصود نمیخواست به ژستهای تهدید آمیز متوسل گردد، بلکه با ایجاد يك محیط حسن نیت میل داشت منظور خود را عملی سازد و برای آن سازش با فرانسه را از عوامل ضروری میدانست. عهدنامه لوکارنو که در سال ۱۹۲۵ بین آلمان، بلژیک، فرانسه، بریتانیای کبیر و ایتالیا بسته شد نشانه بزرگترین شاهکار های سیاسی سال های صلح ۱۹۳۹-۱۹۱۸ میباشد چه طبق عهدنامه مزبور آلمان متعهد گردید مرز های غربی خود را با فرانسه و بلژیک برای همیشه همانطور که عهدنامه ورسای معین کرده محفوظ نگاهدارد و از ادعای خود در مورد دو ایالت الزاس و لورن صرف نظر کند. از طرف دیگر متعهد گردید غیر نظامی بودن ناحیه رن را محترم بشمارد. دو کشور آلمان و فرانسه قبول کردند هیچکدام علیه یکدیگر متوسل بجنک، نشوند. هر يك از آنها اگر بلاجهت مورد تجاوز واقع شوند حق داشته باشند از سایر امضاء کنندگان عهدنامه کمک بطلبند. وقتی عهدنامه لوکارنو بفرانسه همان امنیت ایده آلی و با آلمان حق مساوات با سایر ملل را داد بنظر میرسد در حل مسائل اروپا کمال مطلوب حاصل شده است. سال بعد یعنی ۱۹۲۶ آلمان

بعضویت جامعه ملل انتخاب شد و در شورای جامعه هم يك کرسی دائم بدست آورد. بدنبال تخلیه کامل قوای نظامی، پادگانهای دیگر بیگانه نیز از عده ای از شهر های آلمان (۱۹۳۰) خارج و تخلیه کلیه اراضی اشغالی بعمل آمد. این موضوع درست پنج سال زود تر از تاریخی که عهدنامه ورسای معین کرده بود عملی شد. بهمین موازات مسئله غرامات هم بطریق مذاکره و مسالمت در شرف حل بود و بالاخره منجر بعقد موافقت نامه لوزان در سال ۱۹۳۲ گردید. تنها مسئله اساسی خلع سلاح اروپائی بود که بیشتر از این نمیشد آن را از نقطه نظر «عهدنامه تضمینی» اخیر و انحلال کمیسیون بازرسی نظامی متفقین بواسطه اینکه آلمان تعهدات خود را در مورد خلع سلاح طبق عهدنامه ورسای انجام داده بود، بتعویق انداخت. در فصول قبل دیدیم از طرف جامعه ملل کنفرانس خلع تسلیحات بچه نحو دعوت شد. اگر چه کنفرانس مزبور نتوانست موفقیتی حاصل کند معینا برای آلمان حق مساوات با سایر ملل را (۱۹۳۲) قائل شدند. شناختن این حق معنایش تجدید تسلیحات این کشور و بالتیجه بروز تغییرات تازه ای در صحنه اروپا بود.

تراژدی اروپا
از تراژدیهای که بانفجار اروپائی دیگری در سال ۱۹۳۹، کمك کرد عدم موفقیت

دول بزرگ بر سر این موضوع بود که نتوانستند با هم کنسار بیابند بهر نسبت که رویه دولتهای فرانسه و بریتانیای کبیر بیشتر مسالمت آمیز میگردد رویه آلمان محسوسا سخت تر میشد.

اساساً فقدان وحدت نظر در بین سه دولت بزرگ مربوط با وضع اخلی این کشور
 ها بود. کابینه‌هایی بر سر کار آمدند که با هم اختلاف نظر شدید داشتند. نتیجه
 سوئی که در برداشت این بود که سرپیچی یک کشور کافی بود مساعی
 دیگران را برای یک سازش عمومی خنثی نماید. ثمرات سیاست مسالمت
 آمیزی که از طرف سیاستمداران جمهوری و بیمار تعقیب میگردید در
 آلمان آن شناسائی شاید و باید را کسب نکرد و از بهبودی وضع اقتصادی
 که ملت آلمان پس از جنگ بدست آورد قدرشناسی کاملی بعمل نیامد.
 اوضاع سیاسی روز بروز خرابتر میشد و با سرکار آمدن فرقه جدید
 سیاست آینده آلمان را اینج کاملاً واضح گشت. این فرقه که سرنوشت
 یک ملت ۷۰ میلیونی با و سپرده شده بود خود را حزب کارگران آلمان
 ناسیونال سوسیالیست نامید.

در آینده مورخین دچار این اشکال خواهند شد
آدلف هیتلر
 چرا تا این حد مردم آلمان حقوق فردی و آزادی
 های خود را که قانون اساسی و بیمار برای آنها قائل شده بود بدون
 کوچکترین مقاومتی و در کمال مسالمت تسلیم کردند. برای غیر
 عادی بودن حزب ناسیونال سوسیالیست همین بس در لحظاتی که در حال
 زوال بود شاهد موفقیت را در آغوش کشید. رهبر این حزب آدلف هیتلر
 اصلاً اثری «حرفه‌اش رشته ساختمانی بود.» «تعلیمات فرهنگی او
 بحدی ناقص بود که نمی توانست آلمانی را مطابق دستور زبان بنویسد
 زندگانی اجتماعی خود را پس از جنگ از آشوبگری سیاسی شروع
 کرد. بدنبال دوره فعالیت‌های سیاسی از عقاید خود در کتاب نبرد من

تجسم دقیقی نموده است. «دوره‌های انقراض با فعالیتهای شدید فاسد ترین عناصر مشخص میگردد.» تلاش ناقص او برای کودتای سال ۱۹۲۳ وی را با مقامات دولتی در تماس آورد و بازندانی کردن او در یکی از قلاع از اقداماتش جلوگیری شد. هیتلر کتاب نبرد من را در زندان نوشت و در سال ۱۹۲۵ آن را منتشر کرد. کتاب مزبور محصول يك مغز نیرومند ولی نامتعادل و پرازافکار تعصب آمیز بود. هیتلر رژیم پارلمانی حکومت اکثریت را مورد انتقاد شدید قرار داده و بجای آن از عقیده يك «دمو کراسی حقیقی آلمانی مرکب از انتخاب آزادپیشوا» طرفداری میکند. در این دمو کراسی «برای اتخاذ تصمیم در مورد مسائل انفرادی اکثریت مناط اعتبار نیست بلکه عقیده يك نفر کافی است» در جای دیگر مقاصد جاه طلبانه آینده ارضی آلمان را پیش بینی میکنند و با اتمکاء باصل خود مختاری میگوید «آلمان رایش بعنوان يك دولت باید شامل کلیه آلمانی‌ها باشد.»

با وجود این اصل که در موقع طرح مسئله داخل شدن تمام اقلیتهای آلمانی در رایش بدان استناد میگردد وقتی مسئله انضمام اراضی غیر آلمانی پیش آمد ابدابندان توجهی نشد. زیرا، او اضافه میکند، «مانباید اجازه دهیم مرزهای سیاسی مرزهای عدالت واقعی را از نظر ما مستور نماید.» و مرزهای عدالت واقعی «باید مطابق اصل کشدار فضای حیاتی تعیین گردد.» هدف ناسیونال سوسیالیسم بایستی تحصیل وسعت فضائی برای مردم آلمان باشد که مردم ما بتوانند زندگانی کنند» حل مسئله بسط آلمان از جانب

مشرق است. «اگر ما امروز از اراضی جدید در اروپا بحث میکنیم منظور مادر درجه اول روسیه و دولتهای هم جوار است.» عقیده اینست که روسیه «برای سقوط آماده است» مژده آینده درخشانی را میداد که هیتلر در نطق نورمبرگ خود در سال ۱۹۳۶ بیان کرد. او گفت ((اگر او را با اثر و نهادهای زیرزمینی بیحد و حصر مواد خام، سیبری به با جنگلهای زیاد و او کراین با مزارع غله خیز بی انتهای خود بدست آلمان بیفتد این کشور بر هبری ناسیونال سوسیالیسم در و فور نعمت غوطه ور خواهد گشت و ما می توانیم آنقدر تولید کنیم که هر نفر آلمانی بیشتر از مقدار یککه برای امرار معاش لازم دارد داشته باشد.»

نبرد من خصومت دیرینه ای را نسبت به فرانسه در برداشت بدین مضمون که «فرانسه دشمن ابدی و حقیقی ملت آلمان است.»

تبلیغات

دولت آلمان با این دسته سیاسی مخالف که

ناسیونال سوسیالیست

طرفدار زور واز کشت و کشتار هم انا و امتناعی

نداشتند (۱) مدارا و حتی عملیات آنها را عمدان دیده گرفت. دسته مزبور سراسر آلمان را با عملیات آتش سوزی خود در يك حالت اضطراب نگاه داشتند و منظور این بود (دشمن را عمدا برای دامن زدن يك جنگ داخلی مصنوعی تحريك کنند). ناسیونال سوسیالیستها با ترور مخالفین خود دست بتبلیغات کاملی که بمردم مژده همه چیز میداد و تظاهراتی که آنها را بقبول بدون چون و چرای سخن رانیهای پرت و پلای خود

۱ - در سال ۱۹۲۳ این حزب را منحل کرده هیتلر در ۱۹۲۶ مینویسد

((امروز این حزب از نو آزاد شده است و قوی تر و محکم تر از همیشه است.))

(مولف)

و ادار می‌کرد نذر دند . ناسیونال سوسیالیست‌ها با وجود « موفقیت های » خود در انحلال سایر احزاب سیاسی و گشت شبانه در خیابانها برای ایدای عابرین بی گناهی که قیافه آنها غیر آریائی بنظر میرسد نتوانستند بطور باید و شاید به هدف خود برسند .

هیتر در کتاب نبرد من شرح میدهد که ((بمحض ادای اولین جمله انتقادی نسبت بعهدنامه ورسای مسمتعین بافریادهای مکرر (برست لیتوسک) آن را قطع می‌کردند. آنها عهدنامه مذکور را پیروزی دموکراسی و پاداش عمل خود میدانستند . نسبت باین عهدنامه در بین مردم آلمان احساسات مزبور بحدی شدید بود که برای پیدا کردن مخالفین آن بایستی مغز آنها را داغ کرد تا میگفتند این عهدنامه عهد نامه پیروزی نیست . من هر دوی این عهدنامه های صلح را باهم مقایسه کردم تا چه حد بشری بودن یکی بر غیر بشری بودن دیگری رجحان دارد.)) هسته مرکزی حزب ناسیونال سوسیالیست را ورسای ارتش که از سقوط نظامی آلمان دل پر خونی داشتند تشکیل میدادند . با وجود تمام این تبلیغات ترقی آن برای چندین سال بکنندی پیش م رفت وقتی هم برنامه آن منتشر شد نتوانست مورد توجه عمومی واقع گردد . این برنامه شامل بیست و پنج ماده بود ماده اول آن تمام آلمانیهارا برای اتحاد در یک دولت پان آلمانی دعوت می‌کرد که بر اساس اصل خود مختاری استوار بود . ماده دوم شامل لغو پیمانهای ورسای و سن ژرمن بود ماده سوم بداشتن مستعمرات اشاره می‌کرد با این نظر که « بتواند مردم ما را نگاهداری کنند و برای جمعیت زیادی ما مهاجر نشین باشد » . سایر مواد آن مربوط بتعویض

ارتش داوطلب به ارتش ملی، ایجاد ((قدرت مرکزی قوی در کشور))
 الغای تمام عایدات بدون کار و يك عده پیشنهادهای مختلف سوسیالیستی
 بود که بعداً از اساس بایگانی شدند. مخالفت با یهود در این بر نامه بطرز
 مشخصی بچشم میخورد بطوریکه یهودیهای آلمانی را از داشتن حقوق
 مدنی و وسائل کسب معیشت محروم میگرد.

بسط ناسیونال سوسیالیسم قدرت ناسیونال سوسیالیسم برای جهانیان اول
 مرتبه در انتخابات سال ۱۹۳۰ وقتی که آنها
 نمایندگان خود را در مجلس رایشناخ که مجموع نمایندگانش ۵۷۶ نفر
 بود نزی ۱۲ نفر به ۱۰۷ نفر رسانیدند معلوم گشت ۹۵ کرسی اضافی مزبور
 بحساب دست راستیهای افراطی ناسیونال سوسیالیستها بدست آمد.
 کمونیستها ۲۳ کرسی بدست آوردند و مجموع کرسیهای آنها به ۷۷ نفر
 نماینده رسید. بدین ترتیب سوسیال دموکرات ها با ۱۴۳ کرسی
 خود بزرگترین حزب حائز اکثریت باقی آمدند.

ناسیونال سوسیالیستها در این زمان در پارلمان آلمان دومین
 حزب بودند هیتلر بیروزی خود را با این جماعات فریاد میزند ((در این
 مبارزه سرهای زیادی بر باد خواهد رفت)) پیش بینی مزبور با سلاخی بعدی
 از مخالفین فخر و مباهاتی ایجاد کرد.

برای مرتبه دوم قدرت حزب در سال ۱۹۳۲ وقتی که مارشال فن هندنبروک
 برای مدت هفت سال دیگر بریاست جمهوری انتخاب شد نمایان گردید
 مارشال فن هندنبروک در سال ۱۹۲۵ پس از مرگ هر ابرت، در سن ۷۷ سالگی
 بر رئیس جمهوری آلمان انتخاب گردید. در انتخابات رئیس جمهوری او
 ۵۳ درصد و هیتلر ۳۷ درصد آراء را بدست آوردند. نماینده کمونیستها

فقط ده درصد آراء را داشت در همان حال انتخابات عمومی در سراسر کشور برگزار گردید. ناسیونال سوسیالیستها در رایشتاخ ۶۰۸ نماینده‌ای، ۲۳۰ کرسی، سوسیال‌دموکراتها ۱۳۳ کرسی، و کمونیستها ۸۹ کرسی توانستند داشته‌باشند. دولت مجدداً انتخابات دیگری را اعلام کرد ناسیونال سوسیالیستها در رایشتاخ ۵۸۴ نماینده‌ای ۱۹۶ نفر نماینده با ۱۱۴ میلیون رای، سوسیال‌دموکراتها ۱۲۱ نفر نماینده با ۷ میلیون رای و کمونیستها صدنماینده با ۶ میلیون رای بدست آوردند. نهضت ناسیونال سوسیالیستها با از دست دادن دومیلیون رای در این انتخابات برای اولین مرتبه قوس نزولی خود را طی میکرد درحالیکه منحنی کمونیستها افزایش قابل ملاحظه‌ای را نشان میداد. ناسیونال سوسیالیستها با وجود شکست مذکور، حزب اصلی رایشتاخ باقی ماندند و رهبر آنها از طرف رئیس جمهوری برای نخست وزیری دعوت شد. نامبرده چون در رایشتاخ اکثریت نداشت تقاضای اختیارات مطلقه کرد که بتواند بدون قوه مقننه زمام امور را در دست گیرد. رئیس جمهور اکنون در سن ۸۵ سالگی بود و کاملاً بسوگند خود در حفظ قانون اساسی آلمان واقف بود. در این حال جواب داد: «او نمی‌تواند وظیفه خود را نسبت بمردم آلمان انجام دهد اگر اختیارات رئیس‌جمهوریش را برهبریک حزب که مکرر در مکرر جدا بودن خود را اعلام کرده است واگذار کنم این واگذاری ناچاراً منجر به دیکتاتوری یک حزب خواهد گردید و بدنبالش تشدید اختلافات داخلی در بین مردم آلمان بوجود خواهد آمد»

آتش زدن رایشتاخ هیتلر برای بدست گرفتن زمام امور خیلی بیشتر از مرام و مسلک خود حرارت بخرج میداد. در

ژانویه سال ۱۹۳۳ در راس يك کابینه ائتلافی مرکب از ناسیونالیستها (یعنی محافظه کاران) و ناسیونال سوسیالیستها قرار گرفت. علی الظاهر مشاورین رئیس جمهور انتظار داشتند که رهبران ناسیونال سوسیالیست با بدست گرفتن زمام امور احساس مسئولیت کرده و رویه آنها تغییر نماید و یا لااقل بی تجربگی سیاسی آنها را وادار خواهد کرد از همکاران مجرب و عاقل خود حرف شنوی داشته باشند، برای این حسابها جای همه گونه شك و تردید باقی بود و جریان حوادث مثل بره و شیر را بیادمی آورد. انتخابات جدید رایشتاک اعلام گردید، قبل از انتخابات، مجلس مشاوره پارلمان رایشتاک را آتش زدند. ناسیونال سوسیالیستها گفتند این عمل آتش سوزی مقدمه انقلاب کمونیستی است. رئیس جمهور با انتشار اعلامیه اضطراری دست زد که در آن ضمانت اجرای آزادیهای فردی آلمانیها را مندرج در قانون اساسی حذف کرد. اعلامیه مذکور صراحت داشت باینکه «آزادی فردی، آزادی نطق و بیان، آزادی مطبوعات، اتحادیه و اجتماعات محدود، ضبط اموال و حق تجسس منازل مجاز است.». از این تاریخ ضمانتهای قانون اساسی در بوته اجمال باقی ماندند. لایحه بابت بدست گرفتن اختیارات تا مه باستناد اعلامیه رئیس جمهوری، حزب کمونیست، را غیر قانونی اعلام و در پروس سوسیال دموکراتها را حتی از انتشار روزنامه ها و یا انجام تبلیغات انتخاباتی ممنوع کردند. کمونیستهای سرشناس را با اتهام شرکت در توطئه حریق رایشتاک بازداشت کردند ولی وقتی پای محاکمه پیش آمد براءت حاصل نمودند و کوچکترین بر گه علیه

حزب کمونیست بدست نیامد قرائن و امارات موجوده حاکی از این بود ناسیونال سوسیالیستها در حریق رایش تاخ خود مسئولیت اصلی را بعهده داشته اند. مخصوصا برای غلبه حریف آنها (بمب انتخاباتی) نمودند. بر اثر وحشتی که بر مردم آلمان مستولی گشت ناسیونال سولیستها ۱۷ میلیون رای یا ۴۴ درصد مجموع آرا و ناسیونالیستها ۸ درصد آراء را بدست آوردند بدین ترتیب آنها در کابینه ائتلافی اکثریت پیدا کردند در ژوئیه سال ۱۹۳۳ کابینه ائتلافی منحل و ناسیونال سوسیالیستها خود زمام امور را در دست گرفتند آنها پس از بدست گرفتن زمام امور فوراً به برچیدن بساط سایر احزاب در آلمان غیر از خود اقدام کردند. انتخابات جدید اعلام و در انتخابات مزبور فقط به کاندیدهای ناسیونال سوسیالیستها اجازه انتخاب شدن دادند. با در نظر گرفتن مطالب بالا آلمان هم بدنبال ایتالیای فاشیست بر راه افتاد و با داشتن يك حزب سیاسی منحصر بفر ددولتی توتالیتیر شد. در ماه اوت سال ۱۹۳۴ رئیس جمهور فن هندنبورک در گذشت ادارات رئیس جمهوری و نخست وزیری یکی شدند و هیتلر پیشوا و نخست وزیر گردید.

پیدایش ناسیونال سوسیالیسم بیشتر منوط بمواد شدیدی است که عهدنامه و رسای به آلمان تحمیل کرد. گفته اند شرایط خفت آور عهدنامه صلح عزت نفس مردم آلمان را از بین برد، بالاترین وسائل تحقیر را برای آنها فراهم کرد و احساسات

**پیدایش ناسیونال
سوسیالیسم مربوط
است به: ۱- عهدنامه
ورسای**

مردم را علیه حریفان فاتح خود برانگیخت . ملت آلمان با افکار یاس آور کور کورانه بدنبال رهبری که پرچم انقلاب را بلند کرده بود و کارفرمایان غافل خود را بمبارزه می طلبید افتادند. گرچه این نظریه تا حدی صحیح بنظر میرسد ولی دلایل دیگری در دست است که اشتباه بودن آن را می رساند. اول اینکه بین عهدنامه ورسای و بر روی کار آمدن ناسیونال سوسیالیستها ۱۴ سال فاصله بود . ثانیاً در سالهای اولیه پس از جنگ ۱۸-۱۹۱۴ یعنی زمانیکه شخصیت آلمان در کمترین موقعیت خود بود ناسیونال سوسیالیستها از خود نمودی نداشتند. ثالثاً زمامداری ناسیونال سوسیالیستها تاده سال پس از اینکه آلمان حقوق از دست رفته خود را به موجب پیمان لوکارنو و داخل شدن در جامعه ملل بدست آورد به تعویق افتاد . بالاخره، اراضی اشغالی در سال ۱۹۳۰ کاملاً تخلیه گردید . پرداخت غرامات در سال ۱۹۳۱ کاملاً پایان یافت و حق مساوات آلمان با سایر کشورها از جهت تسلیحات در سال ۱۹۳۲ کاملاً برسمیت شناخته شد. تقریباً باید گفت ناسیونال سوسیالیستها با اینکه برای بدست گرفتن زمام امور در طول چندین سال با بکار بردن تاکتیکهای پریپیچ و خم خود و ترورهای سیاسی در کشمکش بودند معیناً در لحظه‌های موفق شدند که آلمان مشغول باز کردن آخرین بندهای اسارت آمیز بود . بدین ترتیب دیده میشود عهدنامه ورسای در واقع علت ثانوی پیروزی ناسیونال سوسیالیستها بود نه علت اصلی آن . عهدنامه مزبور به ناسیونال سوسیالیستها موقعیتی داد که بتوانند خود را میهن پرست دو آتشه قلمداد کنند و هر کابینه‌ای را هم که برای رفع مصائب آلمان میخواست با دول غربی رویه

مسئله امت آمیزی در پیش گیرد آنرا محکوم بخیانت کنند. ناسیونال سوسیالیستها مخصوصا با پرداخت غرامات مخالف بودند مع هذا در این مورد هم با اینکه یکی از نخست وزیران در سال ۱۹۳۲ اعلام کرد که آلمان هیچوقت غرامات را مجددا نعهد نخواهد کرد و با وجود ایستادگی شدید او بالاخره نتوانست کابینه خود را از سقوط نجات دهد.

از علل عمده این اوضاع درهم و برهم بسط کمونیسم در آلمان بود. با اینکه پیشرفت آنها زیاد محسوس نبود مع هذا افراطیون چپ توانسته بودند فاصله خود را با افراطیون راست حفظ کنند. نمایندگان

۴ - بسط کمونیسم

آنها در رایشتاگ از ۷۷ نماینده در انتخابات سال ۱۹۳۰ به ۸۹ نفر در انتخابات ۱۹۳۲ رسید و در انتخابات دیگر همان سال وقتی که ناسیونال - سوسیالیستها شکست خوردند کمونیستها ۱۰۰ کرسی بدست آوردند. موفقیت کمونیستها بحساب سوسیال دموکراتها تمام شد. زیرا وقتی اصولا مسلک افراطی در هر کشوری مورد توجه باشد مساعی احزاب میانه رو بی نتیجه است. تصور این که از دید قدرت کمونیست نشانه پیشرفت آلمان در راه بلشویسم بود دلیلی نداشت. خیلی ها بودند - که از حزب کمونیست بواسطه برتری آن بسایر احزاب سیاسی طرفداری میکردند. علت آنهم مقاومت شدیدی بود که کمونیستها در مقابل ناسیونال سوسیالیستها از خود نشان میدادند. وقتی دیده شد آلمانها بلشویسم را در روزهای بحران یعنی وقتی که ما شین عظیم جنگی آنها درهم شکسته شد و فرمانروایان موروثی آن با بفرار گذاشتند قبول نکردند دیگر چطور ممکن بود به

بلشویسم، در زمانی که انقلاب روسیه از گسترش سایه خود بر سر کارگران سایر کشورها صرف نظر کرده بود تسلیم شوند. باینحال ترس از ظهور يك انقلاب کمونیستی، آنوی بزرگی بدست ناسیونال - سوسیالیستها داد بدین مضمون که «اگر حزب ناسیونال سوسیالیست از بین برود ده میلیون کمونیست دیگر در آلمان بوجود خواهد آمد.» ناسیونال سوسیالیستها توانستند با دادن این شعار منابع بزرگی را در اختیار خود بگیرد زیرا بدون آنها ادامه مبارزه پرخرج آنها ممکن نبود. صاحبان صنایع سنگین مبالغ زیادی باین نهضت که ظاهراً بنام حزب کارگران نامیده میشد و دارای يك پرگرام سوسیالیستی بود کمک کردند. از طرف دیگر وسائل تبلیغاتی زیادی از قبیل سینما و مطبوعات که متعلق بدست راستی های افراطی بود در اختیار آنها گذاشته شد. ناسیونال سوسیالیستها حتی پس از بدست گرفتن زمام امور سعی کردند از ترس عمومی مردم از کمونیسم حداکثر استفاده را کرده خود را در مقابل انقلاب جهانی سدی معرفی کنند. خصومت علنی آنها، باروسیه که در مطبوعات و سخن پراکنی های شدید الملحن آنها وجود داشت دشمن دیرینه بین دو نژاد تونیک و اسلاونیک را ظاهر میساخت منتهی در این زمان باین خصومت ها بدست آوردن منابع طبیعی او کر این نیز اضانه شده بود و يك ماسک تضاد ایدالژی نیز بهم زده بود. انعقاد پیمان انتی کمینترن (انتمی کمونیست) در سال ۱۹۳۶ بین آلمان و ژاپن که بعداً ایتالیا و سایر کشورها بآن ملحق شدند بمنظور تقویت موقعیت کشورهای توتالیتتر چه در داخل و چه در خارج بود. در این باره از طرفداری کسانی که از

مسلك كمونيستی كينه بدل داشتند استفاده و وضع طوری شده بود كه برای مردم انتخاب یکی از دو عقیده افراطی اجباری گردید . بدون شك این موضوع عده زیادی از مردم بی طرف چه در داخل و چه در خارج از آلمان را باین عقیده معتقد كرد كه ناسیونال سوسیالیسم آلمان را نجات داده و برای رهایی اروپا نیز بجنك خود ادامه خواهد داد . معتقد كردن مردم باین فكر كه فقط ناسیونال سوسیالیستها هستند كه راه را بردشمن سد کرده اند از علل اصلی طولانی شدن حكومت دیکتاتوری آنها بود .

۴- ناراحتی های اقتصادی عوامل دیگری بودند كه بموفقیت ناسیونال - سوسیالیستها كمك كردند زیرا این نهضت تمام

صورت های آلمان پس از جنك را در خود منعكس ساخت . آنها با مهارت خاصی از عوامل مختلفه ناراحتی هایی كه در كانون نارضایتی ها ذوبان داشت استفاده كردند . احساسات ضد سر مایه داری طبقات متوسط پائین را كه از دهقانان و كسبه جزء تشكیل می یافت با وعده و وعید های بزرگ و پوچ بطرف خود جلب كردند . كشاورزی آلمان بواسطه تنزل قوه خرید مردم شهری دارای وضع بدی بود . كشاورزان در طول سالهای ترقی قیمتها بیش از حد معمول زیر بار قرض رفتند . ناسیونال سوسیالیستها بطبقه مذکور قول دادند رواج پول ملی برای آنها كمك بزرگی خواهد بود و رضایت كسبه جزء را هم كه از رقابت تجار سر مایه دار در زحمت بودند با اختصاص دادن یکی از مواد بیست و پنج گانه برنامه خود مبنی بر اینکه تجار تخرانه های بزرگ « فورا اشتراکی » خواهند شد تامین كردند .

ناسیونال سوسیالیستها هم چنین کسانی را كه بواسطه تورم پولی

پولی ورشکست و بر اثر از قیمت افتادن مارک عایداتشان از بین رفته بود بطرف خود سوق دادند. از همه بالاتر، آنها، لشگرهای عظیم بیکاران را که در سال ۱۹۳۰ دو برابر و در اواخر همان سال به پنج میلیون نفر رسیده بود بدور خود گرد آوردند. این کثرت بیکاری که بر اثر (کولاک اقتصادی) که هم اکنون دنیا را در جریان مخرب خود قرار داده بود از حیث تعیین اوضاع آینده از عوامل قطعی محسوب میشود. با در نظر گرفتن جریانات مزبور اتفاقی نیست وقتی دیده میشود حزب ناسیونال سوسیالیست در همان سال های ابتدائی برای اولین بار اکثریت قابل ملاحظه ای را بدست آورد. اگر بخاطر آوریم زمانی که بحران اقتصادی در کشور های متحده امریکا هیچانات سیاسی عظیمی را برپا کرد و در سیاست مالی و پولی بریتانیای کبیر هم چنین انعکاس عمیقی از خود بجای گذاشت جای تعجب نیست وقتی دیده شود که بحران مزبور ستونهای رژیم حکومت موجود متنازل آلمان را هم بطوری بلرز در آورد که کاخ قدرت حکومت را با خاک یکسان نمود. احزاب قدیم مجبور شدند در مقابل حملات سخت نهضت جوان و جدید که ادعای دوی هر مرض اقتصادی را داشت تسلیم شوند. شانس ناسیونال سوسیالیست ها در این بود که وقتی زمام امور را در دست گرفتند اوضاع اقتصادی عالم رو به بودی میرفت و اگر چند ماهی بر سر کار آمدن آنها بتاخیر می افتاد شانس از دست رفتن طرفداران آنها که در انتخابات سال ۱۹۳۲ بخوبی آشکار شد خیلی بیشتر میگردد. ناسیونال سوسیالیستها صرف نظر از این برنامه حق بجانب اقتصادی دارای یک سیاست ضدیهود نیز بودند.

۴- عوامل دیگر

سیاست مزبور یعنی « همان میزان اله‌وای اخلاقی يك ملت »، آ‌نهایی را که یهودیان هم شهری خود را مقصر تمام تیره‌روزی های آلمان میدانستند، جلب کرد. ناسیونال سوسیالیستها بعلاوه برای تمایلات نظامی جوانان (که مدتی بود از خدمت نظام ملی معاف بودند) با تاسیس قوای مسلح، از خود آ‌نها میدان عمل باز کردند. ارتش مزبور مانند نگهبانان خانواده های بزرگ انگلیسی قرن پانزدهم لباس مخصوص حزب را که علامت فرمانبرداری آ‌نها بود بر تن داشتند. در واقع دولتی در دولت درست کرده بودند کابینه‌ها یکی پس از دیگری بواسطه تجویز توسعه قوای مسلح خصوصی استعفا دادند تا آنجا که مانند ایتالیا چاره منحصر بفرد تسلیم و یا جنک داخلی بود. در اینجا هم باید در نظر داشت آلمانها در سراسر تاریخ خود همیشه میل داشته‌اند خود را تابع قدرت شخص قرار دهند. این موضوع بدون شك مربوط به سنن نظامی آ‌نها است. از طرفی رژیم مشروطیت عمرش کوتاهتر از آن بود که بتواند در بین مردم ریشه بگیرد. تعدد احزاب هم در رایشاک بن‌بستهای پارلمانی بوجود آورد و سیستم حکومت رضا و رغبت را بی اعتبار نمود. دلیل مسئله فوق انتخابات سال ۱۹۳۰ میباشد که در آن بیشتر از بیست و چهار حزب نامزد نمایندگی بودند. موفقیت ناسیونال سوسیالیستها از طرف دیگر معلول تاکتیک تروریسم آ‌نها بود که برای تسکین و خاموش کردن مخالفین سیاسی خود بکار میبردند. آ‌نها در این مورد حتی از کشت و کشتار هم ابا و امتناعی نداشتند. جنایات آ‌نها عموماً بدون مجازات می ماند و ناتوانی مقامات دولتی برای تسکین

افراط کاربهای آنها به مرتکبین حس مصونیتی بخشید که در عین حال عدم رعایت قوانین و انتمظامات رانشویش و آن‌ها را جسورتر میکرد. در همان موقع ناسیونال سوسیالیست‌ها برای جلب افکار عمومی به تبلیغات پردامنه‌ای مبادرت ورزیدند. نوع تبلیغات آن‌ها طوری بود که ابدا بقوای عاقله مردم مراجعه نمی‌کردند بلکه احساسات، تلقینات و جهل مردم را مورد حمله قرار داده و این عامل هم بنوبه خود بایک حس ظاهر نمائی که مخصوص خود ناسیونال سوسیالیست‌ها بود و اثر مدهوش‌کنندای در شنوندگان داشت توأم میگردد. تعریف هیتلر در کتاب نبرد من از تبلیغات جنگی دشمن انعکاس عمیق اعمال وی می‌باشد. «بیانات گستاخانه آنها اول دیوانه‌وار بنظر میرسید، بعداً ناگوار یعنی یک درجه پائین‌تر و بالاخره باور کردنی میشد.» رویه تبلیغات ناسیونال سوسیالیست‌ها از طرف رهبر آنها بطور مبسوطی تشریح شده بود. (تبلیغات هر نوعی باشد، بابد سطح معنوی خود را با کمترین فهم مطابقت دهد، هر چقدر این تبلیغات در مردم موثر باشد موفقیت آن حتمی‌تر است باید قوای تبلیغاتی را در چند نقطه متمرکز و مدام آنها را بشکل بیان صریح و قاطعی تکرار کرد.) نمونه برجسته تبلیغات مزبور در دولت همسایه بخوبی دیده میشد و معلوم میگردد. بچه نحو این کشور از سنن دموکراتیک خود قطع رابطه کرده‌است. با سهولتی که انقلاب فاشیستی در ایتالیا بموفقیت انجامید در خیلی از محافل این عقیده پیدا شد ممکن است بدنبال پیروزی ناسیونال سوسیالیسم تضاد خونینی بوجود آید. بالاخره نداشتن هدف مشترک در صف مخالفین ناسیونال سوسیالیست‌ها را در پاك کردن راه خود

از وجود اینها مانند بر گهای پائیزی که در مقابل باد قرار گیرند توانائی بخشید . کمونیستها تصور میکردند میتوانند راه پیروزمندان ناسیونال سوسیالیسم را بنفع خود بحساب بیاورند زیرا خیال میکردند بهم خوردن تشکیلات سیاسی موجوده راه را برای زمامداری آنها هموار خواهد کرد . سوسیال دموکراتها و سایر احزاب تقریباً بدون کوچکترین مقاومتی تسلیم شدند . بر روی قطعات بی روح و بی رمق جمهوری ویمار فرقه جدید بانیروی سبغانه و بی پروای خود بر اهنمائی ارتش صنفی وارد قلمرو آلمان رایخ سوم گردید .

عکس العمل در آلمان
 يك جنك طولانی معمولاً با بقای اصول لیبرالیسم و انتر ناسیونالیسم مبیانت دارد .

تمرکز تمام اختیارات در دست دولت برای ادامه جنك با آزادیهای شخصی درست در نمی آید . اختلاف شدیدی که از این تضاد ناشی میشود محیط حسن نیت بین المللی را مسموم میکند . جنگهای ۱۸-۱۹۱۴ از این حیث اثراتی شبیه باثرات جنگهای ناپلئون در يك قرن قبل داشت . در آن موقع هم ارتجاع سایه مخرب ، خود را بر سر قسمت اعظم اروپا گستراند و احساسات ملی در هر جا شدت یافت . برای مدتی اوضاع طوری بنظر میرسید که ممکن است تاریخ (دیگر تکرار) نشود .

در طول بیش از ده سال يك آلمان آزاد ، از افراط کاریهای سیاسی يك ناسیونالیسم منحرف پرهیز کرد ولی سر نوشت آن در این بود که مرض مزبور را با علائم مهلکش مورد آزمایش قرار دهد .

در آلمان جدید (رایخ سوم) قوای لیبرالیسم مدفون گردید و ناسیونالیسم در افراطی ترین وجوه ممکنه بروز کرد. توتالیتریزم و برتری نژادی بعنوان دو ستون سیاسی رژیم ناسیونال سوسیالیست تلقی گردیدند.

ما اول بچگونگی محولیرالیسم میپردازیم .
دولت ناسیونال سوسیالیست مانند دولت فاشیستی

دولت توتالیتر

و دولت شوروی توتالیتر بود . نوع حکومت مزبور نمونه تازمای در تاریخ است . دولت توتالیتر و دولت دموکراتیک باهم فرق دارند زیرا دولت اولی وجود تمام احزاب سیاسی را جز حزبی که طرفدار دولت است منع میکنند. از اعلامیه های اولیه هیتلر یکی این بود « تنها در آلمان یک حزب هست و آن حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمانی است . » نفوذ چنین حزبی در هر شأنی از شئون زندگی خواه سیاسی ، اقتصادی و یافرهنگی وجود داشت . رایخ سوم هر گونه انتقادی را در باره امور خواه از طرف روزنامه جات و خواه از طرف اجتماعات قدغن کرد . آزادی مطبوعات ، رادیو ، دانشگاهها و مدارس ، تأثر و سینما را حذف و با شدت تمام هر نوع اظهار عقیده و هر شکل فعالیت اقتصادی و اجتماعی را تحت نظر قرار داد . حقوق فردی و یا مصونیت شخصی را از بین برد و ممکن بود هر کس را بدون محاکمه بازداشت و یا زندانی نمود . با فعالیت اتحادیه های کارگری مستقل مخالفت کردند . زمام امور کشور بدست یکسفر دیکتاتور که اعلامیه وی حکم قانون را داشت افتاد .

قوه مقننه (رایشتاک) فقط از نمایندگان یک حزب بود و جلسات آن خیلی بندرت تشکیل میشد و در صورت تشکیل هم انتقاد و یا شور در بین نبود بلکه فقط برای استماع بنطق پیشوا بود. پس از پایان نطق نمایندگان متفرق میشدند باین جهت است با وجود مراجعات مکرر بافکار عمومی که اسما مردم آلمان را دعوت کردند تا برای خود حکومت زمامداران فعلی را تائید کنند چون ناسیونال سوسیالیستها دارای آن رژیم نبودند که مورد رضایت عمومی باشد درخور تائید ملت آلمان قرار نگرفتند. حکومت آنها حکومت زور بود. برای ارباب مردم (بازداشتگاههای) درست شد کد در آنها زندانیان را بدون کوچکترین تشریفات قانونی برای مدت غیر معلوم که آنهم باختیار زندانبانان بود بازداشت میکردند. رفتار ظالمانه ای که در بازداشتگاههای مزبور ناسیونال سوسیالیستها کردند ضرب المثل ظلم و شقاوت گردید.

یکی از نویسندگان آلمان لئون فوخت وانگر Leonfeuchtwanjer سال ۱۹۳۳ مینویسد ((چنان نوحشی که فعلا در آلمان حکم فرماست از جنگهای سی ساله تا بحال کسی بخاطر ندارد)) در جای دیگر همین نویسنده اظهار عقیده میکند ناسیونال سوسیالیستها «دامن نمونه‌های دنیای متمدن را لکه‌دار کرده اند.» جنایت آنها معمولا مخفیانه انجام میگرفت ولی قتل عام هیتلر از مخالفین داخلی دسته خود طوری بود که نمیشد از افکار عمومی آنرا پنهان کرد.

در سال ۱۹۳۴ رسماً اعتراف شد هفتاد و هفت نفر از نمایندگان

جناح چپ حزب را اعدام کرده اند . تعداد حقیقی رقم مزبور البته بیش از اینها بوده است . جزء قربانیان یکی از نخست وزیران اسبق بسا خانمش بود که آنها را در منزل بقتل رسانیدند . ناسیونال سوسیالیستها با سلب مصونیت قانونی ، مخالفین خود را با بی رحمانه ترین وضعی محکوم بسکوت میگرداند . با در دست گرفتن تمام انواع وسائل اطلاعات ، افکار ملت آلمان را زیر نظر قرار دادند و با اعمال نظر در سیستم تعلیماتی در روح نسل جوان تعصب نژادی شدید را شعله ور ساختند .

تعصب نژادی

اقتدار انگلستان بیشتر مربوط به نژادهای مختلفی است که تا مین زندگی خود را در سواحل آن تشخیص داده اند . آنها بکشور مزبور استعدادی را برای داشتن يك امپراطوری وسیع داده اند که ناشی از تفاهم احتیاجات و امیال سایر ملل است ، بآن وسعت نظری داده اند که ناشی از اختلاط نظریات مختلف در داخل یکدیگر است و يك روح مدارائی داده اند که ناشی از هم آهنگی عقاید مختلف است . قانون اساسی انگلستان با اجتناب خود از جنبه های افراطی و محترم داشتن عقاید اساسی مردم از طرفی و جنبه نرمش آن از طرف دیگر ، برای قبول احتیاجات متغیر روزمره اجتماع مشخصات اصلی خصائص اخلاقی قوم انگلیسی را تشکیل داده است . خصوصیات مزبور مانند رشته طنابی است که از ایف متعدد و مختلفی بافته شده باشند . فلسفه ناسیونال سوسیالیسم اگر بآن نهضتی اطلاق شود که دارای متفکرین بزرگی نبوده اند و

ار افکار نیم پخته ای که در توده های مردم نابالغی موثر شود تشکیل شده باشد بر اساسی استوار است که با سنت انگلیس مبیعت تام دارد. فلسفه مزبور خلوص نژادی را بعنوان مقیاس اصلی ملیت دانسته و مدعی است که این خلوص فقط بملت آلمان اختصاص دارد زیرا آنها از نژاد آریا هستند. ولی اگر کسانی باشند در خاک آلمان نشو و نمایافته و بزبان آلمانی تکلم کنند، در مدارس آلمانی تحصیل کرده و نسبت بزندگی دارای همان عقایدی باشند که آلمانها دارند و خلاصه اگر موقعی هم میهن آبا و اجدادی آنها بجانبازی آنها محتاج باشد از جنگیدن و حتی کشته شدن هم مصایقه نداشته باشند به صرف اینکه در شرائینشان خون غیر آریائی جاری باشد آنها را محکوم به غیر آلمانی و در نتیجه از داشتن حقوق مدنی محروم میکنند. سفسطه تعصب نژادی مزبور از اختلاف دو مسئله ملیت و نژادناشی میشود. ملیت شامل حقوق مدنی و راه و رسم معینی در زندگانی است در صورتیکه نژاد پایه جسمانی انواع بشری و از عوامل متشکله صورسیاسی است. در اینصورت جای تعجب نیست اگر تعصب نژادی که بابرادری بشری مغایرت داشته و بین افراد بشر فاصله های عمیق و غیر قابل اتصالی درست کرده مورد اعتراض عمومی واقع شود. این موضوع حتی در خود آلمان هم با یک نوع عصبانیت شدید مواجه شد. کشیش های کاتولیک متفقاً اعلامیه ای صادر کردند حاکی از اینکه اگر بخواهیم تابعیت یک ملت را فقط از لحاظ نژادی و خونی تعریف کنیم ((بی عدالتی های زیادی را مرتکب خواهیم شد.))

عقیده برتری نژادی نه تنها در باره یهودیان
آزار و شکنجه غیر آریائی‌ها رایج سوم بلکه در باره تمام مسیحیون (غیر
 آریائی) نیز بکار برده شد. یک سلسله اقداماتی بعمل آمد که آنها
 را از حقوق مدنی من جمله حق رای محروم کردند. در
 ادارات عمومی را بروی آنها بستند و مشاغل آزاد مانند وکالت، طبابت
 معلمی و خدمات آزاد را برای آنها ممنوع نمودند. فعالیت های
 اقتصادی آنها را فلج کردند. غیر آریائیها را از حیات ادبی اجتماعی
 بیرون نمودند و باغارت دارائی و چپاول وسائل معیشتی، آنها را نفی
 بلد کردند. رئیس کمیسیون پناهندگان در سال ۱۹۳۵ گزارش داد
 « بیش از نیم میلیون نفر را که علیه آنان هیچ نوع اتهامی جز نبودن
 آنچه را که ناسیونال سوسیالیسته‌ها نوردیک میدانند وجود ندارد کشتند.
 از طرف دیگر یهودیان در طول تاریخ اسفناک ولی باشهامت خود برای
 مقاصد سیاسی و پارتیزانی همیشه جلودار بوده‌اند. ناسیونال سوسیالیسته‌ها
 بآنها رسوا ترین و مفتضحترین جرائم را نسبت میدادند. آنها حقایقی
 از فرمانبرداری مستمر یهودیان آلمان را ندیده گرفتند. مثلاً در زمان
 امپراطوری وقتی یهودیان بوحدت آلمان کمک کردند و آن را تقویت
 نمودند، در جنگ ۱۸-۱۹۱۴ تعداد جوانان یهود که جان شیرین خود
 را برای میهن بزرگ از کف دادند مانند هر جامعه مذهبی دیگر خیلی
 زیاد بود؛ دانشمندان و سیاستمداران یهود آلمان را برای ادامه جنگ
 بوجه احسن کمک کردند و در زمان جمهوری که رهبران یهود
 آلمان را از تلخ ترین اثرات شکست نجات دادند.

با وجود حقایق مذکور در فوق اینطور مفید دانستند که مسئولیت بدبختی و تیره روزی مردم آلمان ر در طول سالهای جنگ ۱۸ - ۱۹۱۴ و دهه پس از آن را به یهودیان نسبت دهند. گرچه عده آنها از يك صدم تمام جمعیت کمتر بود مع هذا آنها را مسئول دگر گونیهای زندگی مردم آلمان که مجبور به تحمل بودند میدانستند. آنها را مانند قرون وسطی که قتل عام و ازدولتهای آلمانی بعنوان عامل نشر مرگ سیاه بیرون میگرداند اکنون هم آنها را بدلیل اینکه سبب اصلی خفت و سرشکستگی آلمان بوده اند از زندگانی اقتصادی و ادبی آلمان اخراج و برای آنها تحقیراتی فراهم نمودند. این نفرت تاجائی ادامه یافت که حتی اسامی مقتولین جنگی یهود را حق نداشتند بر لوحه های یادگاری جنگ حك کنند.

عملیات افراطی ضد یهود در تمام دنیا هتك مدنیت تلقی شد. ما اگر می بینیم وجدان بشری از بر دشت يك ملت متمدن بتوحش جریحه دار گردیده بعلمت این است که اقدام عمومی آلمانها در تارومار کردن يك جامعه مطیع قانون که تنها تقصیر آنها نژاد بوده است به اساس نظم اخلاقی و امنیت عمومی لطمه زده است. هر جقدر در برابر تدارك و تهیه وسائل ارتکاب بی عدالتی ها خونسرد با یم این خود امنیت ما است که آنرا بمخاطرها نداخته ایم.

آزار و شکنجه مذهب آزار و شکنجه خود آزار و شکنجه بیارمی
 آردزیرا وقتی شکافی در خط دفاعی تعادل قوای
 روحی بشری پیدا شد موجی از نمایلات زشت انسانی بوجود میآید

که با شدت زیادی لبریز میشود. زجر و شکنجه یهود و مسیحیون (غیر آریائی) بعلت تعصب نژادی تنها قدمی بود بسوی زجر و شکنجه کاتولیک های رمن و پرتستانها. دو فرقه مذهبسی برای قبول عقیده دولت ناسیونال سوسیالیستی مناسب بنظر نمیرسیدند. ثنوریهای نژادی و تعلیماتی ناسیونال سوسیالیسم با تعلیمات کاتولیکی کلیسای رمن غیر قابل آشتی بودند. همان از ابتدا یعنی در سال ۱۹۳۱ اسقف های آلمانی ناسیونال سوسیالیسم را محکوم کردند باینکه «یکنفر مسیحی کاتولیک نمی تواند عضو حزب ناسیونال سوسیالیست باشد زیرا مرام مزبور از آن نظریات سیاسی و فرهنگی طرفداری میکند که بامذهب کاتولیک تضاد دارد. باین فتوی حکم دیگری نیز اضافه شد: که آنچه را که ناسیونال سوسیالیست مسیحیت می نماید «مسیحیت مسیح نیست. « حملات ناسیونال سوسیالیستها به کلیسا و بازداشت کشیشان کاتولیک پاپ را وادار کرد رسماً اعلام نماید باینکه در آلمان نسبت بائین کاتولیک زجر و شکنجه اعمال میشود. کلیسای پرتستان هم خود را در معرض تضاد با آئین کفر ناسیونال سوسیالیسم که مسیحیت را یک «ایدالژی بیگانه» میدانست میدید. کشیشان او انگلیک ها که آئین مسیح باستانی را در مقابل نژادپرستی جدید حفظ میکردند اعلام داشتند آنها «بخاطر حفظ انجیل در مقابل مذهب کفر جدید، ایستاده اند (۱) آنها می گفتند هسته اصلی ناسیونال سوسیالیسم چون از «نظریه نژادی و ملی زندگانی» قوت گرفته «خطر مهلکی» بشمار میرود، روحانیون پرتستان را ببازداشتگاهها فرستادند ولی

۱- یکی از بیانیتهای نهضت اعترافات ناسیونال سوسیالیسم را محکوم بطرفداری از کفر و پرستش واقعی هیتلر کرد.

(مولف)

روح متعصب کشیشان که برخلاف تسلیم موهن سیاستمداران در برابر ناسیونال سوسیالیستها از خود ایستادگی قابل تحسینی نشان دادند غیر قابل شکست باقی ماند. بدین ترتیب ناسیونال سوسیالیسم خود را در معرض مخالفت با سه مذهب بزرگ دنیای غرب می دید. سه مذهب مذکور ناسیونال سوسیالیسم را به نژاد پرستی تکفیر و به آن نسبت انکار خدا پرستی دادند.

سیاست خارجی طرق موفقیت آمیزی را که ناسیونال سوسیالیستها برای تسلط خود در مسائل داخلی بکار بردند توانستند در سیاست خارجی هم با همان موفقیت تعقیب کنند. اساس طرق مذکور مخالفت با هر گونه سیاست مسالمت آمیز و اتکاء بر زور بود. رژیم جدید ترجیح میداد بگیرد تا باو بدهند، عهدنامه‌ها را یکطرفه لغو کند تا اینکه برای تغییر آنها بمذاکرات دوستانه بپردازد، اقدامات خود را بدون هیچگونه اطلاعی غفلتاً بر دنیا وارد آورد و بالاخره اعصاب اروپارا تا آخرین حد مقاومت با ایجاد محیط عصبانیت تحریک نماید. همانطور که ناسیونال سوسیالیستها در داخله توانستند از تشمت و نفاق جبهه مخالف استفاده کنند در خارجه هم مخالفت‌های داخلی این دول را بزای رسیدن به هدف خود مغفتم شمردند. در انبوه اختلافات و سیاست‌های متزلزل کشورهای دموکراتیک توانستند خیلی سریع بهترین رفیق خود را بیابند، برای اختفاء نقشه‌های خود می گفتند قصد تجاوز بخاک دیگران را ندارند ولی منظور آنها از پنهان داشتن مقاصد خود این بود که در تهیه تدارکات وسیع برای

جنگ دچار اختلال نشوند. اگر بار دیگر آلمان مسلح برقرار اروپا مانند غولی مستولی میکشت ترمیم ویرانه‌هایی که از خود بجای میکذاشت آنقدرها که بعدم موفقیت سایر دول اروپائی در موقعی که به آسانی می‌توانستند از استیلای مزبور جلوگیری کنند بستگی داشت به توانائی واقعی این قاره مربوط نبود نکته مهم این بود که امتیازات مکرر در مکرری که برای رژیم زور قائل شدند رایج سوم را تشویق کرد هر یک از امتیازات را یکی پس از دیگری جاپای تقاضای جدیدی بنماید.

بایک سلسله اقدامات سریع و پشت سر هم به **عقب‌نشینی از ورسای** تمام دنیا اعلام گردید آلمان تعهدات خود را طبق عهدنامه ورسای لغو و جداً تصمیم دارد معاهدات ارضی را که از طرف حریفان فاتحش بر او تحمیل گشته پاره کند. کشورهای امضاء کننده دیگر بعقب‌نشینی تاریخی خود از عهد نامه ورسای شروع کردند و جز اعتراضات پوچ و بی‌ثمر عمل دیگری در مقابل آنها بعمل نیامد. اولین قدم در اکتبر سال ۱۹۳۳ از طرف آلمان برداشته شد، در این سال برای تحصیل آزادی عملی بیشتر و رفع محدودیتهای عهدنامه ورسای که بردست وپای آن گذاشته شده بود از جامعه ملل استعفا داد. در مارس سال ۱۹۳۵ اعلامیه منتشر شد که نظام وظیفه را مجدداً برقرار کردند. «حکومت آلمان در مقابل ملت آلمان و در مقابل تمام دنیا باز هم اطمینان میدهد باینکه قصد تجدید تسلیحات را بمنظور جنگ ندارد و برعکس فقط مقصودش دفاع و نگاهداری صلح

است. « ارزش این قول در طول چند سال دیگر وقتی که منظور «فقط دفاع» برای از بین بردن استقلال سه دولت همسایه بکار رفت دانسته شد. فرانسه، بریتانیای کبیر و ایتالیا باین عمل اعتراض کردند که در بین اعتراضات مزبور مفاد اعتراض دولت اخیر الذکر مبنی بر این بود که «نمی‌تواند بسادگی اوضاعی را که بر اثر تصمیم یک طرفه پیش آمده و تعهداتی را که جنبه بین‌المللی دارند ساقط می‌کند قبول نماید.» در عرض مدت مختصری دیواریهای نخست‌وزیری آلمان باینچنین یاداشتهای اعتراض آمیزی کاغذمالی شد. اعتراضات فوق جز اینکه عدم ایافت یادداشت دهندگان را بیشتر برساند نتیجه دیگری نداشت.

یکسال بعد (۱۹۳۶) آلمان گرفتاری فرانسه و بریتانیای کبیر را با ایتالیا در مسئله حبشه غنیمت شمرده به بهانه اینکه عهدنامه کمک متقابل فرانسه و شوروی ناقض عهدنامه لوکارنواست تعهدات خود را بر طبق عهدنامه دومی لغو و ارتش خود را در اراضی آلمانی دست‌چپ رودخانه رن مستقر ساخت. اشغال نظامی منطقه غیر نظامی رن اعتراضات تازه‌تری ببار آورد ولی فرصت ایستادگی موثر در مقابل تمایلات علنی سیاست آلمان مخصوصاً وقتی که رژیم ناسیونال سوسیالیست هنوز ضعیف بود از دست رفت

تجدید سیاست مادیدیم تا چه حد رفتار مسالمت آمیز کابینه‌های

موازنه قوا متوالی جمهوری ویمار که سیاست همکاری با

دول غربی را در پیش گرفتند در تحصیل یک سلسله امتیازات که از

طرف سایر امضا کنندگان عهدنامه ورسای اعطا شد مضمون واقع گردید. خیلی از مسائلی که از جنگ ۱۸-۱۹۱۴ بقی ماند. بودند بر اساس موافقت دسته جمعی در شرف حل و تصفیه بودند. عقیده تاسیس کشورهای متحده اروپا که از طرف یکی از دوران دیش ترین سیاستمداران اروپائی مطرح شد و بنظر میرسید صورت حقیقت بخود میگردد مورد توجه محترمانه تمام حکومتهای اروپائی واقع گردید. این امیدواریها وقتی بیاس تبدیل شد که فرمانروایان جدید آلمان زمام امور را در دست گرفتند و یادداشهای گوش خراش سیاست زور آلمان برای مرتبه دیگر در نخست وزیریهای قاره اروپا بصدا درآمد. همکاری بارژی می که با هر نوع سیاست مسالمت آمیز و با هر نوع افشای مقاصد نهائی خود مخالف بود و اینکه با سرعت هر چه تمامتر بطرف تسلیحات پیش میرفت میسر نبود. وضع تازه و تهدید آمیزی درست شد که نتیجه تاسف آور و غیر قابل اجتناب آن برگشت به سیستم و رشکسته موازنه قوی بود. فرانسه برای مواجهه با خطر آلمان در پی یافتن رفیق بود. روسیه هم که از طرف ناسیونال سوسیالیستها بواسطه حملات شدید مطبوعاتی و نطقهای رهبران حزب تنها ماند برای بیرون آمدن از این تنهایی با فرانسه همدرد شد. دو کشور مزبور در ماه مه سال ۱۹۳۵ عهد نامه کمک متقابل ای با هم امضا کردند «در هر حادثه ای که اتحاد شوروی سوسیالیستی روسیه یا فرانسه در معرض تهاجم ناگهانی بعضی کشورهای اروپائی قرار گیرند، فرانسه و اتحاد شوروی سوسیالیستی روسیه فوراً یکدیگر را کمک و پشتیبانی نمایند.» این عهد نامه اتحاد سابق را که بین

دولت وجود داشت از نو زنده کرد و شکایت آلمان را از حلقه محاصره دوباره بلند نمود. در این زمان قیافه سیاسی اروپا بیش از پیش شکل قدیمی خود را میگرفت. يك عهدنامه كمك متقابله ديگر در همان سال بين روسيه و چك اسلواکی بسته شد که هر دو طرف را متعهد میکرد در موقع تهاجم ناگهانی بكمك طرف ديگر بيايند مشروط بر اينکه دولت مورد تهاجم از پشتمانی فرانسه بهره مند باشد:

ژستهای خلع سلاح آلمان در پی این بود بازستهای خلع سلاح نسبت به بریتانیای کبیر و لهستان بگوشه نشینی مخاطره آمیز خود که مولود سیاست خصمانه وی بود خاتمه دهد. باین منظور در سال ۱۹۳۵ با بریتانیای کبیر يك عهدنامه کشتی رانی منعقد کرد. آلمان بر طبق عهدنامه مزبور متعهد شد تعداد کشتیهای خود را از ۳۵ درصد کشتی های انگلیسی بیشتر نکند و مقصود این بود ترس بریتانیای کبیر را از اینکه آلمان ممکن است يك نسل ديگر خود را صرف تسلیحات نیروی دریائی نماید از بین برد. بدین ترتیب امید میرفت دولت دریائی دست دولت زمینی را در اروپا آزاد بگذارد. آلمان با همسایه لهستانی خود عهدنامه ای بست (۱۹۳۴) که طرفین متعاهدین برای ده سال متعهد شدند «در هیچ حالتی برای حل مسائل مورد اختلاف بزور متوسل نشوند» ضمناً آلمان تعهد کرد برای مدت ده سال با توسل بزور در صدد تغییر مرزهای شرقی خود بر نیاید. مرزهای مزبور شامل «دالان لهستان» بود که آلمان از آن دل پری داشت. در سال ۱۹۳۶ با ژاپن عهد نامه

انتمی کمینترن منعقد کرد که هدفش روسیه بود ولی مهمتر از تمام این تحولات در سیاست خارجی نزدیکی با ایتالیا است. گرچه هر دو کشور توتالتیر و دارای مسلکهای مشابهی بودند و بقول موسولینی « با هر نوع عقاید دیگر تمدن معاصر مخالفت داشتند » ولی بواسطه اختلاف عقیده در مورد سرنوشت اتریش این دو مسلک با هم اختلاف نظریه پیدا کردند. ایتالیا از استقلال اتریش طرفداری میکرد. وقتی کشور مزبور مخالفت دول دموکراتیک را در موضوع حبشه مشاهده کرد خود را باغوش آلمان انداخت. آلمان هم از این فرصت استقبال کرده در پی یافتن متفق و ایجاد اختلاف بین امضا کنندگان عهد نامه ورسای برآمد. موسولینی در سال ۱۹۳۶ « محور روم-برلین » را اعلام کرد.

هدفهای آلمان پیشوای آلمان برای تکمیل موفقیت های سیاسی خود اقبال خوب خود را که اغلب

در انتظار يك نفر حادثه جوی سیاسی در مراحل اولیه زندگانش پیش می آید مورد آزمایش قرار داد. کاخ اقتدار جامعه ملل بواسطه ناتوانیش در حل مسئله حبشه از هم فرو ریخت. این واقعه پراهمیت نقطه تحولی را در تاریخ اروپا اعلام کرد. دستگاه امنیت دسته جمعی با قیافه گیرایش قطعه قطعه شد. طرفداران اصلی دستگاه مزبور بالاخره نتوانستند بفهمند « صلح غیر قابل تقسیم » و تجاوز تجاوز بار می آورد. از این پس آلمان که دیگر در مقابل اروپای متحد قرار نکرفته بود توانست برنامه وسیع خود را برای تفوق سیاسی و

اقتصادی در اروپای مرکزی و اروپای جنوب شرقی بمنظور نیل به هدف های قدیمی خود یعنی (پیشرفت بسوی مشرق) عملی سازد. سابقه تاریخی که از طرف بیسمارک پایه آن گذاشته شد سر مشق قرار گرفت. او در حالیکه حساب دشمنان خود را یکی پس از دیگری میرسید با کمال زبردستی مقاصد تجاوز کارانه خود را در جبهه های دیگر تکذیب میکرد. در پیروی از همین سیاست قول داده شد استقلال اتریش رعایت، تمامیت چکوسلواکی حفظ و مرزهای فرانسه محترم شمرده شود. سرنوشت اتریش و چکوسلواکی خیلی زود ارزش این وعده و وعیدهای رایج سوم را معلوم کرد. از طرف دیگر استیلای لهستان نشان داد مقاصد جاه طلبانه آلمان خیلی بیشتر از اینهاست که بتصور آید. اولین قربانی تهاجم آلمان جمهوری اتریش بود.

اتریش پس از جنگ ۱۸-۱۹۱۴ از امپراطوری بزرگ خود محروم و بیک جمهوری ۶ میلیون نفری تبدیل شد.

از این شش میلیون نفر هم یک سوم آن در **جمهوری اتریش** وین بود. کارل امپراطور که در سال ۱۹۱۶ پس

از فرانسوا ژرف صاحب تاج و تخت شد در نوامبر ۱۹۱۸ استعفاي خود را از «دخالت در تمام امور مملکت» اعلام کرد. یکی از روزنامه های وین در این باره نوشت «این انتهای جنگی است که اتریش و هنگری آنرا گستاخانه دامن زدند و انتهای سلطنت نظامی گرمی است.» هم چنین انتهای سلطنت نظامی گری در آلمان بود. استقرار رژیم های آزاد در هر دو کشور رشته های قرابت بین آندو را تقویت و

موضوع وحدت آنها را باهم مطرح ساخت . مجلس ملی اتریش در ژانویه سال ۱۹۱۹ تصمیم گرفت اتریش آلمان جزئی از رایش باشد . این خبر از طرف رئیس جمهوری آلمان رایش بعنوان « بیانیه تاریخی » استقبال گردید و علاوه کرد « آنها بما تعلق دارند و ما با آنها » .

دول فاتح شدیداً با وحدت مزبور مخالف بودند زیرا آنها نظرشان ضعف حریف شکست خورده بودنه قوت آن . بدین ترتیب برای مدت بیست سال اتریش کشوری مستقل باقی ماند . جمهوری مذکور در سالهای اولیه گرفتار مسئله تطابق سیستم اقتصادی با وضع تغییر یافته کشور بود . ولی کمکهای مالی جامعه ملل ویرا توانائی بخشید تا اینکه متدرجاً بر اشکالات خود غالب آمد . وقتی ناسیونال سوسیالیستها در آلمان زمام امور را در مقابل امواج بیکاری و فقر اقتصادی در دست گرفتند اوضاع تازه‌ای پیش آمد . پیروزی آنها در اتریش عکس العمل آنی داشت زیرا در این کشور هم اکنون حزب ناسیونال سوسیالیست مشغول فراهم کردن وسائل ترور برای قتل و انفجارات بمبئی بود . دولت برای سرکوبی عناصر مخرب ، حزب را غیر قانونی اعلام کرد خیلی از اعضای آن با آلمان فرار کردند . در اینجا آنها دسته اتریشی ناسیونال سوسیالیست را تشکیل دادند و به اغتشاشات مرزی و ایجاد ناراحتی‌ها در بین مردم پرداختند .

اختلافات داخلی اتریش
آلمان رایش وقتی علناً عناصر ماجراجو را در اتریش بامید واژگون کردن رژیم

جمهوری تحریک میگرد شوق و ذوقی که از طرف سایر احزاب اتریش نسبت باتحاد با آلمان نشان داده شد بکلی خاموش گردید. در اینحال وظیفه حتمی دولت بود تمام عناصر مخالف الحاق با آلمان ارتجاعی را متشکل سازد. به عکس نخست وزیر، دکتر دلفوس تحت نفوذ ایتالیائیها قرار گرفته بود. او قانون اساسی را در سال ۱۹۳۳ تعلیق و بعنوان یک نفر دیکتاتور بدون پارلمان حکومت کرد و مبنای حکومتش اعلامیه های وی بود. دکتر دلفوس اعلام نمود هدفش استقرار یک «دولت صنفی از طریق رژیم مطلقه است» چنین رژیمی از جهات امور حاکمیت و مسائل اقتصادی «بر اساس اصناف» استوار و بر «اصول حرفه ای متشکل بود». سوسیال دموکراتها را که بزرگترین احزاب اتریش بودند و وجود آنها با اصول دولت فاشیستی مبیانت داشت منحل کردند. شهرداری وینه در دست سوسیال دموکرات ها بود زیرا آنها منتخب دو سوم اهالی شهر بودند. دولت برای کوفاه کردن دست آنها از اداره شهر در فوریه سال ۱۹۳۴ شهردار را توقیف و با بی رحمانه ترین وضعی خانه های مسکونی کارگران را که مطابق مدل سوسیالیستی ساخته شده بودند بمباران کرد. عده زیادی از سوسیال دموکراتها را در بازداشتگاهها زندانی و حزب سوسیالیست را منحل نمود. با این جریان سیاست حکومت که مکرر در مکرر بر حفظ استقلال کشور اعلام شده بود طرفداری مهم خود را در بین مردم از دست داد. در ماه ژوئیه ناسیونال سوسیالیستها اتریش ظاهرا بنابه تحریک آلمانها توطئه ای ترتیب دادند که در آن نخست وزیر را مقتول

ولی نتوانستند زمام امور را در دست بگیرند. ایتالیا نیز در این کشمکش که خود را حافظ استقلال اتریش میدانست ارتش خود را در مرز اتریش برای مقابله با خطر احتمالی يك حمله ناگهانی آلمان مجهز کرد. مخالفت کشور اخیر با اتحاد اتریش و آلمان از این جهت بود که نمیخواست اراضی آلمان را تا مرزهای خود در معبر برنر توسعه یافته بیند.

خاتمه استقلال اتریش نخست وزیر جدید د کتر شوشنیک [Schuschnik] همان سیاست سلف خود را در طرفداری از

رژیمی که در بین مردم محبوبیتی نداشت تعقیب و علاوه بر آن از بر گشت سلسله سلطنتی خاندان هایسبورگ هم بعنوان وسیله حفظ موجودیت مستقل اتریش جانبداری میکرد. پس از شکاف بین ایتالیا و متفقین در جنک ۱۸ - ۱۹۱۴، ایتالیا بهای دوستی جدید خود را با آلمان پرداخت و از مخالفت با اتحاد اتریش و آلمان دست برداشت در بین مردم در مورد الحاق و یا عدم آن اختلاف بر روز کرد. عده ای (ناسیونال سوسیالیستها) برای الحاق تلاش میکردند در صورتی که عده دیگر (سوسیالیستها) نسبت بر رفتاری که با آنها شده بود سخت عصبانی باقی ماندند. جمهوری اتریش که دستش از دامن حامیش ایتالیا کوتاه شد و از طرف دول غرب که با صدور اعلامیه های رسمی مبنی بر (علاقه) آنها بحفظ استقلال اتریش خود را راضی کرده بودند بحال خود گذاشته شد، ثابت گردید که بقایش امکان ندارد. همانطور که در مقدمه يك عمل تجاوز کارانه مرسوم است

هیتلر در سال ۱۹۳۶ یکی از قولهای اطمینان بخش غیر مسلح خود را اعلام کرد که آلمان «حق حاکمیت کامل» اتریش را می شناسد و تأیید می نماید تبلیغات؛ نسیونال سوسیالیستها را در اتریش تحریک نخواهد کرد. با وجود تمام این قول و قرارها، فعالیتهای حزبی رو بافزایش گذاشت بطوریکه در بهار سال ۱۹۳۸ اوضاع بمنتهای درجه وخامت رسید:

نخست وزیران آلمان و اتریش در این موقع با هم ملاقات کردند. هیتلر در این دیدار سیاسی مجدداً تعهد خود را در باره عدم دخالت آلمان در امور داخلی اتریش متذکر شد ولی شرط کرد کاندیدای منتخبه او بایستی وزیر کشور شود. کمی بعد کتر شوشنیک اعلام کرد در مورد مسئله استقلال اتریش با راء عمومی مراجعه خواهد نمود. نتیجه عمل وی در نطق خدا حافظیش در دوروز بعد منعکس شد، «امروز دولت آلمان بر رئیس جمهوری اوتیانونومی داد نخست - وزیر باید کسی باشد که از طرف حکومت آلمان تعیین شود و هم چنان اعضای کابینه اتریش نیز بنابه امر حکومت آلمان باید تعیین گردند. در غیر اینصورت ارتش های آلمان بر اتریش حمله خواهند کرد. من در برابر تمام جهانیان اعلام میکنم اخبار منتشره در آلمان مربوط باغتشاش کارگران؛ جریان سیلابهای خون و ایجاد وضعی که اداره آن از حیله قدرت حکومت اتریش خارج است تماماً از الف تا وادروغ است. رئیس جمهور از من خواست بمردم اتریش بگویم که او فقط در مقابل زور تسلیم شده است.»

ارتش آلمان بدون کوچکترین برخوردی بداخل کشور سرازیر شد و با انتشار اعلامیه‌ای مبنی بر اینکه « اتریش از سرزمینهای آلمان رایخ است » بموجودیت جمهوری اتریش خاتمه داده شد. این کشور در شرایط پایان عمر مفتضح خود که بواسطه دورویی و زور برایش پیش آمد بدروغ لقب فلیکس (۱) Felix که بادگار روزهای با عظمتش بود گرفت

کشور دیگری که در معرض غلبه تجاوز آلمان قرار گرفت چک اسلواکی بود. مادر جای دیگر

چک اسلواکی

از اساس آن و تقسیمات نژادی مردمش بحث کرده‌ایم. این کشور از خیلی جهات به یک مدل جمهوری دموکراتیک تبدیل شد و دارای مجموعه قوانین اجتماعی متمدنی گردید و در ردیف کشورهای معظم عالم قرار گرفت. در سیاست خارجی هدفش استقرار روابط نزدیک با همسایگان خود، رومانی و یوگسلاوی بود و با آنها عهدنامه‌های اتحاد صغیر را داشت.

تمام این سه کشور به یک نسبت از برگشت خاندان هابسبورگ در هنگری بیم داشتند زیرا ممکن بود زمزمه برگشت اراضی از دست رفته هنگری مجدداً بلند شود. مهمترین مسئله داخلی چک اسلواکی

رویه آشتی ناپذیر اقلیتهای آلمانی بود که تعدادشان به $\frac{3}{4}$ میلیون

نفر میرسید. وضع آلمانها در این کشور با مقایسه سایر اقلیتهای نژادی در کشورهای دیگر نسبتاً بهتر بود. آنها از خود دارای مدارس و دانشگاهها بودند و در کابینه‌های ائتلافی نیز شرکت داشتند.

با تمام این احوال در جمهوری جدید نژاد اصلی چک‌ها بودند و آلمانی‌ها از وضع درجه دوم خود در جائیکه يك وقت بر آن حکومت داشته‌اند عصبانی بودند. ناراحتی دیگر آنان از استخدام دولتی و تقسیم کارهای عمومی بود و شاید اگر رفتار سخاوتمندانه‌تری نسبت به آنها میشد خصوصت آنها از بین می‌رفت و در این حال چک اسلواکی بدولت بی‌طرفی مثل سویس تبدیل میشد که بر اساس همکاری مسالمت آمیز بیسن نژادهای مختلف استقراری یافت. باروی کار آمدن ناسیونال سوسیالیسم در آلمان تمام این امیدواریها از بین رفت. این احساسات ملی واقدامات تجزیه طلبی را در بین آلمانیهای آنطرف مرز تحریک کردند. حزب ناسیونال سوسیالیست چک اسلواکی در سال ۱۹۳۳ بعلت داشتن روابط با آلمان منحل گردید. در سال ۱۹۳۴ بجای حزب منحل، حزب سودهایی آلمانی درست شد. در انتخابات عمومی سال ۱۹۳۵ حزب مزبور در پارلمان پس از دسته اول بزرگترین دسته پارلمانی بود. سایر احزاب آلمانی بر اثر يك سلسله اقدامات اصلاحی بمنظور رفع نگرانیهای آنها، در سال ۱۹۳۷ آرامش یافتند زیرا حکومت وقت سیاست «تناسب» را اعلام داشت. با این ترتیب بمنطقه آلمانی این کشور به نسبت معینی حق شرکت در استخدام دولتی، کارهای عمومی، صندوقهای تعاونی داده شد و بهمین نسبت حق استفاده از کمکهای دولت را بتاسیسات فرهنگی وهم چنین تاحدی قبول زبان آلمانی را در اسناد رسمی اعلام داشتند. امتیازات مزبور نتوانست حزب سودهایی آلمانی را راضی کند. زیرا حزب تحت اوامر و دستورات هیئت خود مختاری

کامل را بر اساس «مواد هشتمگانه کاراسپاد» تقاضا داشت. با اینحال حزب مزبور کوچکترین میلی را برای متلاشی شدن جمهوری تکذیب میکرد.

موافقت نامه مونیخ الحاق اتریش به رایش سوم فوراً در وضع چك اسلواکی عکس العمل داشت زیرا سهولتی که پیشوای آلمان در انجام اولین تمایلات خود مشاهده کرد در تحريك مقاصد جاه طلبانه او موثر واقع گردید. آلمان بوسیله مطبوعات علیه چك اسلواکی مشغول حملات شدیدی شد. روابط دو کشور تیره و تار و اروپا مجدداً با بحران بین المللی جدیدی روبرو گردید. انگلستان با اینکه هیچ نوع تعهد عهد نامه‌ای نسبت به چك اسلواکی نداشت معیناً در سال ۱۹۳۸ يك هیئت میانجی گری برای حل اختلافات بین چکها و آلمانیهای سودت گسیل داشت. هیئت مزبور در گزارش خود طرفین را مورد ملامت قرار داده می نویسد «حکومت چك اسلواکی برای مدت بیست سال اخیر در نواحی سودت - گرچه در واقع با فشار و ترور نبوده است - ولی با فقدان تدبیر و تفاهم ، ناسازگاری و تبعیض توأم بوده است. « . نارضایتی های سیاسی بواسطه فقر اقتصادی و بیکاری که از سال ۱۹۳۰ پیدا شد شدت یافت. در همان موقع آخرین پیشنهادات دولت شامل ((اجرای تقریبی مواد هشتمگانه کاراسپاد» و انجام درخواستهای)) «متدلترین رهبران سودتها درباره حل مسائل داخل در مرزهای دولت چک و اسلواکی بود.» ، در حالیکه سودتهای افراطی به تحريك آلمان در این موقع برای خود مختاری قدعلم کرده

بودند. در سپتامبر سال ۱۹۳۸ حمله آلمان بچک اسلواکی قریب الوقوع بنظر میرسید. از آنجا که فرانسه و روسیه متعهد شده بودند بکمک او بشتابند و بریتانیای کبیر هم احتمالا ممکن بود در جنگ بظرفداری از فرانسه اقدام کند، بروز شعله های انفجار شدید در دنیا حتمی بنظر میرسید. نخست وزیر آلمان اعلام کرد حاضر است در برابر پیشنهاد خود حتی تاپای جنگ ایستادگی کند. نخست وزیر بریتانیای کبیر برای رفع خطر بملاقات نخست وزیر آلمان رفت. تهدید بچنگ در ارسال یادداشت انگلیس و فرانسه بدولت چک اسلواکی تسریع بخشید. در یادداشت تذکر داده شده بود ((نگاهداری صلح و حفظ منافع حیاتی چک اسلواکی میسر نیست جز اینکه آن نواحی)) که ساکنینش بیشتر آلمانیهای سودت هستند ((به رایخ واگذار شود)) بریتانیای کبیر هم در اینحال حاضر است ((در ضمانت بین المللی مرزهای جدید دولت چک اسلواکی علیه هر نوع تجاوز ناگهانی شرکت کند.))

اصولا قبول پیشنهاد هیتلر برای تجزیه اراضی سودت بدنبال اولتیماتوم وی بود که ناحیه مزبور باید ((تا اول اکتبر به آلمان داده شود)) دولت چک اسلواکی نتایج شومی را که در یک چنین پیشنهاد خیره کننده ای وجود داشت متذکر دید. ((این واگذاری ما را از هر گونه دفاعی برای حفظ موجودیت ملی ما محروم میکند. ما مجبوریم قسمت اعظم دفاعیات پیش بینی شده دقیق خود را تسلیم و به ارتش های آلمان اجازه دهیم قبل از اینکه بتوانیم متوسل بهر گونه تدارکاتی برای دفاع بشویم تا عمیق داخله کشور ما وارد بشوند. استقلال اقتصادی و ملی ما

خود بخود از بین خواهد رفت . کلیه جریان کوچ مردمی که رژیم ناسیونال سوسیالیست را قبول نخواهند کرد به وحشت و فرار تبدیل خواهد شد . این جواب پیش‌بینی دقیق اثرات ناشیه از موافقت نامه مونیخ را (۲۹ سپتامبر ۱۹۳۸) - امضا شده از طرف فرانسه ، آلمان ، بریتانیای کبیر و ایتالیا - که در آن شرط شده بود تخلیه اراضی سودت ((از اول اکتبر شروع و در دهم اکتبر کاملاً خاتمه خواهد یافت)) در بر داشت . کمی بعد چک اسلواکی ناحیه تچن را بلهستان تسلیم کرد و با سلواکها هم خود مختاری کامل داده شد . چک اسلواکی را وادار کردند با قید يك اعلامیه موافقت نامه مونیخ را قبول کند . اعلامیه مبنی بر این بود که انگلستان و فرانسه برای قبول ((پیشنهاد)) يك ضمانت بین‌المللی ((حاضرند)) و آلمان و ایتالیا هم ((بسهام خود وقتی مسئله اقلیتهای لهستانی و مجار حل شود به چک اسلواکی تضمین خواهند داد. (۱)»

اطمینانهای هیتلر یکی دیگر از نخست‌وزیران انگلیس برای بار دوم از آلمان برگشت و حامل پیام صلح بود

- ۱- بسط اراضی و جمعیت آلمان بقرار زیر بود : عهدنامه ورسای اراضی آلمان را از ۲۰۹ هزار میل مربع به ۱۸۲ هزار میل مربع بطور تقریب تقلیل داد . جمعیت آنرا از ۶۵ میلیون نفر (۱۹۱۰) در اراضی سابق به ۶۳۱ میلیون (۱۹۳۰) ^۲
- در اراضی موجود رسانند الحاق اتریش و اراضی سودت و سمیت خاک آن را به ۲۲۵ هزار میل مربع و جمعیت آنرا به ۸۰ میلیون نفر بالغ گردانید . (مولف)

ولی صلح بدون افتخار (۱) موافقت نامه مونیخ برای مردم انگلستان بی نهایت ناگوار بود. گرچه آنها در مقابل چک اسلواکی هیچنوع تمهیدی را نکردن نگرفتند ولی يك حس تحقیر عمومی بعلت اینکه در برابر تهدید بزور تسلیم شده اند وجود داشت. فقط يك چیز بود افکار عمومی را تا حدی نسبت به تسلیم دولدمو کراتیک تسکین میداد و آن قولهای هیتلر در موقع ملاقات با نخست وزیر بریتانیای کبیر بود. هیتلر قول داده بود دیگر هیچنوع ادعای ارضی در اروپا نداشته باشد ((وی در حالیکه فاتحانه صحبت میکرد آنچه را که قبلاً گفته بود تکرار کرد. اومی گفت این قسمت آخرین مقاصد جاه طلبانه ارضی او در اروپا است و دیگر برای انضمام سایر نژادهای جز آلمانی میلی ندارد. هر هیتلر موضوع را در نطقی که ایراد کرد تأیید نمود و گفت (این آخرین ادعای ارضی است که من در اروپا دارم) ، آلمان مسائل ارضی دیگری در اروپا ندارد. من در کشور چک بیش از این ذینفع نیستم و می توانم تمامیت آنرا تضمین کنم.

از این بیانات معلوم میشود رویه دولت انگلستان در تعقیب سیاست ((مسالمت)) موجه بود. گرچه از طرف آنها نیکه با قولهای مشابه سابق که مکرر در مکرر داده شده بود و به آنها پشت پا زده بودند آشنائی داشتند احساس سوء ظن میشود.

۱- اعلامیه مشترك صادره بین نخست وزیران آلمان و انگلیس صراحت داشت

با اینکه (آرزوی هر دولت ما این است همچوقت دوباره با یکدیگر داخل جنگ نشویم)

(مولف)

انتهای چک اسلواکی

موافقت نامه مونیخ فقط يك فرصت آنی باروپا داد و در عرض ششماه از طرف یکی از امضاء کنندگان نقض گردید . یکی دیگر از قول و قرارهای باشکوه از طرف آلمان « کاغذ پاره ای » تلقی و عمر جمهوری چک اسلواکی پایان یافت . واقعه مزبور بی نهایت ناگهانی بود زیرا چکیده تا کمیك سیاسی ناسیونال سوسیال این بود دنیا را در مقابل « شبیخونهای ناگوار » خود بدون اطلاع قبلی قرار دهد . آخرین متلاشی شدن کشور چک اسلواکی با تجزیه قسمتی از آن بنام اسلواکی بواسطه فشار آلمان اتفاق افتاد . در ماه مارس سال ۱۹۳۹ مقامات مرکزی پراگ کابینه های اسلواکهارا بر اثر توسعه یادخالت در توطئه نهضت تجزیه طلبانه ای که انحلال دولت را تهدید می کرد ساقط کردند ، نخست وزیر مستعفی از پیشوای آلمان کمک خواست پیشوای آلمان که عملیات تجزیه طلبان را در اسلواکی تحریک می کرد اصرار داشت مجلس اسلواکی تشکیل شود و آن را وادار نمود در شته های اتحاد اسلواکها و چکهارا بگسلاند . رئیس جمهور به برلن شتافت ولی در آنجا با این پیشنهادهای مواجه شد که ملت چک بایستی از استقلال خود صرف نظر کند . ارتش های آلمان هم اکنون بطرف مرزهای کشور مذکور در حال پیشروی بودند و رئیس جمهور را مجبور کردند اعلامیه بمضمون زیر امضا کند .

« او سر نوشت ملت چک و کشور را صمیمانه در دست پیشوای آلمان رایخ گذاشته است » ارتش آلمان ایالات بوهم و مراوی را اشغال

و به « پراك » پایتخت آن وارد شدند. در برابر آنها هیچگونه مقاومتی بعمل نیامد. دولت آلمان در تفسیر رسمی خود دلیل اشغال و انقیاد يك دولت غیر آلمانی را « افراط کاریهای وحشیانه » چکها میدانست که نسبت به سکنه آلمانی مرتکب شده‌اند. برای توجیه این تعبیر غیر قابل قبول و تروریسم و دیگر بهانه‌های غیر منطقی که آلمان برای تبرئه اعمال خویش می‌آورد هیچ دلیل قانع کننده‌ای بنظر نمی‌رسید. بدون شك منظور این بود روح زنده مردم چك را بکشند؛ ارتش آن را منحل نمایند؛ منابع کشور مذکور را باختیار آورند. مانع سر راه سیاست « پیشرفت بسوی مشرق » آلمان را از میان بردارند و بالاخره به ملل کوچک اروپای شرقی « يك درس » بیاموزند. وضع حقوقی اراضی چکنشین بوهم و مراوی را در اعلامیه صادره بدین ترتیب اعلام کردند که آنها برای هزاران سال قسمتی از آلمان رایخ بوده و اکنون هم به « آلمان کبیر » بشکل تحت الحمايه ملحق شده‌اند. گرچه قول خود مختاری بآنها دادند ولی محدودیتهائی که برای آنها فراهم کردند ارزش این قولها را معلوم کرد.

آلمان روابط خارجی، تشکیلات گمرکی و نظامی را تماماً بر عهده خود گرفت و در مقابل به « تحت الحمايه رایخ » حق و توی تصمیمات مقامات چکی و اختیار صدور فرامین را اعطا کردند. اسلواکی که ناحیه مرکزی جمهوری منحل بود استقلال خود را تأیید نمود. نخست وزیر اسلواکی اعلام کرد « اسلواکی بیش از این يك (زائده مطلوب)

نبوده و از این پس مالک خانه خویش است .»

از این جریان دوروزی نگذشته بود که (زائده مطلوب) دریافت هیتلر اعلام کرده است که حمایت دولت اسلواک را بعهده گرفته است. کوچکترین منطقه و قسمت شرقی این جمهوری سه قسمتی یعنی کارپاتو-اوکراین (روتینا) نیز از کشور اصلی جدا شد و از طرف مجارستان اشغال و ضمیمه گردید این انتهای جمهوری بیست ساله ای بود که مانند اثرش اختلافات داخلی ناشیه از تحریک و تشویق یک دولت نیر و مندوزور گو آن را در هم شکست. یک روز نامه سویسی سقوط چک اسلواکی و اثرش را معنأ اینطور ترسیم کرد که اسب تروی (۱) بشکل عناصر ناراضی در کشور ، انهدام آنها را تسهیل نمود .

اثر واقعه مزبور در دموکراسیهای غربی برای جلوگیری از تجاوز افکار جهانیان آلمان و انهدام چک اسلواکی دخالتی نکردند .

ضمانت بین المللی پیشنهادی درباره تمامیت ارضی و امنیت چک اسلواکی که آن را اوادار به تسلیم ارضی سودت و قربانی کردن خط دفاعی مستحکم خود نمود دیگر دارای قوت اجرائی نبود. با اعلام استقلال اسلواکی کشوری را که انگلستان و فرانسه پیشنهاد ضمانت کرده بودند دیگر

۶- کشور تروی و اسپارت در یونان قدیم سالیان دراز با هم نزاع داشتند بهیچ وسیله ای اسپارتها نمی توانستند به غنائم آنها دست یابند . اسپارتها حيله ای بکار بردند و هزاران نفر سرباز و تجهیزات را در یک اسب چوبی بزرگی قرار دادند و آن را در دروازه شهر تروی بجای گذاشتند و تروپهای غافل نیز در کمال عیش و مستی بخواب خوش رفتند و در نیمه های شب سربازان اسپارتی از اسب چوبی بیرون جستند و بر تروپها تاختند و بارزوی دیرینه خود یعنی غلبه بر تروی نائل شدند . مترجم

وجود نداشت . همینکه معلوم شد عمل آلمان چه نتایجی را در بر دارد انعکاس آن در افکار عمومی بهمان اندازه موثر شد که اشغال بلژیک از طرف نیروهای کشور مزبور .- از یک نظر اشغال این کشور معنایش انهدام آزادترین و دموکراسی ترین رژیمهای اروپای مرکزی محسوب میشود. آلمان، چک اسلواکی را با وسائل کار خود از قبیل قوانین نژادی گشتاپو (پلیس سیاسی) بازداشت دسته جمعی شخصیت‌های برجسته و سانسور مطبوعات ب زیر سلطه کامل خود در آورد . روزنامه نیویورک تایمز که از جرائد مهم آمریکا است نوشت «این، این چشم آزادی در اروپای مرکزی بود.» که بدست نیروی آلمان کور شد. از جهت دیگر اشغال کشور، تمام منابع طبیعی و صنعتی آن را که آخرین کشور متصرفی آلمان بود در دست آلمان نهاد .

بوهم و مراوی جمعاً مساحتی متجاوز از ۱۸ هزار میل مربع و جمعیتی در حدود ۷ میلیون نفر، کارخانه‌های تسلیحات و ذخائر طلای بانک ملی آن را برای آلمان تهیه کردند . در عین حال اسلواکی هم ۱۵ هزار میل مربع با جمعیتی در حدود ۲۵ میلیون نفر بمساحت و جمعیت آلمان اضافه کرد (۱) مهمتر از همه، از آنجا که توسعه رایخ سوم با انضمام مردم غیر آلمانی میسر گردید یک وضع کاملاً تازه‌ای ایجاد شد بدین معنی که تابحال آلمان در مقام دفاع از اعمال خود در الحاق اراضی مجاور که ساکنینش آلمانی نژاد بودند با صل خود مختاری متوسل میشد و با اینکه رویه آن وحشیانه و غیر قابل تحمل بود معهدنا در خیلی از محافل آن را

(۱) - ناحیه کارپات - اگر این که از طرف هنگری اشغال گردید دارای

برای اعمالش دارای يك جهت اخلاقی میدانستند ولی اکنون باتصرف اراضی چك دیگر هیچ نوع دلیل و برهانی از آن پذیرفته نبود مخصوصاً در مواردی هم که تحت عنوان اصل خودمختاری بمنظور خود نائل آمد بعداً در عمل حتی از اجرای آن خودداری کرد. هیتلر باالحاق سلیوونها نفر از يك ملیت بیگانه در امپراطوری آلمان، بر خلاف تمایلات شخصی آنها و علی رغم تعهدات و قولهای شرافتمندانه، خود را نشان داد. ماسکوی علناً دریده و معلوم شد رایخسوم خلف همان رایخی است که عهدنامه برست لیتوسک و بوکارست را دیکته کرده بودند. (۱)

سیاست انگلستان
 بیشتر دول بزرگ متلاشی شدن چك اسلواکی را عملی قبیح میدانستند و از شناسائی آن خودداری کردند. روسیه معترض بود که هیچ رئیس دولتی حق ندارد موجودیت مستقل کشور خویش را بعنوان يك دولت بدون رضایت مردمش پایمال کند و بهمین دلیل عمل رئیس جمهوری چك اسلواکی دارای اعتبار قانونی نمی باشد. در کلیه کشورهای عالم این فکر قوت گرفت. (اروپا مستقیماً بطرف آنارشی پیش میرود): بریتانیای کبیر دیگر نمی توانست به فواید سیاست «مسالمت آمیز» معتقد باشد زیرا معلوم بود هیچ نوع اعتمادی نمیشد بقولهای تازه حکومت کنندگان ناسیونال سوسیالیسم داشت. بهمین جهت بود در سیاست خارجی خود تغییر بزرگی داد و دوره دیگری در روابط این کشور با قاره اروپا پیدا شد. در نتیجه تحول مزبور مرز بریتانیای کبیر دیگر رودخانه رن باقی نماند بلکه هر نقطه ای از

قاره اروپا که مورد تجاوز قرار می‌گرفت آنجا مرز انگلستان محسوب می‌شد. سیاست قدیم که حالا خیلی کهنه شده بود و انگلستان را از اروپای شرقی و مرکزی کنار نگاهداشته بود ترك شد. اعلامیه‌های تاریخی انگلستان که ضمن آنها سیاست جدید را تشریح کرد صراحت داشت، بریتانیای کبیر «سراسر معتقد باین عقیده است باید وضع خود را روشن و قطعی کند. ماهرکاری هر کشوری را بدون در نظر گرفتن سیستم حکومت واقعی آن نه در راه تجاوز بلکه در ایستادگی در مقابل آن استقبال می‌کنیم.» اولین نمره سیاست مذکور تضمیناتی بود که به یونان و رومانی داده شد. پیمانهای اتحادی بالهستان و ترکیه منعقد گردید. در این اتحادها گنجانده شده بود «در هر حادثه‌ای که استقلال (آنها) تهدید شود و حکومت‌های (آنها) مقاومت در برابر دشمن را با تمام قوای ملی، حیاتی تشخیص دهند دولت پادشاهی خود را مجبور میدانند با کلیه نیروی خود فوراً به پشتیبانی از آنها قیام و اقدام کند» (۱). ملت انگلستان و فرانسه جداً با هر نوع کوششی که بمنظور برقراری تفوق آلمانها در قاره اروپا بعمل می‌آمد مخالفت داشتند. آنها حس می‌کردند امنیتشان مستقیماً بجلو گیری از تسلیم ملل کوچک و جذب واقعی آنها در یک (آلمان کبیر) بستگی دارد. هیچ کشوری در اروپا نبود موجودیت خویش را از طرف آلمانها خواه تحت عنوان ادعاهای نژادی یعنی اینکه تمام آلمانها بایستی در حیطه حکومت آلمان رایخ در آیند و خواه تحت عنوان اقتصادی (فضای حیاتی) (۲) مبنی بر اینکه حتی اراضی

۶- نظیر همین تضمینات از طرف فرانسه اتخاذ گردید.

۲- تشویق ازدواج درسالهای اولیه جوانی برای ازدیاد جمعیت و مهاجرت ورود عده‌ای از ایتالیائیها می‌رساند که شکایت آلمان از زیادی جمعیت با حقیقت وفق نمیدهد. مولف

غیر آلمانی باید منضم با آلمان و یا بنفع اقتصاد ملی آلمان در زیر نظارت رایخ قرار گیرند مورد تهدید نداند. گرچه دولت آلمان (اتحاد بزرگ) انگلستان و یا جبهه صلح را سیاست (محاصره) میدانست ولی در واقع سیاست مزبور برگشت سیاست دسته جمعی در مقابل تهاجم یعنی شناسائی اصل معروف « صلح غیر قابل تقسیم است » بود. این سیاست باید آلی که در جامعه ملل وجود داشت نرسید زیرا اساس آن محدود بود و نمی توانست هر طرف را خود بخود وادار به کمک بسایر اطراف قرارداد بنماید. با این وصف نواقص جامعه را هم نداشت یعنی تاخیرات ناشیه از بطؤ جریان جلسات، لزوم اتفاق آراء قبل از اقدام و وضع داوطلبانه اجرای تضمینات نظامی مورد احتیاج نبود. سیستم جدید دول غربی را مجبور کرد (فوراً) تمام کمک خود را بهر کشوری که از طرف دول مرکزی تهدید شوند « برسانند ». رویه محکمی که از طرف دول غرب در پیش گرفته شد نتوانست مانعی در راه جهانگشائی کشور های اروپای مرکزی باشد و آنها در همین اوان مشغول تنظیم پیشنهادات خود بلهستان بودند که غفلتاً مقاومت مسلحانه این کشور بیک سلسله پیروزیهای بدون خونریزی که تا بحال از مشخصات عملیات هیتلر بود خاتمه بخشید. این مقاومت مسلحانه منحصر بفرده یک جنگ اروپائی را (۱۹۳۹) بدنبال آورد که در آن بریتانیای کبیر و فرانسه متحداً تصمیم گرفتند (بقول نخست وزیر بریتانیای کبیر) « اروپا را از هیولای زنده و دائمی تجاوز آلمان نجات دهند تا مردم اروپا بتوانند استقلال و آزادی خود را حفظ

کنند .»

سرنوشت ناسیونال سوسیالیسم
 در طول جنگ ۱۸-۱۹۱۴ رئیس جمهور کشور های متحده امریکا خطاب بکنگره
 نطقی ایراد کرد که در آن گفت «این شیئی غیر متجانس که فرمانفرمایان آلمانی صورت زشت آن را بمانشان دادند ، این تهدید که با تحریک و زور توأم بود و با چنان وضوحی آن را بعنوان نیروی نظامی آلمان می بینم و دارای وجدان ، احترام و لیاقت برای صلح نیست باید منهدم شود.» پس از بیست سال این شیئی (غیر متجانس) مجددا سر خود را بلند کرد . سرنوشت غائی ناسیونال سوسیالیسم در این پیشگوئی مورخ آلمانی پیش بینی شده بود . «از آنجا که رفتار ناسیونال سوسیالیسم با ملل بیگانه مثل این است که آن ها آلمانی هستند لذا به نیستی خواهد انجامید .»

قسمت ششم

((ایتالیای فاشیست))

اوضاع ایتالیا در ۱۹۱۹
 در باره اوضاع ایتالیای پس از جنگ ۱۸-۱۹۱۴ عقاید مختلفی هست . نظریه جامعی که فاشیستها برای تبرئه خود داده اند بدین مضمون است :
 « لازم نیست به نطق و بیان متوسل شویم ، هر کس هر چقدر هم که از اوضاع سال ۱۹۱۹ بی خبر باشد نمی تواند انکار کند ایتالیایاز

جهت سیاسی تجزیه و بواسطه مشاجرات داخلی و رقابت دسته های مختلف اساس این کشور متزلزل گردیده بود و عهدنامه غیر عادلانه صلح وضع پریشانی برایش پیش آورد بطوریکه منابع کشور تهی و با سیستم درهم ریخته اقتصادی در سراشیمی هرج و مرج کامل روان بود. ((طبق این نظریه ایتالیا از هرج و مرج پس از جنگ رهائی یافت و راه يك زندگانی ملی نیرومندی را بوسیله نهضت فاشیستی که موجودیت خود را مدیون « بیان یکی از خواسته های تمام طبقات مردم برای استقرار نظم و آرامش » بود در پیش گرفت. هیچیک از احزاب ((اصلاحات اساسی را جدا وجهه عمل خود قرار ندادند.)) تنها فاشیستها بودند که با برنامه صریح و روشن خود میخواستند ایتالیا را از نیستی نجات دهند. هدف آنها استقرار نظم سیاسی و اجتماعی جدیدی بود که وظیفه ترمیم مجدد ایتالیا را میسر و مردم را بیک صلح آینده پر زحمتی امیدواری میداد. « بانی نهضت در سال ۱۹۳۴ پیغامی برای مردم انگلیس فرستاد که در آن گفت « فاشیسم ایتالیا نه تنها در برابر حکومت های ضعیف و نالایق که مسئول انحطاط اقتدار دولت و سنگهای راه پیشرفت کشور هستند انقلابی سیاسی بشمار میرود بلکه در مقابل افکار پوسیده ای که اصول مقدس مذهب، ایمان و کشور را فاسد کرده اند انقلابی معنوی میباشد. »

یکی دیگر از مورخین C. Salvemni بنام ایتالیا تصویر دیگر ملتی را که در هرج و

تصویر دیگر

مرج غوطه ور است مانند سرگذشت شرح میدهد.

ایتالیا مانند هر کشور دیگر از ضعف اعصاب پس از جنگ صدمه دید. ((اغتشاشات ، اعتصابات ، شورشها وجود داشت ولی هیچ وقت در دستگاه اقتصادی کشور شکستی حاصل نشد.)) بر عکس سال های ۲۲ - ۱۹۱۹ شاهد پیشرفت دائمی شرکت های سهامی و سرمایه - های آنها ، افزایش مقادیر حسابهای جاری مردم در بانکها و ازدیاد عایدات دولت بود. یکی از اقتصاديون ایتالیا در اواخر سال ۱۹۲۱ نوشت که « ایتالیا بخوبی وضع خود را بهبودی بخشیده است . کشاورزی صنعتی که پایه زندگانی اقتصادی را تشکیل میدهد وضع آن بحالت عادی برگشته ، فقر عظیمی که نتیجه جنگ بود خطرانش مرتفع شده است . » از طرف دیگر به « دوام و کمال بیشتری در کارو پیشرفت تجارت خارجی » اشاره میکنند. وزیر دارائی يك کلینسه قبل از فاشیستها (۱۹۲۲) گفت ((مهمترین محافل مالی دنیا نسبت به وضع اقتصادی و مالی ما اظهار خوش بینی میکنند . خوبی وضع اقتصادی و مالی ما از اینجا ناشی میشود که بانکداران انگلیسی و امریکائی تا بحال مکرر در مکرر بما پیشنهاد قرضه کرده اند .)) موسولینی در روزنامه خود (دسامبر ۱۹۲۰) نوشت « اگر بگوئیم در عرض سه ماه گذشته وضع روحی طبقه کارگر خیلی تغییر پیدا کرده است کاملا راست گفته ایم . دلیل این موضوع عقد نسبته سهل و ساده موافقت نامه های اخیر است که پس از مذاکرات مسالمت آمیز در تجارتهای مهم مثل منسوجات و مواد شیمیائی انجام گرفت . » در ژوئیه ۱۹۲۰ مینویسد « اگر بگوئیم هنوز خطر بلشویسم وجود

دارد مثل این است که خواسته باشیم ترس را جانشین حقیقت کرده باشیم. بلشویسم شکست خورده است.» (۱) از این جملات معلوم میشود هیچ نوع (درهم ریختگی اساسی) در دستگاه اقتصادی ایتالیا پس از جنگ بوجود نیامد. حتی بهبودی محسوسی هم بطرف اوضاع عادی دیده میشود که اعتماد محافل مالی خارجی را بخود جلب کرد. خطر کمونیسم کاملاً کاهش یافته بود و درعین حال اعتصابات بی‌نظمی‌ها و اشغال کارخانجات که موید ناراحتی‌های هائی بود بتدریج از بین رفت. وضع دولت بواسطه عصبانیتی که مردم از نتایج جنگ ۱۸-۱۹۱۴ داشتند خوب نبود زیرا بازیافته‌های ایتالیا با وضع سایر متفقین قابل قیاس نبود (۲)

یکی از مهمترین موارد اختلاف بندر فیوم بود که یوگسلاو‌ها مدعی تصرف آن بودند. در این باره وقتی دولت ایتالیا بارتش خود دستور ترک شهر راداد دانینز یو *Dannunzio* شاعر با قوه قهریه آن را متصرف (۱۹۱۹) و تا مدت چندین ماه از تخلیه آن خودداری

(۱) این بیان که ۱۵ ماه قبل از اینکه فاشیست‌ها زمام امور را بدست بگیرند گفته شده است گفته هیتلر را (۱۹۳۹ ژانویه) رد میکنند براین که فاشیسم ((ایتالیا را از خط بلاشویسم نجات داد)) در انتخابات سال ۱۹۲۱ از ۵۳۵ نفر نماینده ۱۶ نفر آن کمونیست بودند.

مؤلف

۲ - در سال ۱۹۲۰ ایتالیا دارالماسی را بیوگسلاوی در مقابل زارا *Zara* داد و فیوم بندری آزاد شد. در سال ۱۹۲۴ فیوم با ایتالیا ملحق و نواحی اطراف آن بیوگسلاوی داده شد.

مؤلف

کرد. (۱) عکس‌العمل این موضوع در سربازان قدیمی این بود که بدور حزب فاشیست حلقه زدند و حزب هم توانست از این اوضاع حد اکثر استفاده را ببرد. سربازان عقیده داشتند دولت پیروزی را برای ایتالیا «تمام و کمال» بدست نیاورده است. بدین ترتیب در ایتالیا هم مانند آلمان یکی از منابع نهضت انقلابی عصبانیت ارتشیان بود که از نتایج جنگ ناراضی بنظر میرسیدند منتهی در اولی از ثمرات پیروزی مایوس و در دومی از نتایج شکست مغموم بودند. ناراضی‌های بشرح فوق را مانند ناراضی‌های اجتماعی ممکن بود از بین برد ولی از آنجا که هدف اصلی شخصیتی که خودنمایی میکرد واژگون‌ساختن رژیم موجوده و بدست گرفتن زمام امور بود شعله‌های این ناراضی‌تها را دامن میزدند.

بنیتو موسولینی
بنیتو موسولینی از کسانی است که در اوائل زندگی خود راههای مختلفی را دنبال کرده است. او ابتدا در یکی از مدارس ابتدائی معلم و بعدا معمار شد. (مطابق نشریات فاشیستها) معماری بود که ((بارهای سنگین سیمان را بر دوش میکشید)) آهنگری بود کی ((لوله‌های آهن را بر روی سندان خم میکرد)) و بالاخره دهقانی بود که ((توده های بزرگ علوفه را با شن کش زیرو رو میکرد)) وقتی او را بانها

۱ - طبق عهدنامه محرمانه لندن (۱۹۱۵) به مستملکات ایتالیا در افریقا اضافه نشدولی در اروپا اراضی وسیعی را مانند ترنتینو و Trentino و بقیه تیروول جنوبی، ممبر برنز، تریست، گریزا Gorizia ایستری، دالماسی شمالی (بجز فیوم) جزایر آدریاتیک و غیره را متصرف گردید.

تبلیغات سوسیالیستی بسویس تبعید کردند در آنجا از طرفداران ایتالیا در جنگ ۱۸-۱۹۱۴ بود و برای منظور فوق روز نامه ای را بنام پوپولودی تالیا Popolod'Italia علم کرد. بعقیده او ورود ایتالیا به جنگ اولین تظاهر انقلابی مردم ایتالیا است. البته نه تنها وسیله ای که ایتالیا قسمتی از اتریش را ضمیمه خود کند، او مینویسد ((این جنگی که در اینجا بر پا است جنگ مردم است. جنگ امروز انقلاب فردا را تشکیل خواهد داد.)) وقتی زمان صلح رسید موسولینی در سال ۱۹۱۹ دسته های فاشیستی جنگجو را ((برای مواجهه با دو خطر یکی محافظه کاری دست راستی ها و دیگری خرابکاریهای دست چپی ها »
براه انداخت .

وی اعلام کرد فقط بوسیله تشکیلات مذکور است که ((ما قادر خواهیم بود در موقع خود وارد عمل شویم .)) در جای دیگر میگوید ((فاشیست ها حزب نیستند . میل هم ندارند باشند و نمیتوانند بشوند)) اصرار موسولینی بر اینکه فاشیسم ((نه تنها حزب نیست بلکه ضد حزب و جنبش است)) بی شک فاشیسم را به هدفش در جلب مردمی که از احزاب قدیم دل خوشی نداشتند نزدیک کرد . احزاب قدیم بواسطه غرق در کشمکشهای اداری برای تحصیل مقامات اعتبار و حیثیت خود را از دست داده بودند . از رفت و آمد سریع کابینه ها نیز این موضوع استنباط میشد . وضع ابهام آمیز برنامه فاشیستها در جلب پیروانش از بین کسانی که خیلی زود تحت تاثیر نفوذ جذاب هوو جنجال سفسطه آمیز آنها قرار میگرفتند موثر واقع افتاد . بدین ترتیب

موسولینی در سال ۱۹۲۱ نوشت ((فاشیسم تجهیز بزرگی از قوای مادی و معنوی است. هدف فاشیسم از این تجهیز چیست؟ بدون کمترین دروغ میگوئیم هدف حکومت ملت است. برنامه فاشیسم چیست؟ برنامه آن تامین عظمت مادی و معنوی مردم ایتالیا است)). چون دکتورین صریحی برای فاشیسم نبود آن را عبارت زیر تعریف کرده اند: ((هم بستگی موقتی کسانی است که راه حلهای بخصوصی را در مورد مسائل معینی قبول دارند، ما حلال مشکلات هستیم)) گر چه موسس فاشیسم از تنظیم يك برنامه نظری خودداری کرد و لاسی از همان لحظه اول دو هدف فاشیسم معلوم بود و آنها بعنوان مشخصات برجسته این جنبش باقی ماندند. یکی تقویت قدرت دولت و دیگری سندیکالیسم ملی. موسولینی معتقد بود اینها اصولی است که مختص فاشیسم است و آنرا از سایر عقاید سیاسی مشخص میکند)) از این دو اصل فعلاً کمی بحث خواهیم کرد.

ترقی فاشیسم
 اولین دسته فاشیستی در ماه مارس سال ۱۹۱۹ در شهر میلان تأسیس یافت و بزودی بسایر شهرها و پس از آن بقراء و قصبات رخنه کرد. از آنجا که دارای روح مبارزه جوئی بود توانست کسانی را که روحیه آنها با این موضوع سازگاری داشت بدور خود جمع کند. این اشخاص، نظامیان قدیمی، محصلین و جوانان طبقات وسط بودند. اعضای این نهضت خود را «سربازان احیاء ملی» لقب داده بودند و لباس آنها تماماً متحدالشکل و پیراهنی سیاه برتن داشتند. تربیت «دسته‌های عملیاتی» بر طبق اصول نظامی بود و

آنها علامت خود را از افسران تبردار در رم قدیم که دسته پر شاخه‌ای را با خود حمل میکردند و آن را نشانه قدرت و وحدت میدانستند تقلید کرده بودند. وجود قوای تعلیم یافته و کثیر بود که فاشیسم را به نهضتی غیر قابل شکست تبدیل ساخت و رهبر آن را توانائی داد در روزهای اولیه نهضت فریاد بزند باینکه (در ایتالیا دودولت وجود دارد) . يك جنك داخلی مصنوعاً در گرفت که در آن پیراهن سیاهان سوسیالیستها را مورد تعرض قرار دادند در حالیکه دولتیان خود را بی طرف میدانستند. فاشیستها در اعتصابات دخالت کرده و شکستن آنها را بحساب قدرت خود می گذاشتند . از طرف دیگر برای ارباب مخالفین خود دست (بخود- نمائیه‌های کیفری) میزدند. یکی از مورخین فاشیسم باغ ورت تمام نوشت (در خیلی از موارد عملیات تجاوز کارانه توأم با ناظر که آنها را هم موجه میدانستند برای فاشیسم پیروزی را بدست آورد) . حکومت خود را برای مواجهه با قانون شکنی‌های فاشیستها ناتوان و یا بی میل نشان میداد . در انتخابات سال ۱۹۱۹ و قتیکه ((عملیات تجاوز کارانه موجه)) نتوانست در آن موثر شود کاملاً مغلوب سوسیالیستها و حزب ملی گردیدند. این حزب از شکل دموکراسی مسیحی طرفداری میکرد و توانست در دهات نیز برای خود پیروان زیادی پیدا کند . با این وصف روز بروز فاشیستها تعدادشان زیادتر میشد . موسولینی برای جلب پیروان سوسیالیسم بطرف خود با تأسیس سندیکاها (اتحادیه‌های کار) که خودوی مرانامه آنها را در سال ۱۹۱۹ وضع کرد تلاش می نمود . مرانامه مزبور شامل نظارت بر صنایع از طرف سندیکاها، صلاحیتدار ، هشت ساعت کار در

روز، مالیات بر سرمایه و مالیات بر ارث و بالاخره تأسیس شوراهای اقتصادی بود که از طرف سازمانهای صنفی انتخاب و دارای قوه وضع قانون هم بودند. وی حتی از نهضت معروف «بست نشستگان» سال ۱۹۲۰ که کارگران از ترك كارخانهجات خودداری میکردند طرفداری میکرد (۱). در اولین کنفرانس فاشیستی سال ۱۹۱۹ بیست و دو نفر نماینده فاشیستها که در آن شرکت داشتند نماینده هفده هزار نفر بودند کنگره دوم در سال ۱۹۲۰ تشکیل شد و تعداد نمایندگان آنها به ۱۱۸ نفر و سی هزار نفر برای دهنده رسید. در کنگره سوم سال ۱۹۲۱ فاشیستها دو هزار و دو بیست نفر نماینده و سیصد هزار نفر عضو داشتند. آن روز بسرعت فرا می رسید دولتی ((که مردم ایتالیا خود را بدان تسلیم کرده بودند)) حاضر باشد بمبارزه علیه دولت ((در رم)) تسلیم شود. در اکتبر سال ۱۹۲۲ بفاشیستها فرمان آماده باش داده شد و ارتش سیاه پیراهنان حرکت تاریخی خود را بطرف رم شروع کردند. بیانیه‌ای از طرف رهبران فاشیستها در این روز صادر شد و در آن اعلام شده بود ((فاشیسم شمشیر خود را برای بریدن عقده‌های پیچ در پیچی که زندگانی ایتالیاییها را درهم و برهم و پیریشان کرده است از غلاف بیرون کشیده است.)) پادشاه برای احتراز از جنک داخلی موسولینی را بپایتخت احضار و با دادن اختیاراتی او را مأمور تشکیل کابینه نمود. مجلس نمایندگان تحت فشار تهدید بانحلال بکابینه اختیارات مطلق اعطا کرد.

هدفهای اولیه فاشیسم انجام شد. عناصر جدیدی که بواسطه جنک پیدا شده بودند روی کار آمدند

دولت تو تالیتر

۱- موسولینی میگفت اشغال كارخانهجات با بلشویسم فرق دارد (مواف)

و آن‌ها نیز فوراً اقدام به ((تجدید نظر کامل موسسات سیاسی کشور)) کردند. نتیجه اقدام مزبور در عمل از بین رفتن سیستم حکومت مسئول و پیدایش يك حکومت مطلقه بود که در آن تمام اختیارات در دست شخص رهبر فاشیسم گذاشته شد. وضع سیاسی دولت فاشیستی محتاج به شرح مختصری است و در این جا بدان اشاره می‌کنیم. در رژیم توتالیتیر مذکور بزرگترین شخصیت پیمشا، و در شخص او اختیار اداره عالیه سیاست ایتالیا گذاشته شده است و بر تشکیلات سیاسی، نظامی و اقتصادی قلمرو فرمانفرمائی خود نظارت دارد. فرماندهی کل قوای فاشیستی با اوست و ریاست عالیه شورای عمومی فاشیسم که هدفش تأمین تفوق حزب است بعهده‌اش می‌باشد. شورای مزبور مسئول تشکیلات سازمانهای حاکمه و تعیین خط‌مشی آنهاست. فرماندهی بر حزب، حزبی که او بنیان گذاشته و افراد آن بدون چون و چرا گوش بفرمان پیمشا هستند منشاء حقیقی قدرت او را تشکیل می‌دهند. حزب فاشیست حزبی است سیاسی و بانوسل بقوه قهریه خویش، آلت اجرای رژیم فاشیست است. دخالت آن در زندگی مردم خیلی وسیع است بطوریکه در هر سازمانی که رسماً موجودیت آنها شناخته شده نمایندگی دارد. حزب قوه اصلی دستگاه دولتی و هر گونه فعالیت‌های اجتماع را اعم از سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در شعاع عمل و تحت دیسپلین خود دارد. در رژیم فاشیسم آزادی سیاسی و مشتقات آن مثل آزادی بیان و آزادی عمل وجود ندارد. شبکه‌های جاسوسان آزادی را تحت انقیاد موثر خود دارند. مطبوعات کاملاً تحت نظر و روزنامه‌های مستقل منحل و یا مجبور به تبعیت از تغییرات جبری در مورد

انتشار و امتیاز هستند. تمام اجتماعات زیر نظر حزب قرار دارند و آنها مجبورند ((عقاید فاشیسم را عملاً و نظراً قبول کنند)). انتخابات دموکراتیک مجلس نمایندگان حذف شد. در شهرستانها بجای شهردار يك نفر مأمور دولت بنام Pobesta گذاشتند و در محاکم حقوقی سیستم هیئت منصفه از بین رفت. در مدارس تعلیم مرانامه حزب که از اصول، هدف و سازمانهای فاشیسم بحث میکرد اجباری شد و منظور این بود اصول فاشیسم را در افکار نسل جوان فرو کنند.

نظریه فاشیسم در باره بالاخره فاشیسم توانست سلطه خود را بر دولت **دموکراسی** کامل کرده و ((رژیمی)) شود. حالا موقع آن

بود فاشیسم دکتورین خود ا وضع نماید زیرا يك مذهب باید دارای دکتورین باشد. موسولینی می گفت «فاشیسم مذهب است و از جمله قوای معنوی است که تاریخ ملتهای بزرگ را احیا میکند.» با وجود این بیان پیرصدا و باعظمت فاشیسم اساساً از يك سری ((منفیات)) ترکیب می یافت. فاشیسم ضد آزادی فردی، ضد دموکراتیک، ضد سوسیالیست ضداصل (بگذارید بشود) و ضد صلح بود. برای بحث درباره اهمیت فاشیسم بهتر است آغاز مطلب خود را از بحث نظریه آن درباره دموکراسی شروع کنیم. فاشیسم بحث خود را از شناسائی دولت دموکراتیک که ریشه اش از انقلاب فرانسه آمده شروع کرده ادامه میدهد چنین دولتی در وضع مطلقه دولت استبدادی (موروثه) و دولت پلیسی پیشرفت بزرگی بوده است. دولت دموکراتیک اصل جدید ((دولت قضائی)) را بنا نهاد. بدین عبارت که آزادی و مساوات در این دولت دو رکن اساسی بودند و

حقوق مردم دارای ضمانت اجراهای باثباتی گردیدند. از لحاظ (تئوری) هم حقوق مزبور ((غیر قابل زوال)) شناخته شدند. دولت دموکراتیک در مراحل اولیه خود توانست وظائف مفیدی را انجام دهد ولی از نیمه دوم قرن نوزدهم بواسطه افراط کاربهای دستجات حزبی و شدت مبارزه طبقاتی، ناراحتی‌های اجتماعی و سیاسی بیش آمد که نتیجه آن از بین رفتن خواص دولت دموکراتیک بوده است. این دولت که مساوات و برادری بشر را اعلام کرد معلوم شد در باطن امر دولتی است بورژوازی و در حالیکه از منافع طبقات متوسط اجتماع حمایت میکند طبقه پرولتاریا را در حالت استثمار صنعتی، بانکی و کشاورزی سرمایه‌داری باقی گذاشته است. بهمین علت تضادی پیداشد و بتدریج سازمان‌های دموکراتیک را با انحطاط کشانید. این تضاد تضادی بود بین دولت و طبقه کارگر. طبقه کارگر که از سهم ناچیز خود در انتخاب نمایندگان راضی بنظر نمی‌رسید سعی کرد زمام امور را در دست خود گرفته «دیکتاتوری پرولتاریا» تاسیس کند. در مقابل دولت بمنظور تأمین نظم عمومی «که بیشتر بورژوازی است» مجبور شد بزور متوسل شود و بدین ترتیب بهمان آزادی که اصول اساسی دولت دموکراتیک را تشکیل میداده فشار وارد آمد. ناچار تلاشهایی برای تسکین جنبش عمومی مردم با اعطای امتیازاتی از قبیل اعلام رای عمومی بعمل آمد ولی آنها عقیم ماندند. امتیازات مزبور «بازار عوام‌فریبی» را تقویت و منتج بانحطاط سیستم پارلمانی گردید. مخصوصاً بقدرت قوه اجرائیه (که مجبور بود از توسل بهر نوع عمل موثر حق حاکمیت خویش

که خارج از صلاحیت اداری عادی وی باشد خودداری کند . «
لطمه زد.

از مطالعه صفحات قبل باین نتیجه رسیدیم که
عصر فاشیسم
دولت دموکراتیک در کشورهایی که ثروت و
سنن قدیم و استوار حکومت ، آنها را حفظ کرده بسختی توانسته است
باقی بماند . اما در سایر کشورها که دارای چنین عوامل ثبات و دوامی
نبوده اند ، دولت دموکراتیک یا بانقلاب کمونیستی (مثل روسیه) و یا
بجنگ داخلی (مثل اسپانی) منتهی گشته است .

« راه سلامتی برای بار دیگر باید از رم شروع شود » . این
راه در دسته پرشاخه تبرافسران که هم نشانه‌ای از قدرت دولت و هم
از وحدت تمام قوای ملت بود مجسم شده بود . همانطور که قرن نوزدهم
قرن دموکراسی و قرن اصل (بگذارید بشود) بوده است قرن بیستم
هم قرن قدرت ، « قرن تمایل بر است ، قرن فاشیسم است » است . جملات
مذکور عین گفته‌های موسولینی است زیرا او « دکتربینی را که خود
من دیکته کرده‌ام » تشریح کرده است (۱) موسولینی میگفت « اگر هر
قرنی دارای دکتربین مخصوص بخودش باشد علائم زیادی در دست است
که فاشیسم هم دکتربین قرن ما است » زیرا « مردم در هیچ دوره‌ای مثل
زمان حاضر برای قدرت ، اداره و نظم تشنگی نداشته‌اند . « او پیش‌بینی
میکند « یک اروپای فاشیست بوجود خواهد آمد که برای تشکیلات
خود از دکتربین و عمل فاشیسم الهام خواهد گرفت » . در جای دیگر

۱ - نقل قولهایی است که درباره دکتربین فاشیست گفته شده است نوشته‌های

خود موسولینی است و آنها از کتاب « آئین سیاسی و اجتماعی فاشیسم » و « کشور
اصنافی » و « بیوگرافی خودم » می‌باشد . (مولف)

عقیده خود را تکرار میکنند که « فاشیسم بایستی نمونه کامل تمدن قرن ما برای اروپا یعنی طلایه‌دار رستاخیز اروپائی باشد . »

فاشیسم : کلید و راهنمای دگرترین فاشیست بنا بقول

۱- ضد آزادی فردی نویسنده اش پندار آن در باره دولت است که
است آن را نماینده حس باطنی فاشیسم و اراده

مردم میداند . دولت فعال مایشاء و همه کاره است . « خارج از دولت ،

هیچ چیزی چه مادی و چه معنوی ممکن نیست وجود داشته باشد . »

یکی از جملات آتشین موسولینی است که « هر چیز در دولت ، هیچ چیز

خارج از دولت و هیچ چیز علیه دولت . » فاشیسم برای دولت وضع

کاملاً همه جانبه قابل گسترشی را قائل است و محلی برای اقدامات

انفرادی چه از ناحیه شخص و چه از ناحیه اشخاص باقی نگذاشته است .

فرد تا آنجا محترم است که منافعش با منافع دولت منطبق و مسیر منافع

او با دولت یکی باشد . با بودن هیچ دسته‌ای اعم از سیاسی و یا اقتصادی

منفک از دولت موافقت ندارد . مختصر همانطور که قرن گذشته قرن فرد

بوده است قرن حاضر هم بدولت تعلق دارد . تاریخ نمونه‌های دیگری

از دولت مطلقه که شخص سلطان مطلق بوده بخود دیده است . دولت فاشیست

مانند اقزان خود ، روسیه شوروی و آلمان ناسیونال سوسیالیست دولتی

است توالتیر بر اساس سلطه یک حزب سیاسی که از مشخصات برجسته

آن می باشد . انضباط در حزب فاشیست خمیره سیمانی است که پایه

بنای رژیم مزبور را نگاهداری میکند . از یک دولت توالتیر که

کلیه نیروها و منافع مردم را جذب کرده بایک حزب سیاسی منحصر

بخود و هدف‌های معین ، ماده اصلی فاشیسم درست میشود .

فاشیسم هم مانند يك رژيم استبدادی ضد دموکراسی

فاشیسم
۳- ضد دموکراسی است است. قرن دموکراسی « قرن افراد » قرن اکثریت و قرن مقادیر « بود. ولی « امروز طرفداری ما از اصل نوینی است، طرفداری از اصل مخالفت محض با دنیای دموکراسی با دنیائی که هنوز اصول اساسی موضوعه سال ۱۷۸۹ را تبعیت میکند. »

فلسفه سیاسی فاشیسم با اصول اساسی حکومت دموکراتیک که حکومت اکثریت را حق میدانند مفایرت دارد. بجای « ستایش افراد و قوه ساحره الهیت « مردم » صورت پیشوا که اصطلاح عوام فریبانه دیکتاتور است قرار دارد. « مدعی شده اند این شکل حکومت « خالص ترین اشکال دموکراسی است » زیرا بابرقراری کیفیت بجای کمیت بهتر می تواند نمودار اراده بینای مردمی باشد که تحت يك فکر با هم متحد شده اند و از يك شخصیت در بین خود الهام میگیرند. از آنجا که در رژیم دموکراسی قوه مجریه آلت بی اراده و محض مجامع مقننه فاشیسم است « آن را از جنبه وزنه بازی دستجات و منافع حزبی و خودپرستی طبقاتی خارج ساخته » و مقام شایسته از دست رفته آن را بعنوان نماینده شخصیت دولت باز گردانده است.

مخالفتی را که فاشیسم با تشکیلات دموکراتیک

فاشیسم
۳- ضد دموسیالیست است از خود نشان میدهد نظیر آنرا فقط می توان در مخالفت آن با اصول اشتراکی مارکسیسم

بافت. فاشیسم در درجه اول دکترین مادیت، تاریخی (یعنی تفسیر

اقتصادی تاریخ) را که مبین تکامل بشری فقط از جهت بسط اقتصادی است رد میکنند. درمرازمزبور مندرج است عوامل سیاسی هستند که تاریخ را تشکیل میدهند و عوامل اقتصادی و همانها هستند که «به تمام مظاهر زندگی حیات می بخشند». البته يك نظریه چنین افسراطی لااقل از نظریه عکس خودنارواتراست. در وهله دوم فاشیسم دکترین مبارزه طبقاتی را «که نتیجه طبیعی نظریه اقتصادی تاریخ است.» قبول ندارد و منکر عقیده ایست که کشمکش طبقاتی عامل اصلی تحولات اجتماعی بشمار میرود. فاشیسم سازش تمام طبقات را باهم «در يك واقعیت اخلاقی و اقتصادی واحد» ممکن میداند و مدعی است وحدت طبقات در وحدت دولت اصفافی فاشیست که در آن منافع خیلی مختلف هم کاسه وهم آهنک میشوند تحقق پیدا کرده است. بدین ترتیب «بافرورد آوردن ضربت بدونقطه حساس دکترین سوسیالیسم، باقیمانده از آن بیانات احساساتی است که مانند بشریت قدیمی و کهنه است. بیانات مزبور درباره روابط اجتماعی است که محور میتها و جراحات افتادگان را بهبودی می بخشد. در اینجافاشیسم نکته دیگری را که تفسیر اقتصادی سعادت بشری است یعنی چیزیکه از طریق سوسیالیسم در مرحله معینی از تکامل اجتماعی وقتی که حد اکثر راحتی مادی برای عموم تامین شود بدیست می آید رد میکنند.

فاشیسم در حالی که منکر مذهب اشتراکی مارکس است با ((دکترینهای لیبرالیسم)) نیز ((قطعاً و مطلقاً مخالف است)) لیبرالیسم

فاشیسم
۴- ضد بگذارید بشود

از نقطه نظر فاشیسم همان بگذارید بشود است. بلندگویان فاشیسم عقیده داشتند که عصر بگذارید بشود رو بانتها است. ((ایبرالیسم می‌رود که در بهای معابد)) (خود را به بندد)) و از طرف کسانی که از آگنوستیزم (۱) آن در زمینه‌های اقتصادی دوری گرفته‌اند، ترک می‌شود. فاشیسم با رد دکترین ((بگذارید بشود)) باین عقیده معمول روز که پیچیدگی زندگی اقتصادی و مسائل اجتماعی گوناگون ناشیه از بحرانهای اقتصادی لزوم دخالت دولت را در تمام کشورها کم و بیش ایجاب نموده رسیده است. از آنجا که سوسیالیسم نماینده یک فکر بخصوصی است تا یک فرمول خشک لذا تمام کشورها کم و بیش (صرف نظر از شکل حکومت آنها) در طریق سوسیالیسم بطرف نظارت روز افزون بردستگاههای اقتصادی روانند.

فاشیسم ضد صلح است: فاشیسم نه تنها مخالف آزادی فردی، دموکراسی، مذهب اشتراکی مارکس و اصل بگذارید بشود است بلکه ضد صلح نیز می‌باشد و اینجا است که قسمت عمده مسئله را برای اروپا تشکیل می‌دهد. با نظریه صلح عمومی دنیای خسته از جنگ منعکس در جامعه ملل بنای جدال گذاشت. فاشیسم معترف است هدفش درسیاست (رنالیسم) است و عقیده دارد پیروی از سیاست صلح، هم، با تجربیات گذشته مخالف است و هم با «تمایلات عصر دینامیسیم حاضر». زیرا جنگ تنها عاملی است که نیروهای بشری را تا سرحد امکان خود بکار انداخته و نشان تفوق را بر سر مللی خواهد گذارد که شهامت برابری با آن را دارند. بهمین ترتیب سازمانهای

ییمان لا ادری در فلسفه ایدآلیسم است (مترجم)

بین‌المللی و با جامعه ملل با روح فاشیسم بیگانگی دارند. گرچه فائده سازمان‌های مزبور در حل مسائل سیاسی بخصوصی ثابت شده است معیناً تا آنجا که وسعت تاریخ نشان میدهد سازمان‌های مذکور در هر موردی که قلوب ملت‌ها بواسطه ملاحظات احساساتی، ایدئالیستی و با عملی تا اعماق جریحه‌دار گردیده بهم فروریخته و نابود شده‌اند. ضد صلح جوئی نیز جنبه مثبتی پیدا می‌کنند و آن وقتی است که از آن (میل به قدرت) تعبیر گردد. از همین جا است که روح امپریالیستی فاشیسم همانطور که در سیاست توسعه طلبی آن دیده میشود قوت میگیرد. گفته شده است دکتربین فوق برای ملتی مثل ایتالیا آنها مناسب‌ترین دکتربینها بود زیرا آنها پس از قرن‌ها خدمت به بیگانگان که منشاء اثری نبودند حال می‌توانستند مجدداً در صحنه دنیا خود را نشان دهند. در عقیده ماموریت امپریالیستی ملت ایتالیا خصائل معنوی مخصوصی از قبیل انضباط، حس وظیفه شناسی و از خود گذشتگی وجود دارد. ((ما مخالف زندگی آسان هستیم)) چکیده فلسفه فاشیسم است. زندگی برای فاشیست‌ها «جدال مدام و لاینقطعنی است.» تبلیغات فاشیست برای این است که مخصوصاً محیط «تحریر ایدئالی شدیدی» را ایجاد و در افکار ملت ایتالیا این عقیده را غرس کند که آنها ملتی هستند «بسوی آینده پیش می‌روند». باید بایتالیای فاشیست «زندگی در خطر را» اخطار کرد که مدام در نظرش باشد تا خود را برای هر نوع قربانی دادن و هر خطری آماده سازد. حتی نسل جوان باید تعلیمات مخصوصی را که از کودکی شروع میشود به بینند تا آنها را برای نمونه فاشیستی قالب‌ریزی کنند؛

بدین جهت در سنین اولیه عمر، آنها را در موسساتی که طبق اصول نظامی اداره میشوند گردآوری کردند و منظور این بود ایتالیا را يك ملت (نظامی) بار آورند. پاپ پی یازدهم حکومت فاشیست را از جهت اینکه «تمام جوانان کشور را از سنین دوره کودکی تابلوغ و همه مردم را بنفع حزب ورژیم منحصر بر اصول يك ایدالژی که غالباً به پرستش قوه قاهره دولت منتهی میشود، تحت انحصار خود قرار داده» محکوم نمود.

مرام فاشیست را نمی توان ندیده گرفت و با اینکه بدون تعمق آن را مورد دانست زیرا قسمت اعظم

سفسطه فاشیسم

اروپا به تعلیمات مکارانه آن تسلیم گردید. معیناً برای اثبات سفسطه های این ماجون مخلوط از انحرافات و حقایق نارس با استدلال مفصلی محتاج نیستیم. ما خواهیم دید اصولاً فاشیسم آنطور که سخن گویان مرام مذکور تظاهر میکردند آنقدرها هم تازه نیست. زیرا اگر عقیده آنها را درباره بزرگ نشان دادن دولت در نظر بگیریم این مسئله همان موضوعی است که فلاسفه یونان هم آن را مورد تحلیل و تجزیه قرار داده و من جمله در کتاب سرفو کلس بنام «آنتی گن» (۱) از جنبه کلاسیک آن مورد بحث قرار گرفته است. در تبلیغ جنگ بصدای بلند دکتربین رسوای آلمانها را مجدداً بخاطر می آورند. در موضوع پرسش نژاد که شامل مرام ضدیهود هم هست از مقلدین رفادار ناسیونال سوسیالیسم است. بالاتر از همه در موضوع انتقاد از دموکراسی راهی را که دیگران هموار کرده بودند تعقیب میکرد. بحث درباره این مسئله که حکمران غیر

(۱) Sophocles شاعر معروف یونان از سال ۴۰۶ تا ۴۸۰ قبل از میلاد مسیح

زندگی میکرد است (مترجم)

مسئول از يك مجلس انتخابی برای تامین منافع ملی شایسته تر است مورد بحث خانواده بزرگی از علماء بوده است و لذا فاشیسم تکرار گفته‌های استرافورد (۱) و لود (۲) در زمان سلطنت فردی چارلز اول در قرن هفدهم می‌باشد. برای اجداد بلافصل آن باید بدکترینهای اواخر قرن نوزدهم روسیه مراجعه کرد بطوریکه موسولینی را در واقع باید وارث معنوی پوبدونوستف Pobedonostev (۳) دانست. نواقص دولت دموکراتیک هر چه باشد و این ضرب‌المثل کوتاه که «دموکراسی رژیم بی‌پادشاهی است که دارای خیلی پادشاهان است» تهر چقدر حقیقت داشته باشد معینا این موضوع مسلم است دولت دموکراتیک خادم بشر برای رسیدن بآرزوهایش بوده و شخصیت بشری را با فراهم کردن میدان عمل وسیعی جهت ترقیات منظم و آزاد غنی می‌سازد. در رژیم مزبور شخص بیک آلت خود کار که دارای اراده مستقلی نباشد تبدیل نشده بلکه

۱- استرافورد توماس از شخصیتها برجسته تاریخ انگلیس، و بدلیل داشتن عقاید میهن پرستانه مقام مشص و ممتازی را دارد. او عقیده داشت که انگلستان پیشرفت خواهد کرد و این پیشرفت بایستی دوشاش تقویت قوه معجزه باشد نه پارلمان و حکومت باید از طرف پادشاه باشد نه مردم.

۲- ویلیام لود اسقف انگلیسی ۱۶۴۵-۱۵۷۳ از قدرت کلیسا و دخالت آن در امور سیاسی طرفداری میکرد و میگفت نفوذ معنوی آن کافی نیست بلکه باید قدرت کلیسا بصورت مادی و محسوس باشد و برای این منظور باید مقامات دولتی را در دست داشت و بدین ترتیب کلیسا را از جنبه مذهبی آن خارج کرده و جنبه سیاسی به آن میداد و حتی در بعضی موارد اعمال زور و تجاوز را نیز مجاز میدانست مترجم

۳- پتر ویچ کنسانتین پوبدونوستف (۱۹۰۷-۱۸۲۷) از حقوق دانان روسیه بوده است. از سال ۱۸۶۰ تا ۱۸۸۰ در دانشگاه مسکو کرسی استادی حقوق مدنی را داشته است. خیلی محافظه کار و عقیده داشت فرهنگ و عقاید مغرب زمین برای روسیه غیر قابل هضم و مضراست. مخصوصا از قوای سلطنت سخت طرفداری میکرد. (مترجم)

حقوق غیر قابل انتقال وی مورد کمال احترام است. آزادی نطق، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات، آزادی تشکیلات سیاسی و اجتماعی و بالاخره آزادی از توقیف اختیاری که در رژیم فاشیست تماماً تحت عنوان «آزادیهای بی‌فایده و یامضر» خلاصه گردیده اند و دولت فاشیستی (بقول بانی آن) آنها را «سلب کرده است» محدود نشده اند.

درست است دولت دموکراتیک «وحدت طبقات» را - فاشیسم افتخار انجام آن را بوسائل مشهور ((شدت عمل نسبت به آنها)) که با از بین رفتن آزادیهایشان ((مخالفت میورزند)) کسب کرده است - نتوانسته است عملی سازد ولی در رژیم دموکراسی هدف این نیست جوانان را (تحت رژیم روزمره سخن رانیهای جنک طلبانه تربیت کنند)، در یک حالت عصبانیت اخلاقی شدید، میهن پرستی تعصب آمیز، و بالاخره در یک انتظار آتشین تحصیل جلال و عظمت نگاه دارند. آن‌ها نه تنها گوی جنک است و نه از تبدیل ملت بیک اردوگاه نظامی با انضباط و طرز تفکر سر باز خانه‌ها خوشحال است. دولت دموکراتیک در پی این نیست باژستهای تهدید آمیز و ((شمشیر درخشان)) در خارج برای خود احترام و شخصیت کسب کند. مسائل عالی‌صالح و جنک را باراده یک شخص نمی‌گذارد. اینها تماماً مسائل اصلی هستند نه خواص موجه‌نمای یک دولت «متشکل» متمرکز و متحد» و همین مسائل هستند که باید در موقع انتخاب یکی از حکومت‌های دیکتاتوری و دموکراسی مورد بحث قرار گیرند. بالاخره ممکن نیست دنیا برای مدتی نامحدود بحالت نیمی آزادی و نیمی اسیر، اسیر یک فلسفه سیاسی ارتجاعی باقی بماند.

سازمان اقتصادی دولت فاشیست
 اکنون موقع آن است سازمان دولت فاشیست را که اصول اساسی آن از تئوریهای سندیکائی کارگری ایتالیا گرفته شده و ممکن است ثابت شود از ایدئولوژی سیاسی فاشیسم دارای ثبات بیشتری است شرح دهیم (۱)

اصول عقاید
 انقلاب در دستگاه حکومت که لیبرالیسم سیاسی را در ایتالیا محو کرد بدنبالش انقلابی اجتماعی بوجود آمد که لیبرالیسم اقتصادی را نیز از بین برد.

لیبرالیسم سیاسی در اساس شامل آزادی سیاسی است در صورتیکه لیبرالیسم اقتصادی (همانطور که معمولاً آن را بگذارید بشود میگویند) آزادی اقتصادی را ضمناً در بردارد. البته این دو نوع آزادی هیچ نوع رابطه تاریخی و یا اساسی باهم ندارند زیرا آزادی سیاسی نه تنها با موانع منطقی آزادی عمل موسسات اقتصادی بیگانگی ندارد بلکه معمولاً مشروط با آنها هم هست. یک کشور دمکراتیک مثل بریتانیای کبیر مدتهاست اصولاً و تا حد زیادی عملاً از آئین آزادی تجارت دست برداشته است. از اینجاست که در طریقه اقتصاد سرمایه داری آزاد، فاشیسم با تمایلات عمومی هم آهنگی دارد. فاشیسم در پی این نیست تمام اقتصاد ملی را تحت انحصار دولت در آورد. بر عکس رژیم تجارت فردی را در بعضی از رشته‌های زندگی اقتصادی بر سمیت می شناسند منتهی نظارت یا مدیریت دولت را در رشته‌های دیگر در دست دارد. منشور کار (۱۹۲۷) صراحت

۱- موسولینی عقاید خود را با سندیکالیست ها وصلت داد و د کترین آنها را در فاشیسم گنجانده (مؤلف)

دارد)) تجارت شخصی در زمینه تولید موثر ترین عوامل و مساعدترین وسائل تامین ملی است)) باینحال کمی بعد اضافه میکنند ((دخالت دولت در امور اقتصادی وقتی است که ابتکارات شخصی ناقص و یا کافی نباشند و باینکه با منافع سیاسی دولت تماس داشته باشند)) این بند از منشور درب رابرو روی اقدامات دولت بعدی باز میگذارد که اگر از آن به سوسیالیسم تعبیر نکنیم لااقل آن را مرحله شروع سوسیالیسم باید بدانیم. با ترتیب فوق بانکها و تجارت خارجی تحت نظارت مستقیم دولت بیرون میآیند و بعلاوه صنایعی که ((برای دفاع ملی مهم است.)) نیز در شعاع عمل تعهدات دولت قرار خواهند گرفت و بالاخره قسمت اعظم دامپروری نیز بدولت تعلق خواهد داشت. حتی در امور کشاورزی، صنایع کوچک و تجارت داخلی که فاشیسم اصل تجارت شخصی را پذیرفته است دو شرط مهم گنجانده شد:

اول اینکه کارفرما مسئول اداره بنگاه است و کارگر همکار فعال اومی باشد. این ((همکاری بین قوای تولیدی منشا حقوق و وظایف متقابلی است)) ثانیاً اینکه بنگاههای خصوصی تولیدی ((مسئله مورد علاقه عمومی است.)) برای اجرای شرایط فوق در هر قسمتی از دستگاه اقتصادیات و وسائل کاملی در نظر گرفته اند. بمنظور تعیین حدود همکاری بین سرمایه و کار، مردم ایتالیا را در سندی بگاهائی که مطابق اصول صنفی است متشکل کرده اند و در مورد تنظیم کیفیت و کمیت تولید بشفع عموم تمام قوای مولده مملکت را در موسساتی بنام اصناف جمع آوری کرده اند. مجموعه سندی بگاه و اصناف اساس دولت اصنافی را تشکیل میدهند

که معرف بزرگترین کمک فاشسیم در زمینه سیاسی و اقتصادی است. سازمان سندیکائی در زندگانی اقتصادی ایتالیا بمنظور انضباط در امور اقتصادی عیناً همان اقدامات معمولی حزب فاشیست بمنظور انضباط در زمینه سیاسی است.

سندیکاها
اشاره‌ای که رسماً شده میرساند چطور سندیکالیسم
منافع دسته جمعی آنها را که در کار تولید

مشغولنداعم از کارفرمایان و یا کارگران علی السویه، تا آنجا که با ((منافع تمام طبقات اجتماعی که یکسان مشمول حمایت هستند)) هماهنگ باشد بالامی برد. منظور فوق از طریق اندیووالیسم یعنی از طریق مبارزه عوامل متشکل سرمایه‌داری و کار و یا از طریق سوسیالیسم دولتی یعنی برقراری نظارت بوروکراتیک بدست نمایندگان بوسیله دولت اصنافی یعنی خودمختاری تولیدکنندگان که با موافقت یکدیگر کار میکنند تا همین میشود بعبارت دیگر هدف اصلی سندیکالیسم ایتالیا این است که در عوض مبارزه طبقاتی کارفرمایان و کارگران، همکاری دوستانه آنها را بر اساس التیام منافع مختلف آنها برقرار کند و طبق این نظریه عمومی قانون سال ۱۹۲۶ سندیکاها را معرف کلیه اشکال فعالیت‌های اقتصادی که از طرف اتحادیه‌های حرفه‌ای انجام میشدند نمود. سال بعد یک منشور کار منتشر گردید. منشور مزبور ماهیت دولت اصنافی را تعریف کرد و تمام اصولی را که تابع حال حاکم بر روابط کار و سرمایه بود لغو نمود. در هر رشته از مشاغل دوسندیکا وجود داشت یکی برای کارفرمایان و دیگری برای کارگران مشاغل آزاد و هنرهای زیبا از این قاعده مستثنی

بودند بطوریکه بین کارفرمایان و کارگران در این رشته از مشاغل فرقی وجود نداشت. عضویت در این سندیکاها برای استخدام در یک حرفه معینی نه اجباری بود و نه لازم. امتیازاتی را که سندیکاها برای اعضای خود تحصیل میکردند باشخاص غیرعضو هم خود بخود داده می شد و بهمین لحاظ این عده مجبور بودند حق عضویت سندیکائی را نیز بپردازند در هر رشته ای از صنعت فقط بیکی از دو سندیکای کارگران و یا کارفرمایان صورت رسمی دادند گرچه در بعضی موارد تعداد اعضای سندیکاهای مزبور به یک دهم کارکنان آن صنعت نمی رسید و چنین سندیکائی تحت نظارت مستقیم حزب فاشسیت طبقه د کمترین موسولینی مبنی بر اینکه کلیه (تشکیلات اقتصادی که از طرف دولت اصنافی برسمیت شناخته شده اند در حیظه صلاحیت فاشسیم است)) قرار داده شد. وظیفه سندیکاها به ترتیب مافوق و مادون اعم از سندیکاهای شهر استان و کشور اقدامات مشترک بود. وقتی دو سندیکای کارفرما و کارگردر هر رشته از صنعت که نمایندگان سرمایه و کار بودند اختلاف خود را ضمن یک قرارداد کار دسته جمعی حل میکردند مواد قرارداد برای کلیه کارکنان آن صنعت اعم از اینکه عضو باشند و یا نباشند لازم الاجرا می گردید این قراردادهای دسته جمعی قواعد و مقررات صریحی را در مورد کلیه جوانب مختلف مسائل کار از قبیل میزان مزد ساعات کار - تعطیلات هفتگی و سالیانه - جبران خسارات در موارد اخراج و امور انضباطی در برداشت

دولت اصنافی

نویسندگان فاشیست عقیده دارند دولت اصنافی

((بزرگترین کمکی است که ایتالیا به رهبری

موسولینی در حل بزرگترین مسائل اجتماعی عصر ما بعمل آورده است. دولت مزبور بدنیا می‌آید که بواسطه کشمکش طبقاتی از هم متلاشی شده و بین مکاتب افکاری که نماینده اندیوید آلیسم قرن نوزدهم از یک طرف و اصول اشتراکی مارکس از طرف دیگر تجزیه شده بود می‌آموزد که برای یک دولت امکان هم آهنگی منافع متضاد طبقاتی کاملاً وجود دارد.

مبارزه طبقاتی که معنای انقلابی آن ((رسیدن بقدرت با از بین بردن یک طبقه است)) جای خود را به همکاری طبقاتی بر اساس سندیکاها بوسائل و طرقی که قانون معین کرده داده است. بین کار - فرمایان و کارگران ممکن است اختلافی پیدا شود ولی این اختلافات با آئین بررسی که ((بر فرمول مساوات مطلق ظرفین)) مبتنی است حل و تصفیه می‌گردد. در هر حال تجمع تولید کنندگان بدور هم بنحو سندیکائی که بر تعیین حدود منافع کارگران و کارفرمایان مبتنی است در زمینه‌های مختلف فعالیت اقتصادی، اتحادیه‌های دو گانه را نیز در بر دارد. بنابراین سندیکاها درست‌نمای منافع مختلف و حتی غالباً متضاد سرمایه و کار هستند که منافع مزبور نیاز بالتیام و سازش دارد. در سال ۱۹۳۴ قدم دیگری برای وصل این رشته‌های گسسته متضاد با هم برداشته شد. این قدم تشکیل موسسات جدید اداری و تاج سر رژیم اجتماعی فاشیست بود. مهره‌های اتصالی مذکور اصناف هستند که کارگران و کارفرمایان

رابرای همکاری باهم بر اساس مساوات طرفین در اتحادیه واحد فرا
میخواند.

اصناف را عوامل دولت تعریف کرده اند که در آن

اصناف

ها به تعداد مساوی نمایندگان کارگرو کارفرما

در اطراف يك ميز گرد با اتفاق نمایندگان حزب فاشیست می نشینند و
بمنظور اداره صنایع با هم همکاری میکنند. اداره صنایع به تریبی
است که موسسات انفرادی بایستی در کار خود منافع عمومی را در نظر
بگیرند نه اینکه فقط برفع صاحبان خویش اقدام نمایند. آنها
عالی ترین سازمان اقتصادی هستند. هر صنفی انواع عواملی را که در
جریان معینی از تولید يك صنعت شرکت دارند در بر دارد بدین
عبارت تولید کنندگان مواد خام - کارگران مراحل مختلف صنعتی -
بازرگانان اشیاء تمام شده و کارشناسان علمی و فنی عوامل گوناگون
جریان تولیدی يك صنعت هستند. (۱) اصناف مزبور هر يك دارای
شورائی بوده و از مجموع شورای عمومی اصناف که مدافع منافع صنفی
تولیدی است بدست میاید. (۲) وظایف اصناف در درجه اول مشورتی
است. هدف آنها انجام يك اقتصاد بابرنامه است که ((مساعی عمومی را
در راهی که با منافع عمومی مطابقت داشته باشد متمرکز و هدایت

۱- ۲ صنف وجود داشت که هشت صنف برای تولید که شامل کشاورزی هم بود ۸
صنف برای صنعت و تجارت و ۶ صنف برای خدمات (مشاغل آزاد ، حمل و نقل و
غیره) ۲- در اداره عمومی اصناف کمیته مرکزی صنفی که تمام قوای تولیدی را در
ملت متمرکز میکند شرکت دارد (مولف)

نماید.) موسولینی میگفت « این وظیفه اصناف است که جریان تولید را منظم کنند، ما نباید هر چیز و هر چقدر تولید کنیم. این نوع تولید احمقانه و بورسکستگی خواهد انجامید.» ایتالیا بوسیله اصناف مزبور در پی این بود بجای سیاست آزادی تجارت (بگذارید بشود) قرن گذشته دستگاه صحیح و منظمی بوجود آورد که در این سیستم به بنگاههای شخصی راهی را که مفیدتر در جهت منافع عمومی سیر میکند نشان دهد. اصناف در حالیکه مشاور دولت برای وضع قوانین اقتصادی در کلیه امور تولید، توزیع و مبادله قرار میگیرند تعیین قیمتها و مزد اجازه و باممنوعیت تاسیس صنایع جدید، تعیین شرائط کارآموزی دخالت در مسائل تجارنی و از جهات دیگر نظارت بر دستگاه اقتصادی کشور با آنها است. طرفداران رژیم صنفی گرچه لیبرالیسم اقتصادی را قبول ندارند مع هذا با اکراه وجود سوسیالیسم دولتی را بمعنای دولتی کردن اقتصادیات منکر هستند. رژیم صنفی متضمن اقتصادیات منظم و تحت کنترل است. اصناف در زمینه اقتصادیات نظم را معمول میدارند. آنها ارگانهای دولت نیستند. طرح ریزی و تنظیم زندگی اقتصادی مردم ایتالیا بیشتر به خود تولید کنندگان که از طریق تشکیلات اصناف فعالیت میکنند سپرده شده است. در این تشکیلات نمایندگان هر رشته از امور اقتصادی شرکت دارند. نمونه ارگانهای دولت که دارای جنبه بوروکراتیک نباشند و بشکل صنفهای متقل و خود مختار در آیند مختص فاشیسم نیست زیرا انگلستان هم هست که می توان در آن موارد زیادی را از این قبیل جستجو کرد ولی در هیچ کشوری مانند ایتالیا دامنه ارگانهای

فوق بسیط نبود. زیرا در اینجا کلیه اقتصادیات کشور را فرا گرفته بود. چندعامل بودند خودمختاری اصناف را تا حد قابل ملاحظه‌ای محدود میکردند و اول اینکه ریاست اصناف بایکی از وزرا بود، ثانیاً نمایندگان حزب فاشیست جزو اعضای آنها بودند و بالاخره تصمیمات اصناف وقتی قابل اجرا میشد که به توشیح دولت میرسید عقیده بر تاسیس يك شورای عمومی اقتصادی که پارلمان را از وظایفی که با روح آن سازگار نیست بری کند مسئله‌ای است که سایر کشورها می‌توانند بیشتر و بهتر آن را مورد مطالعه قرار دهند. مع هذا رژیم فاشیست با موسسات دموکراتیک آزاد کاملاً غیر مانوس و نامتجانس است.

نمایندگی حرفه‌ای تشکیلات اقتصادی دولت اصنانی برای خود وسیلهٔ تنهاییست بلکه وسیله‌ای است برای نیل

بیک هدف. این تشکیلات، دستگاه سیاسی دموکراسی جدید را «نه بر قاعده اکثریت بلکه بر اساس استعداد و ظرفیت که نتیجه‌اش نمایندگی جغرافیائی» در مجلس شوری است در بر دارد. معنای نمایندگی حرفه‌ای این است کلیه انتخاب کنندگان بر حسب مشاغل متشکل میشوند و بدن منظور دستگاه سندیکائی و سائل لازمه را فراهم میکنند. اولین مجلس حرفه‌ای نمایندگان در سال ۱۹۲۹ انتخاب گردید و ده سال بعد مجلس فاشیستها و اصناف جانشین آن شد. موسولینی بر نامه‌اصلاحات قانون اساسی را در روزهای اولیه جنبش فاشیست اینطور پیش بینی کرده بود: «زندگانی يك کشور جدید دارای سرایشی‌های مهمی است و ارگانهای اصلی دستگاه سیاسی برای رفع احتیاجاتش کافی نیست.

وضع فعلی نمایندگی سیاسی نمی‌تواند ما را راضی نگاهدارد. ما خواهان نمایندگی مستقیم تمام منافع از هم جدا هستیم. دستگاه اداری دولت باید تغییر کند و شوراهای فنی عمومی که سازمانهای تجاری، حرفه‌ای و فرهنگی آنها را انتخاب میکنند تأسیس شوند» در هر حال موسولینی معتقد بود در یک دولت توتالیتر که فقط وجود یک حزب سیاسی منحصر به فرد در آن رسمیت دارد مجلس نمایندگان ایتالیامانند رایش تاگ آلمان علت وجودی خود را از دست داده و تحول ناری در تاریخ بوده است. بعداً اضافه میکنند مجلس مزبور سازمانی است که «با فکر ما و مذهب ما فاشیست‌های بیگانگی دارد». زیرا «این مجلس از نظمی طرفداری میکند که ما آنرا واژگون کرده‌ایم» فقط آینده است که نشان خواهد داد آیا ادعای فاشیست‌ها مبنی بر اینکه دستگاهی که بر تعدد احزاب متکی باشد «بمرحله از تاریخ تعلق دارد که اکنون در پشت سر جامانده است» اساس محکمی داشته است یا خیر؟ مع هذا اگر دولت اصفافی باقی بماند ممکن است اصول اساسی آن مبنی بر یک اقتصاد ملی که از طرف سازمانهای صنفی حرفه‌ای نظارت و هدایت شوند در تکامل سیاسی و اقتصادی اجتماعات دموکراتیک تأثیر زیادی داشته باشد:

امپراطوری اگر دیده شود روح ناراحت، حادثه جوئی و
مستعمراتی ایتالیا اصرار به برقراری یک شخصیت در رأس حوادث

که تماماً از مشخصات دیکتاتوری هستند نکات برجسته سیاست خارجی فاشیست را تشکیل میدهد جای تعجب نیست. موسولینی یک وقت می‌گفت «من سر تا پا برای حرکت هستم» همین حس جاه‌طلبی در

روابط بین‌المللی از عوامل هرج و مرج گردید .

قبلا درباره استیلاي حبيشه وعكس العمل آن در اوضاع اروپا بحث كرديم . هدف اصلي ' سياسي بود يعنى ميل بازدياد شخصيت ايتاليا . موسولينى با افتخار فريادميزد « ايتاليا بالاخره صاحب امپراطورى خود شد » ولى اين هدف سياسي در زير ماسك بهانه اقتصادى مبنى براينكه ملت چهل وسه مليونى ايتاليا (در مرزهاى تنگ و كوچك خود خفه شده است) مخفى شده بود . استدلال ميكردند ايتاليا خواهان مستعمراتى است كه اين مستعمرات بتوانند براى « صدها هزار نفر از فرزندان آن كه در كشور اصلى محروم از كار كردن هستند و بواسطه موانعى كه از طرف كشورهاي بيگانه براى مهاجرت بيگانگان گذاشته شده قادر به هجرت نيستند » محلى تهيه كند . درست است قاره جديد درب خود را بر روى جمعيت زيادى قاره قديم بسته است و اين مسئله مشكلات اقتصادى اروپاى امروز را پيچيده تر كرده است ولى ادعاى اينكه ايتاليا از زيادى جمعيت بزحمت افتاده بود منطقى بنظر نميرسيد . زيرا وقتى دولت براى تشويق خانواده هاى پراولاد با اعطاي كمك و اقدام به برگشت ايتاليائيهائى كه جلاى وطن كرده بودند زبون باشد چگونه مى تواند مدعى شود از زيادى جمعيت بستوه آمده است . دراينكه ايتاليا خود داراى آنقدر زمين هست كه جمعيت زياديش ميتواند در آن معاش خود را تا مبن كنند از نقشه هاى رسمى كشت و زرع اراضى كه (موسولينى در سال ۱۹۲۵ ميگفت) « نان و زمين به مليونها مردم ايتاليا كه از خارج مى آيند ميدهد » معلوم ميشود . اراضى با تلاقى را خشك مناطق ساحلى را وسيع

وازریش دامنه‌های کوهها با جنگلکاری جلوگیری کردند. پس اگر از مهاجرت توده مردم با هم یکجا جلوگیری شده است. در عوض مهاجرت داخلی جای آن را گرفته بدین معنی که خانواده‌ها از نواحی پر جمعیت به سایر قسمت‌های ایتالیا و یاب‌به مستعمرات ایتالیا در شمال افریقا مهاجرت کرده‌اند. بادر نظر گرفتن تحولات و ترقیات مزبور معلوم میشود دلائل ایتالیا برای داشتن مستعمرات بعثت تکثیر جمعیت چندان پایه و اساسی نداشته است. برای رد دلائل فوق اینطور استدلال می‌کردند تعهدات تجارت بین‌المللی و تعقیب سیاست اقتصادی خود کفایت دسترسی مطمئن بمواد خام را برای صنایع ایتالیا که یک ضرورت محض، « ضرورتی حیاتی و مهمانی برای یک ملت » است ایجاد می‌نمود. از این نقطه نظر مستعمرات موجوده ایتالیا دارای موقعیت بسیار با مساعدی بودند. کشور مذکور از سایرین در صحنه استعمار دیرتر وارد شده زیرا در اواخر قرن نوزدهم تمام قوایش در راه تأسیس یک دولت ملی متمرکز شده بود. با اینحال ارتیره را در دریای احمر و سومالی را در اقیانوس هند بدست آورد و در نتیجه جنگ با دولت عثمانی در سال ۱۹۱۱ لیبی را در شمال افریقا متصرف گردید. متصرفات استعماری ایتالیا در سال ۱۹۱۹ موقعی که دول فاتح مستملکات آلمان را بین خود تقسیم کردند با مقایسه سهم سایر دول قابل توجه نبود و عده‌ای از مردم آن کشور غافل از بدست آمده‌ها، آن در دریای آدریاتیک خیال می‌کردند واقعاً ایتالیا از ثمرات پیروزی محروم مانده است. در نتیجه آن را از ملل « ناراضی » که لازمه هر معاهده صلح است قلمداد می‌کردند.

مسئله‌ای که باقی ماند این است باید دید آیا فتح حبشه از طرف ایتالیا همانطور که با اطمینان پیش‌بینی کرده بودند ((محل امیدی برای نیروهای لبریز جمعیت روزافزون ایتالیا)) تهیه خواهد کرد؟ و آیا مردم ایتالیا برای ((حاصل‌خیز کردن)) اراضی فوق ((با کار خود)) که در پای آن ((خون خود را ریخته‌اند)) از خود فعالیت‌ی نشان خواهند داد یا خیر؟

اختلاف ایتالیا

و جامعه ملل

اگر تنها نتیجه جنگ بین ایتالیا و حبشه محو امپراطوری قدیم افریقائی باشد صفحه‌ای بر صفحات تاریخ بسط استعماری و چپاول اضافه شده است ولی باید دانست این موضوع موازنه قوا را هم در قاره اروپا از نقطه نظر مادی بهم نزد اثرات آن خارج از صحنه افریقانمایان شد زیرا قدرت و شخصیت جامعه ملل را فرا گرفت. تمام مللی که در ژنو جمع شده بودند - باتفاق آراء ایتالیا را به تجاوز محکوم و آن را مجبور کردند با ((محاصره اقتصادی که از طرف پنجاه و دو ملت علیه آن اعلام شده بود و محاصره مزبور به میل و اراده يك دولت (۱) انجام گرفت)) مقابله کند. بملت ایتالیا فهماندند که ((محاصره)) نه بملت تجاوز خشونت آمیز است بلکه می‌خواهند بدین وسیله جلوی آرزوهای مستعمراتی ایتالیا را بگیرند. این محاصره را از ناحیه ((دول مستعمراتی قدیمی و سیر)) میدانستند و باید دشمنی کشور های سرمایه‌داری که از انقلاب فاشیستی بعلت اینک که نظم اجتماعی آن از ((عدالت اجتماعی - بالاتری)) طرفداری می‌کرد ترس داشتند نسبت

(۱) - معاهده ایتالیا و انگلیس در سال ۱۹۳۸ روابط دو کشور را بهبودی

میدادند. گرچه اقدامات نیمه تمام جامعه ملل همانطور که گفتیم طبعاً يك نوع مانور بحساب می آمد و جنبه مجبور کننده نداشت ولی تنها اثر آن اثبات بی ثمر بودن عملیات دسته جمعی و از طرف دیگر بوجود آوردن ((محوررم - برلن)) بود. ایتالیا که از اجرای ((تضمینات)) سخت عصبانی بود بستگی خود را در سال ۱۹۳۷ به عهدنامه ضد کمینترن آلمان و ژاپون اعلام و از جامعه ملل کنار کشید. ایتالیا با وجود تمام این ژستهای تهدید آمیز پس از انضمام حبشه خود را يك ((دولت راضی)) اعلام و میل خود را اظهار داشت بر اینکه بعد از این در دنیا عامل صلح و استقرار خواهد بود. هنوز سه سال نگذشته بود که چشمهای پر آرزو و منتظر خود را بر مستملکات همسایه فرانسوی خود انداخت. از طرف دیگر در مطبوعات و مجلس نمایندگان ایتالیا پیشنهادات پر طول و تفصیلی مطرح گردید. نقض عهدنامه سال ۱۹۳۵ ایتالیا و فرانسه در سال ۱۹۳۸ اولین قدمی بود که بسوی هدف برداشته شد. ایتالیا وقتی ایستادگی (۱) شدید دولت فرانسه را دید مأیوس گشته و چند ماهی از سال ۱۹۳۹ گذشت که بر آلبانی مستولی و آنجا را بتصرف خود در آورد. منظور از این عمل قسمتی جبران بدست آمده های آلمان در اروپای مرکزی و قسمتی تحکیم موقعیت خود در دریای آدریاتیک در روز يك جنگ اروپائی بود.

۱ - فرانسه بواسطه این عهدنامه قسمتی از نواحی افریقای و راه آهن جیبوتی

با دیس آبابارا با ایتالیا و اگذار کرد و با ایتالیا بیثباتیهای مقیم تونس نیز حق حفظ ملیت ایتالیائی

مدارس و غیره داده شد. (مؤلف)

ما به هر سرنوشتی که در انتظار اقدامات دیگر
عهدنامه واتیکان فاشیست باشد کاری نداریم ولی یکی از آنها که

دارای دوام نسبتاً بیشتری بود عهدنامه منعقدہ بین دولت ایتالیا و قلمرو
 پاپ بود که در سال ۱۹۲۹ بسته شد. این موافقت نامه تاریخی شهر واتیکان
 را ((تحت شرایط و مقررات مخصوصی)) قرارداد و برای مقرب پاپ ((حق
 مالکیت تام، اختیارات کامل و مطلقه و بالاخره استقلال قضائی قائل
 شد)) در این صورت ((مسئله رمن)) که از سال ۱۸۷۰ یعنی وقتی که دولت
 پاپ در رم از طرف قلمرو پادشاهی ایتالیا ضمیمه گشت لاینحل مانده بود
 «بطور مطلق و مسلم» حل گردید.

قسمت هفتم

((سایر کشورهای اروپائی))

شرح تحولات سیاسی شدیدی که روسیه شوروی . آلمان ناسیونال سوسیالیست و ایتالیای فاشیست را بوجود آوردند قبلاً گذشت، اکنون موقع آنست تحولات آرامی را که در سایر کشورهای اروپائی اتفاق افتاده مورد مطالعه قرار دهیم

پس از سقوط آلمان در سال ۱۹۱۸ فرانسه جزء
فرانسه
دول معظم قاره اروپا گشت. کشورهای جدیدی

که ظهور صاعقه مانند آنها سپاهیان را که کادموس (۱) با کاشتن دندان های اژدها باعث شد از زمین برویند بیاد می آورد، طبعاً فرانسه را بچشم حامی خود نگاه میکردند و با کمک های مالی و سیاسی آنها را بنزدیکی با خویش مجبور کرد. سلسله اتحادهایی که فرانسه با کشورهای کوچک اروپائی مرکزی و شرقی امضاء کرد یکی از سه خط دفاعی بود که فرانسه بمنظور تامین در مقابل تقوق مجدد آلمان ساخت. دومین خط دفاعی جامعه ملل بود که غالب سیاستمداران دور اندیش فرانسه ضمانت اطمینان بخش امنیت عمومی خود را بوسیله عملیات دسته جمعی

۱ Cadmus افسانه مشهور یونانی است باین عبارت که کادموس پسر

پادشاه فنیقیه بود وقتی برای پیدا کردن خواهرش رفت و او را نیافتوی را مجبور کردند راهی در پیش گیرد آنقدر برود تا بگاری برسد و هر جا گرسنگی وضع بر او غالب گشت در آنجا دستور دهد شهری بسازند. وی بر افتاد و بگاو هم رسید و دستور داد شهر Thebes را ساختند. در موقعی که خواست او را ذبح کند هم راهانش را برای آب بچشمه. اری فرستاد و آنها را اژدهائی مقتول کرد. کادموس از این خبر متعیر شد و اژدها را کشت و بناب دستور رب النوع آنها دندانهای اژدها را در زمین غرس کرد و یک نسل مردم سبع و زور آزار وید

(مترجم)

در آن یافتند. خط سوم تفاهم با بریتانیای کبیر بود که بر پایه منابع مشترک آنها متکی بود. همین منافع مشترك، دودمو کراسی غربی را در اتحاد علیه يك آلمان جنگجو بهم متصل ساخت بین موضوعات فوق که هدفهای سیاست خارجی فرانسه را تشکیل میدادند تنها هیچ نوع اختلاف و تضادی وجود نداشت بلکه برعکس مجموع آنها سیاست مستقلی را تشکیل می دادند. جامعه ملل از نقطه نظر ملل کوچک دژ تمانیت ارضی و امنیت آنها بود. بریتانیای کبیر هم آن را در حفظ صلح در يك سیستم اتحادیه های نظامی علیه یکدیگر دارای پایه های بادوام تری میدانست. در يك ساعت بحرانی وقتی که فرانسوی ها نتوانستند با تمام قوا از جامعه ملل پشتمانی بانی کنند اشتباه تاریخی بزرگی مرتکب شدند و موقعی هم که مسئله حیاتی استیلای حبشه مطرح گردید ((بین دو عقیده سرگردان ماندند)). مساعی جامعه ملل بمنظور جلوگیری از تعرض ایتالیا وقتی با اقدامات مخالف آمیز کابینه وقت فرانسه که میخواست با يك تیر دوشان بزند مواجه شد بجائی نرسید. بالنتیجه جامعه ملل به تنهایی در موقعیتی قرار گرفت که نتوانست از تجاوز مجدد آلمان جلوگیری کند.

دول کوچک هم با آشکار شدن این حقیقت سیاسی از آنها رفع شبهه شد و امیدواریهای خود را برای امنیت يك سیاست بی طرفانه متوجه گردانیدند. فرانسه هم از موقعیت برجسته خویش که در دهه اول پس از جنگ ۱۸-۱۹۱۴ بهره مند بود محروم گردید.

این حوادث در دل زمان نهفته بود. ترمیم نواحی ویران شده برای ملت فرانسه در این

مسائل داخلی

وقت مسئله حیاتی بود. خسارات وارده دشمن (۱۸-۱۹۱۴) در اراضی اشغالی اثرات عمیقی در نواحی شمال و شمال شرقی از خود بجای گذاشت اگر چه قسمتی از خسارات وقتی که اراضی بمیدان جنگ تبدیل شدند غیر قابل احتراز بود با اینحال بنظر میرسد در این مرزدهم خسارات مزبور بمنظور ویرانی و انهدام منابع صنایع فرانسه عمدا وارد آمده است. جمعیت اراضی اشغالی از $\frac{۴}{۳}$ ۴ میلیون به دو میلیون نفر رسید تقریباً $\frac{۱}{۳}$ منارل مسکونی، عمارات عمومی، کارخانجات و ساختمانهای کشاورزی ویران شدند. تمام چاههای ذغال سنگ و معادن آن منهدم گردیدند و بالاخره قسمت اعظم اراضی مزروعی پایمال شدند بطوریکه آنها کاملاً لخت و خالی از آبادانی بجای ماندند. آنهائیکه ویرانههای شهرهای باجلال و عظمت سابق فرانسه را مورد بررسی قرار دادند توانستند علت تصمیم دول فاتیح رادر مورد اخذ غرامات از دشمنان برای جبران خرابی هائی که آنها وارد کرده بودند بفهمند و برای جلوگیری از برپاشدن مجدد يك چنین فاجعه دیگری هر نوع سعی و کوششی که در قوه داشتند بکار برند. این منظر جنگ در معرض فراموشی است در حالیکه فقط از شرایط ختمی که بر کشور مغلوب تحمیل کرده اند یاد میکنند. فرانسه نیز از يك مشکل قانون اساسی که از عدم ثبات دولتها بوجود آمده بود رنج می برد بطوریکه در فاصله ۳۰ - ۱۹۲۰ در این کشور يك سری کابینه پشت سرهم آمدند و رفتند. علت این موضوع را باید در خود دستگاه پارلمانی فرانسه که از نقص متضاد يك دولت توالتیتر یعنی وجود احزاب متعدد در زحمت بود جستجو کرد. در این دوره بیشتر کشورهای اروپائی شانس خود را در داشتن احزاب

متعدد سیاسی و یا منحصر بفرد مورد امتحان قرار دادند. در حالت اول عدم ثبات دولتها عدم اعتماد بدستگاه پارلمانی را بیار آورد و در حالت دوم در مقابل دولتی که بر سر کار بود دسته مخالف و یا جانشینی وجود نداشت. در فرانسه وقتی دولتی بر سر کار می آمد نشانه این بود بین نظریات متضاد و دستجات مختلفه ای که موافقت خود را با آن کابینه اعلام کرده بودند توافق نظری حاصل شده است. در نتیجه دولتی که بر سر کار بود همیشه ضعیف و جز در موارد بحرانی دائمادر تعقیب یک سیاست ثابت و مداوم اعم از داخلی و یا خارجی دچار محظورات بود. همیس جریان سریع رفت و آمد کابینه ها افکار عمومی را نازا می و بالنتیجه میدان را برای تبلیغات فاشیست ها و سلطنت طلبان باز گذارد. در سالهای اخیر جنگ ۱۸-۱۹۱۴ زمام امور کشور بدست شخص پرزوری افتاد. آقای کلمانسو نخست وزیر بودوی برای پیروزی نهائی با اراده تزلزل ناپذیری جنگ را ادامه داد. در کنفرانس صلح پاریس (۱۹۱۹) ریاست کنفرانس با وی بود. کلمانسو در کنفرانس تمام هم خود را مصروف هدف واحدی کرد و آن قرار دادن فرانسه در یک وضع غیر قابل شکست بود ولی یک موضوع را فراموش کرد و آن امکان رفتار سخاوتمندانه تری نسبت بدشمن شکست خورده بود که در اینصورت باتصال فاصله بین دولت همسایه کمک میکرد و امنیت فرانسه بجای تضعیف تقویت میشد. آقای کلمانسو با قدرت تام بر فرانسه حکومت کرد و مخالفین او که علیه دولت وی برخاستند فقط در سال ۱۹۲۰ احساس قدرت کردند زیرا در این سال در انتخابات رئیس جمهوری

نتوانست بجای آقای پوانکاره انتخاب شود و آقای میلرند **Millerand** انتخاب گردید نامبرده نظر خود را درباره بسط اختیارات رئیس جمهوری و شرکت در اداره سیاست خارجی که در آن وقت يك وضع بحرانی بخود گرفت شخصا اعلام کرد.

سیاست خارجی اختلاف نظر روزافزونی که بین فرانسه و انگلیس درباره رفتار نسبت به آلمان پیدا شد شکاف

شدیدی در اتحاد آنها بوجود آورد. بریتانیای کبیر نسبت بدول مرکزی رویه مسالمت آمیزی در پیش گرفت این کشور در تصفیه مسائل جنگ ۱۸-۱۹۱۴ خیلی در هول و هراس بود و میخواست هر چه زودتر مردم آلمان را برای تجدید نیروی اقتصادی آنها کمک کند. اگر آلمانیها قبل از جنگ از رقبای سرسخت بریتانیا بشمار میرفتند در عین حال از مشتریان ثابت قدم و اصلی آنها محسوب میشدند. فرانسه برعکس بریتانیای کبیر که اوضاع آلمان را از نقطه نظر اقتصادی نگاه میکرد آن را از نقطه نظر سیاسی می دید. تنها هدف فرانسه امنیت بود و وقتی بفکر تجدید قوای همسایه نیرومند خود می افتاد متوحش میشد. گرچه در فرانسه افکار عمومی از يك سیاست زور طرفداری میکرد ولی این افکار عمومی يك استثناء داشت و آن مسیوبریان بود که با بریتانیای کبیر در آوردن آلمان در جرگه دول اروپائی همکاری میکرد. طرفداری بریان از نظریه بریتانیای کبیر با مخالفت مجلس نمایندگان فرانسه مواجه شد و در سال ۱۹۲۲ از مقام نخست وزیری استعفا داد. آقای پوانکاره رئیس جمهور سابق که بجای آقای بریان نخست وزیر

شد از طرفداران سیاست زورو «دیپلماسی قدیم» بود و آن را به سیاست مسالمت آمیز و «دیپلماسی جدید» که عبارت از تماسهای شخصی و کنفرانسهای سیاستمداران بود ترجیح میداد. تصمیم آقای پوانکاره بر اخذ غرامات تا آخرین دینار از آلمان با وجود مخالفت بریتانیای کبیر منجر باشغال ناحیه دور از طرف فرانسویها در سال ۱۹۳۳ گردید. نامبرده بعلاوه از نهضت تجزیه طلبان در منطقه رن با امید تشکیل يك دولت پوشالی که از همسایه غربی خود الهام بگیرد. طرفداری میکرد همانطور که در فصول قبل دیدیم نظریه ایجاد يك «قلمرو پادشاهی وسطی» بین دو نیمه امپراطوری شارلمانی که در قرون متمادی با کاشتن تخم نفاق و نفرت روابط آنها دشمنانه گردیده از افسانههای قرون وسطی بود. فقط در يك موقع، ایدآل مزبور برای لحظه‌ای صورت حقیقت بخود گرفت و آن در زمان شارل شجاع در قرن پانزدهم بود که توانست دولت بی دوام خود را بنام برگاندی (۱) تاسیس نماید پس از مرگ شارل آن دولت بقطعات مختلفه تجزیه گردید و از آن زمان تا بحال است که فرانسه و آلمان یا در حال جنگ و یا در حال صلح باقیمانده‌اند. سیاست خشونت آمیز آقای پوانکاره بالاخره با عدم موفقیت مواجه شد. جنبش تجزیه‌

دوران سازش

طلبانه‌ای که در منطقه آن بوجود آمده بود بواسطه عدم موفقیت در در جمع آوری طرفداران موثر از هم پاشید در حالیکه آلمان هم

۱- اسمی است به اجتماعات مختلف سیاسی و اقتصادی در مراحل مختلفی از تاریخ از طرف نویسندگان داده شده است. غالباً مردمی که از ریشه آلمانی و بین رودخانه او در وویستول زندگی میکردند اهالی برگاندی نامیده میشدند.

پرداختهای خود را نسبت به مسئله غرامات معلق کرد. ملت فرانسه علیه
 طبقه هائی که «نظامی گری» را تشویق میکرد مخالفت خود را
 ابراز داشت. آنها می گفتند جنگ ۱۸ - ۱۹۱۴ برپا نشد مگر برای
 ریشه کن کردن اصول نظامی گری. در سال ۱۹۱۴ جبهه ملیون که از
 احزاب دست راستی ها تشکیل میشد در مقابل جبهه چپ یعنی رادیکالها
 و سوسیالیستها شکست خوردند. آقای پوانکاره استعفا داد و (آقای
 میلران) رئیس جمهور مجبور گردید از مقام خود بدلیل نقض اصل عدم
 دخالت که لازمه مقام عالیه رئیس جمهور است استعفا کنند. کابینه
 جدید تشکیل و در سیاست خارجی بر عکس سلف خود اقدام کرد.
 کابینه مزبور از داشتن روابط صمیمانه با بریتانیای کبیر که لازمه
 مدارای با آلمان بود و تعقیب رویه عملیات دسته جمعی بجای عملیات
 يك طرفه طرفداری میکرد. وقتی دولت کارگری زمام امور را بدست
 گرفت بیش از پیش در سیاست همکاری با بریتانیای کبیر تسهیل بعمل آمد
 مخصوصاً اینکه در بین دست چپی ها نیز هوا خواه داشت. همانطور که
 روابط تیره بین دو کشور آنها را از هم جدا کرد نزدیکی آنها به یکدیگر
 يك دوره «سازش» پیش آورد که از مشخصات آن حل مسئله غرامات
 تخلیه ناحیه رور و بعداً تخلیه کامل خاک آلمان از ارتشهای متفقین،
 انعقاد عهدنامه لوکارنو، قبول آلمان بعضویت جامعه ملل و بالاخره
 پیمان بریان - کلوك بود. از ثمرات سیاست مسالمت آمیز مذکور
 که بنام آقای بریان مشهور است در جای دیگر صحبت کرده ایم. نامبرده
 در چندین کابینه پشت سر هم یعنی برای مدت ۷ سال از ۳۲ - ۱۹۲۵

پست وزارت امور خارجه را برعهده داشت. دوام او در پست مزبور در کابینه‌های مختلف خطر این را که سیاست مسالمت‌آمیز ممکن است از طرف يك يا چند کابینه موقتي ترك شود از بين برد. يك تصوير روشن از روح تازه‌اي که در کالبد اروپا دمیده شد تصویب قانون سال ۱۹۲۷ بود که خدمت نظام وظيفه را به يكسال تقلیل داد.

جنگ فرانك در همان موقع که وضع سیاست خارجی فرانسه روز بروز بهتر میشد افق سیاست داخلی را ابرهای تیره و تار از بحران اقتصادی فراگرفت که در اوضاع سیاسی نیز موثر واقع گردید. فرانسه برای توازن بودجه خود با مشکلات فراوانی روبرو بود. مشکلات مزبور قسمتی بواسطه مخارج جنگ ۱۸-۱۹۱۴ و ترمیم مناطق ویران شده پیش آمد که وضع مالی آن را سخت کرد. قسمت دیگر بواسطه عدم تمایل فرانسویها در پرداخت مالیاتهای سنگین بود. اعتماد به قوت پول رایج کشور از بین رفت و در نتیجه سرمایه فرانسه شروع به مهاجرت کرد. جریان فرار از فرانك بحدی وحشتناك شد که قوه ارزی آن را نصف کرد. کابینه‌ها یکی پس از دیگری می‌آمدند و میرفتند و برای چاره‌اندیشی این اوضاع معطل مانده بودند. بالاخره در سال ۱۹۲۶ آقای پوانکاره زمام امور را در اس يك «دولت» ائتلافی «اتحاد ملی» در دست گرفت. در کابینه شش نفر از نخست‌وزیران سابق شرکت داشتند. مشارالیه با مساعی خود توانست «جنگ فرانك» را با موفقیت شایانی پایان رساند و قیمت فرانك را به نرخ قبلی خود عودت دهد. سه سال بعد بحران اقتصادی بزرك رخ داد که بعلت اثرات آن

در کشورهای دیگر در فرانسه هم سخت موثر افتاد. در آلمان به بروی کار آمدن ناسیونال سوسیالیستها اما کمک کرد و فرانسه را مجبور نمود با روسیه شوروی اتحاد به بندد و مدت خدمت نظام و وظیفه را بدو سال بالا ببرد. در انگلستان از اثراتش ترك واحد پول طلا بود که بالنتیجه واحدهای پولی سایر کشورهای جهان را نیز مختل و ثبات فرانك فرانسه را نیز بخطر انداخت. جنگ فرانك شروع شد و می بایستی مجدداً برای مقابله با آن آمادگی داشت. این بار جنگ، جنگ شكست بود. دولت فرانسه سعی کرد ارزش واحد پول طلای خود را نگاهدارد زیرا در غیر این صورت یعنی کاهش قیمت مجدد آن که هم اکنون بمقادیر زیادی از ارزش افتاده بود برای کسانی که دارای عایدات ثابتی بودند خیلی گران تمام میشد. دولت بدین جهت دست بجمع آوری اسکناس و سیاست جلو گیری از تورم پولی زد که معنایش کسر مبالغ مزدها، مقرر ریها و قیمتها شد. ولی عدم محبوبیت این سیاست نتیجه آن را خنثی کرد. ناتوانی دولتها یکی پس از دیگری در حل بحرانهای اقتصادی و شکست آنها در موازنه جمع دخل و خرج کل مملکتی اعتماد مردم را نسبت بدستگاه سیاسی دولت سلب کرد. سروصداها و ناراحتیها بطوری خشم و غضب عمومی را برانگیخت که نزدیک بود رژیم جمهوری را ساقط کند. این هیجانات که مدتی بود ریشه میگرفت بالاخره با افشای قضیه رسوائی استاویسکی **Stavisky** بمنتهای درجه خود رسید و معلوم شد در آن عدهای از شخصیتهای برجسته نیز دست داشته اند. استاویسکی از سرمایه داران ناراحتی بود که پولداران فرانسوی را باوراق ظاهراً بهادار

و باطناً بی ارزش مغرور کرد و شایع بود برای موفقیت خویش در این کلاهبرداری دهان مقامات مؤثر کشور را نیز شیرین کرده بود. عصبانیت مردم از این قضیه بالاخره منجر باغتشاشاتی در پاریس و بعضی شهرستانها گردید. در فوریه سال ۱۹۳۴ از طرف مردم اعتراضات عملی عجیبی ظاهر شد و بیم آن بود مبادا افراطیون دست راستی از منجلا ببدنامی که جمهوری در آن فرو رفته بود استفاده کرده يك نوع دیکتاتوری فاشیستی مستقر نمایند.

برای مواجهه با خطر فدراسیون عمومی کاریك روزاعتصاب عمومی در سراسر کشور اعلام و منظور دش مانوری بر ضد هر نوع اقداماتی برای واژگون کردن رژیم جمهوری بود. آقای دو مریك Doumergue رئیس جمهور سابق را بعنوان نخست وزیر، مأمور رفع بحران و جلب اعتماد عمومی کردند. نامبرده برای تغییر قانون اساسی يك سلسله پیشنهاداتی کرد و منظورش این بود قوه مجریه را با ثبات تر کند. ولی از آنجا که افکار عمومی فرانسویان با اعطای هر گونه اختیار تازه ای که قوه مجریه را مجهز کند جز در موارد ضرورت آنهم برای حفظ منافع عمومی مخالف بود بایستگیدات مذکور نظر موافقی نشان نداد.

درست است بالاخره فرانسه توانست از این

جبهه ملی

طوفان عظیم فاتح بیرون آید ولی فعالیت های

فاشیستها و سلطنت طلبان برای احزاب چپ زنك خطری محسوب شد براینکه موجودیت جمهوری تهدید شده است. رادیکال سوسیالیستها، سوسیالیستها و کمونیستها همه در این مورد دارای منافع مشترکی

بودند لذا خود را بهم نزدیک کرده جبهه‌های تشکیل دادند که «جبهه ملی» معروف گشت. منظور از تشکیل جبهه «قراردادن آزادیهای فرانسوی در خارج از دسترسی فاشیسم» بود. در انتخابات ۱۹۳۶ احزاب «جبهه ملی» به کمک یکدیگر توانست $\frac{۴}{۵}$ کرسیها را بدست آورده و بدین ترتیب در مجلس صاحب اکثریت قطعی شوند. آقای بلومر «بر حزب سوسیالیست در رأس کابینه‌های قرار گرفت که برنامه‌اش اصلاحات اجتماعی متعددی را در برداشت. موج احساساتی که کارگران پیروزی خود را بدان وسیله تبریک می گفتند بالاخره به نهضتهای توده‌ای غیر قابل تصویری منجر گردید که در این موارد قاعده اگر بنا تا کت و واقع بینی با آنها عمل نشود خطرناک هستند. با سرعت کم نظیری عرض مسری اعتصابات «بست نشستگان» کارگران در تمام فرانسه بروز کرد. و آنها کارخانجات و مخازن را بدون کمترین اعمال زور و وارد آوردن خسارات اشغال و اظهار داشتند تا به تقاضاهای آنها مبنی بر اضافه دستمزد و بهبودی شرایط کار ترتیب اثر داده نشود از کارخانجات بیرون نخواهند رفت. تخمین زده شده بود که تعداد کارگران اعتصاب کننده در یک موقع تا یک میلیون نفر هم رسید. نخست وزیر که میانجی گری می کرد مسائل مورد اختلاف را در موافقت نامه‌ای گنجانده که ضمن آن شرط شد اعتصاب کنندگان بسر کارهای خود بر گردند و در مقابل کارفرمایان هم با اضافه دستمزد ۴۰ ساعت کار در هفته، دو هفته تعطیل سالیانه با مزد و (در بعضی صنایع) با تجویز موافقت نامه‌های دسته جمعی کارگری موافقت کنند. برای ۴۰ ساعت کار هفتگی، تعطیلات با مزد و حق معاملات دسته جمعی

قانونی گذشت و بدین ترتیب جوش و خروش اعتصابات فرونشست. تغییرات مالی که از طرف کابینه «جبهه ملی» بعمل آمد دارای اهمیت کمتری نبود، کسر بودجه، تقلیل آمد و رفت سیاحان، نزول قوس تجارت صادراتی، کثرت بیکاری و بالاخره فرار از فرانک تماماً عواملی بودند که بردستگاه دولتی فشار شکننده‌ای وارد ساختند و مجال هیچ نوع اقدام مثبتی را بدولت نمیدادند. در سال ۱۹۳۶ دولت مجبور شد واحد پول طلا را ترك و از ارزش فرانک کم کند. دیگر از اقدامات دولت ملی کردن بانک فرانسه بمنظور کوتاه کردن دست سرمایه‌داران بود. تا این زمان هیئت مدیره بانک از طرف دو یست نفر از مهمترین سهامداران انتخاب میشدند از این پس ترتیب فوق موقوف و قرار شد دوازده نفر را خود دولت نه نفر دیگر را سازمانهای صنعتی، تجار تی، کشاورزی و مصرف کننده بدولت پیشنهاد و دو نفر بقیه را نیز خود سهامداران انتخاب نمایند. آقای بلوم مجبور شد در سال ۱۹۳۷ بواسطه اضطرار مالی پس از ۳ ماه زمامداری استعفا دهد. علت این بود مجلس با تفویض اختیارات بوی که بتواند برای بهبودی وضع مالی مردم فرامینی که جنبه قانون داشته باشد صادر نماید مخالفت کرد. پس از او دسته دیگری از کابینه‌های بی ثبات روی کار آمدند تا اینکه ابرهای تیره و تار جنگ که در افق سال ۱۹۳۹ جمع شده بود کابینه آقای دالادیه را که دارای اختیارات وسیعی بود بر سر کار آورد. فرانسویها باز لیاقت خود را نشان دادند و ثابت کردند چگونه هر وقت مرزهای کشورشان مورد تهدید واقع شود اختلافات حزبی خویش را فدای منافع عالیه امنیت عمومی می نمایند.

باردیگر صحنه‌درام بین‌المللی مسائل داخلی
روابط فرانسه و ایتالیا را کاملاً تحت الشعاع قرارداد. تفوقی را که فرانسه

برای مدت ۱۵ سال ۱۹۳۳-۱۹۱۸ در اروپا احراز کرد از دهه ۱۹۳۰
 بتدریج روبه‌زوال رفت این امر معلول سه عامل بود اول اینکه آلمان
 مجدداً بعنوان يك دولت نظامی در صحنه اروپا ظاهر شد دوم اختلافات
 داخلی فرانسه خیلی شدت یافت سوم رفتار ناهنجار دولت در مورد مسئله حبشه.
 حساسیت اوضاع در خارج در روابط تنگ بین فرانسه و ایتالیا نمودار گردید.
 ایتالیاییها خواهان تملک جیبوتی بندر فرانسوی دریای سرخ در سرزمین
 سومالی بودند از طرف دیگر برای ایتالیاییها که به تونس مهاجرت کرده
 بودند می‌خواستند حقوق مخصوص قائل شوند و بدین منظور ارتباط سیاسی
 آنها را با کشور اصلی خود حفظ نمایند. موضوع تضاد مسلکی نیز بر
 مسائل فوق‌اضافه شده بود بطوریکه دعاوی مستعمراتی را تقریباً لاینحل
 کرد. زیرا رژیم فاشیست با اصول عالی‌قدر موضوعه انقلاب سال ۱۷۸۹
 فرانسه متضاد بود. اختلافات بین دو ملت لاتین موجب گردید ایتالیا خود
 را با آلمان نزدیک و با پیدایش ناسیونال سوسیالیسم در آلمان يك نوع
 اتحادی هم‌بین ایتالیا و آلمان که بر اشتراک مرام مبتنی بود پیدا شود.
 فرانسه برای جلب مجدد دوستی با ایتالیا در سال ۱۹۳۵ با آن قراردادی
 بست که «مربوط بحل منافع متقابل طرفین در افریقا بود.» ایتالیا
 بواسطه قرارداد مزبور در مرزهای افریقائی خود بنفع خویش تغییراتی
 بعمل آورد از جمله اینکه مقادیری زمین بر خاکش اضافه کرد و
 موقعیتهای خوب اقتصادی برای خود بدست آورد. از طرف دیگر هم

فرانسه برای ایتالیائی مقیم تونس حقون بیشتری قائل شد. موسولینی از این بی طرفی توام باحسن نیت فرانسه استفاده کرده مقاصد خود را برای ایجاد يك امپراطوری ایتالیائی فاش کرد. ایتالیا تا این زمان با جامعه ملل میانه خوبی نداشت وقتی هم برحبه استیلا پیدا کرد روابطش بیشتر تاریک شد. در این ملجری کابینه فرانسه بواسطه انشعاب در پیروانش از هم پاشیده شد ولی سعی کرد با هر دو طرف روابط حسنه خود را حفظ نماید بطوریکه نه تفاهم خود را با ایتالیا بخاطر اندازد و نه دوستی با بریتانیای کبیر را. این نوع رفتار نه تنها يك حالت شدتی در روابط فرانسه وانگلیس ایجاد کرد بلکه یکی از مهمترین دژهای دفاعی فرانسه یعنی دستگاه امنیت جمعی را بلرزه در آورد. موضوع فوق بنوبه خود یکی دیگر از خطوط دفاعی آن را که اتحادیه های بادول کوچک باشد درهم شکست. بعلاوه اشغال نظامی منطقه رن در سال ۱۹۳۶ از طرف آلمان که خود نتیجه مستقیم عجز جامعه ملل بود، اقدام بساختمان استحکامات، خط زیگفرید را بدنبال داشت که هم قرینه آن خط ماژینو در سراسر مرز فرانسه بود. اکنون بخوبی دیده میشود از نقطه نظر امکان توانائی کامل آلمان در برابر حملات از طرف جبهه غرب در حالیکه توانسته بود همسایگان خود را در طرف شرق تحت اطاعت وانقیاد کامل خود بیرون آورد فرانسه نه می توانست وضعیت موجوده ناشیه از عهدنامه ورسای را حفظ کند و نه قادر به نگاهداری موقعیت خویش بود. وقتی خود را بایک آلمان جنگجو که لجام گسیختگیش تمام همسایگان آن را در يك خطر قریب الوقوع قرار داده بود مواجه

دید دانست امنیتش مانند ۲۵ سال قبل بر همکاری نزدیک با متفق انگلیسی استوار است. برای يك بار دیگر در سال ۱۹۳۹ مانند جنگ ۱۸-۱۹۱۴ دودمو کراسی غربی دوشادوش یکدیگر قرار گرفتند.

درست است اسپانیا در جنگ ۱۸-۱۹۱۴ داخل

اسپانیا

نشد ولی سرنوشت آن در تحمل موخس ترین

جنگ داخلی بود. سیر حوادثی که باین فاجعه بزرگ منتهی گشت از دشمنی قدیم بین ارتشیان و غیر ارتشیان سر چشمه میگرفت. افسران ارتش در ((کمیته های دفاعی)) ترتیب بندی شده بودند و هر افسر فرمانده بایستی بایک کمیته ارتشی بستگی داشته باشد. کمیته های نظامی مذکور فرمانفرمایان حقیقی اسپانیا بودند زیرا در تمام کارهای دولت دخالت میکردند و دولتی در دولت بوجود آورده بودند. اعلامیه های آنها کشور را در يك حالت اضطراب نگاهداشت و يك محیط انقلابی درست کرد که با تحولات منظم پارلمانی مغایر بود، اتفاقاً ژنرال پریمو دوریورا *Primo de rivera* از موسولینی تقلید کرده در سال ۱۹۲۳ اعلامیه ای صادر کرد و در آن غرل کابینه را خواست. آنفونسو پادشاه اسپانی این شخص را بریاست يك هیئت مدیره نظامی منصوب کرد. هیئت مزبور دستگاه اداری غیر ارتشی را منحل و بدون پارلمان زمام امور را بدست گرفت. این دیکتاتوری نظامی مدت هفت سال ادامه یافت و اداره امور کشور در دست ارتشیان باقی ماند. در سال ۱۹۳۰ پادشاه دیکتاتور را معزول کرد ولی بین مردم و پادشاه بواسطه بی اعتنائی بقانون اساسی از طرف او بیگانگی حاصل شد بطوریکه وقتی انتخابات شهرداری در سان بعد

بر گزارشد در مراکز نواحی، جمهوریخواهان اکثریت بدست آوردند. پادشاه بحکم اکثریت تسلیم و از اسپانیا خارج گشت و بدین ترتیب رژیم پادشاهی در اسپانیا لغو و قانون اساسی جدیدی تدوین گشت. در قانون اساسی فوق اعلام گردید ((اسپانیا يك جمهوری دموکراتیک است، دولت اسپانیا دارای مذهب رسمی نیست و بالاخره جنگ را بعنوان يك سیاست ملی تقبیح میکند))

اختلافات داخلی
 جمهوری جوان راه پر زحمتی را از بین دو عامل معارض انقلاب و ارتجاع که دائماً تضاد بین آنها شدیدتر و سخت تر میشد طی میکرد. دسته تجزیه طلبان شهر بارسلن در سال ۱۹۳۴ استقلال کاتالونی Catalonia را اعلام ولی با عدم موفقیت مواجه شدند و نهضت آنها شکست خورد. دسته های افراطی کارگران يك اعتصاب عمومی اعلام و از طرف دیگر عناصر ضد کمیشی حملات سخت خود را بر دستگاه کلیسا شروع کردند. با تمام این احوال وضع عمومی ملت اسپانیا جنبه اعتدالی داشت و حتی احتمال می- رفت هیجانانی که غالباً با انقلابات سیاسی همراه بود آرام بگیرند. قابل توجه بود با اینکه انتخابات عمومی سال ۱۹۳۶ بموقفیت احزاب «جبهه ملی» انجامید معهدادستگاه اداری بدست غیر سوسیالیستها افتاد. جمهوریخواهان چپ تعدادشان خیلی از سوسیالیستها زیادتر بود. اینها وعده معدودی از کمونیستها باهم جمع شدند و کابینه جدیدی که اینها در آن اکثریت داشتند تشکیل شد. در این زمان عده ای از رهبران احزاب دست راست از نتیجه انتخابات مایوس شده بودند و با تماس باروسای ارتشی

که در هر اس بودند ممکن است منعی را که برای فعالیت‌های سیاسی آنها قائل شده‌اند نفوذ سیاسی آنها را از بین ببرد دست‌بیک توطئه نظامی زدند که منتج با انفجار خشم و غضب عمومی گردید. در بعضی از نواحی کشور اغتشاشاتی مانند آتش زدن کلیساها بروز کرد و این هرج و مرج بالاخره با قتل یکی از طرفداران دولت بمنتها در جه خود رسید که بدنالش با قتل یکی از رهبران دست‌راستی‌ها باین عمل پاسخ داده شد. ژنرال فرانکو که ریاست ستاد ارتش را بعهده داشت از شغل خود با اتهام شرکت در این توطئه مستعفی و به‌مراکش اسپانیا فرار کرد و در این جا عهده‌دار انقلاب نظامی که در ماه ژوئیه سال ۱۹۳۶ اتفاق افتاد گردید. یکی از مورخین اسپانیائی در شرح این ماجری و تعیین تقصیر طرفین می‌نویسد «راستی‌ها و چپی‌ها مثل هم دارای سیاست منفوری بودند، جنایات پشت سرهم ارتکاب می‌یافت بدون اینکه کوچکترین مجازاتی داشته باشد. آدم‌کشان مارکسیستی، آدم‌کشان فاشیستی و آنارشیست‌ها که بآتش-سوزی دست می‌زدند اغتشاش میکاشتند و نفرت درو می‌کردند.» مورخ نامبرده بعدا اضافه میکنند مسؤلیت بزرگ بر گردن آنهایی است که زنک انقلاب را بصددا در آورده‌اند. «کلیه خساراتی که بمردم و اموال آنها وارد آمد در مقابل وحشت‌های انقلاب داخلی چیزی نبود.»

جنگ‌های داخلی
جنگ‌های داخلی اسپانیا با چنان قساوتی شروع شد که بنظر میرسد فقط بیک جنگ برادر کشی

اختصاص داشته باشد. وقتی دولت قانونی در مادرید و بارسلن شورش را ساکت کرد مخالفین در بورگوس Burgos دستگاه اداری خود را مستقر

کردند. در بین دولتیان عناصر مترقی از بین دهقانان و طبقات متوسط و کارگران صنایع وجود داشتند. در صف شورشیان، ارتشیمان (بیشتر) فاشیست‌ها، سلطنت‌طلبان، اشرافیون ملاک، طبقات «روحانی کاتولیک» و سایر عناصر محافظه کار قرار گرفته بودند. ملیون باسک Basque با وصف اینکه هم محافظه کار و هم کاتولیک بودند ولی بعلم داشتن سنن دموکراتیک و آرزوهای آنها برای خود مختاری ناحیه‌ای تماماً از دولتیان طرفداری میکردند. هواخواهی کشتی دارای باسک و صاحبان صنایع آهن و فولاد از دولتیان توهم این را که جدال، اختلاف بین فاشیسم و کمونیسم است از بین برد. زیرا تعداد کمونیستهای اسپانیا را بینجاهزار نفر تخمین میزدند. یکی از مناظر متاثر کننده این جدال، قساوت بیرحمانه‌ای بود که هر یک از طرفین نسبت به طرف مقابل داشتند. گفته شده است اسارت کمتر وجود داشت زیرا هر کدام از طرفین مخالفین سیاسی خود را قتل عام میکردند.

این قتل عامها دسته‌جمعی از مخالفین، حکومت وحشت را در زمان انقلاب فرانسه حتی بمراتب سخت‌تر بیاد می‌آورد. در زیر این غشاء نازک مصنوعی تمدن معلوم گردید آدمکشی و قساوت دوره جنگلی بشر هنوز حکومت خود را در قرن بیستم نگاهداشته است. تقصیر این خونریزی بیشتر بگردن دولت قانونی بود زیرا جای تعجب اینست که دولت میتواند در یک چنین جدال بی بند و باری از خود مقاومت دلیرانه‌ای نشان دهد و سهل‌انگاری میکرد. ایتالیا و آلمان با کمکهای

ظامی ، توپخانه ، تجهیزات ، هواپیما و تکنسین از شورشیان حمایت کردند ، دولتیان از روسیه کمک گرفتند . وسائل دولتیان چه از لحاظ تجهیزات جنگی و چه هواپیما از شورشیان بمراتب کمتر بود و باین مشکلات محاصره‌های بنادر آنها را نیز باید اضافه کرد . بدین ترتیب اسپانیا هم مانند آلمان در جنگهای سی ساله ، میدان جنگ مسلکهای متضاد گردید و قاره اروپا را از هم مجزا کرد ولی آلمان قرن هفدهم با اسپانیای قرن بیستم يك تفاوت اساسی داشت و آن مسئله اختلاف بین دو شکل مذهب نبود بلکه اختلاف بین دو سیستم حکومت دموکراسی و توتالیتریانیسم بود . این جنبه جنگ داخلی در اروپا ، مردم را بوحشت انداخت که نکنند دامنه این جدال توسعه یابد و سایر کشورها نیز در این خون و خونریزی کشانده شوند . برای رفع خطر ، يك موافقتنامه عدم دخالت تقریباً بین سی دولت با مضا رسید و بدانوسیله متعهد گردیدند به هیچیک از طرفین جدال در اسپانیا کمک نکنند .

تا بحال سابقه نداشت دولت‌های توتالیتر خود را پای بند بمعاهدات بین‌المللی بدانند زیرا آنها در ((راه هموار نقض معاهدات)) مسافتهای زیادی طی کرده بودند و مشکل بود آنها را پای بند بساین مقررات و قوانین کرد مخصوصاً اینکه از همان اول با وارد آمدن ضربتهای خرد کننده بر موافقتنامه عدم دخالت آنها ((يك آلت تمسخر و شکست)) گردانید . البته بستن موافقت نامه مذکور ب نفع رهبر شورشیان تمام شد زیرا دست دولت قانونی را در خرید اسلحه و مهمات از کشورهایی که مقید بمعهدنامه بودند کوتاه کرد در حالیکه شورشیان از آلمان و ایتالیا

مقادیر هنگفتی وسائل و لوازم دریافت میگردند. تصرف بارسلن در ژانویه ۱۹۳۹ از طرف شورشیان تسلیم مادرید را که از نوامبر ۱۹۳۶ در محاصره بود در دو ماه بعد بدنبال داشت. با تسلیم این شهر جنگهای داخلی اسپانیا که مدت سه سال تقریباً ادامه داشت و در آن رقم کسانی که جان عزیز خود را از دست دادند به صد ها هزار نفر رسید پایان یافت.

از نتایج غیرمنتظره جنگ ۱۸-۱۹۱۴ تأسیس مجدد ترکیه
ترکیه بود. برای مدت صد سال این کشور در يك حالت ضعف و انحطاط بسر میبرد. جمله ((مردم ریض اروپا)) در باره این کشور زبانزد خاص و عام شد. فقط رقابتها و کینه توزیهای دول بزرگ اروپا بود که امپراطوری عثمانی را از انحلال قطعی نجات داد. یکی از عوامل تأسیس مجدد آن عکس العمل اشغال ناحیه سمیرنا Smyrna (۱۹۱۹) از طرف یرنان و طرفداره آنها بود که عهدنامه سورهم (۱۹۲۰) به آن اضافه شد. ترکها خود را در وضعی میدیدند که برای آنها قابل تحمل نبود اول اینکه از تمام ناحیه تراس Thrace خود را رانده دیدند، ثانیاً اداره امور شهر تاریخی قسطنطنیه بطور موقت از دست آنها خارج و تحت سرپرستی بین المللی قرار گرفت.

مواد عهد نامه را دولت ترکیه قبول کرد ولی حزب ملیون به رهبری مصطفی کمال که دولت دیگری در شهر آنقره از شهرهای آسیای صغیر تشکیل داده بود بدان تن در نداد. ترکها با پیروزی متزلزل خویش بر یونانیها توانستند اوضاع نظامی را بنفع خود تغییر داده و از متفقین

بخواهند با آنها با شرایط مساعدتری در عهدنامه لوزان سال ۱۹۲۳ رفتار کنند. بترکیه اجازه دادند قسطنطنیه و تراس شرقی را در اروپا و آناتولی را (شامل سمیرنا) در آسیای صغیر برای خود نگاهدارد. نواحی مذکور مجموعاً دارای جمعیتی در حدود ۱۶ میلیون نفر بودند ولی مناطقی را که ترکه‌ها در قرون متمادی بر آنها حکومت داشتند از آنها جدا کردند. مناطق مزبور عبارت بودند از فلسطین، سوریه، بین‌النهرین و عربستان سعودی. از آنجا که هدف مصطفی کمال تأسیس يك دولت ملی بود با متلاشی شدن امپراطوری قدیم عثمانی مخالفتی بعمل نیامد.

اکنون راه برای انقلاب ترکیه هموار گردید.

انقلاب ترکیه

این انقلاب اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ترکیه را بر اصولی که ملت ترکیه يك نوع طرز تفکر اروپائی پیدا کند تغییر شکل داد. بانای آن، ناجی ترکیه، مصطفی کمال که بعداً کمال آتاتورك (رئیس ترکه‌ها) لقب یافت پس از شکست یونانیها برای بدست گرفتن زمام امور و بنای يك کشور اقتصادی بر روی ویرانه‌های حکومت روحانیت قرون وسطائی همت گماشت. مصطفی کمال مقاصد خود را در اصول ششگانه‌ای که بنام خود او ((کمالیسم)) مشهور است گنجانید. نشان حزبی حزب خلق دارای زمینه سرخی است که بر روی آن شش تیر سفید نماینده شش اصل کمالیسم، ترسیم شده است. اصل اول جمهوریت. در ترکیه رژیم سلطنتی و از گون و بجای آن رژیم جمهوری اعلام و مصطفی کمال آتاتورك برای اولین بار رئیس جمهور آن شد. اصل دوم اصل ملیت بدین عبارت هر کس مادام که در داخل

مرزهای ترکیه زندگی کند، بزبان ترکی تکلم نماید، تعلیمات ترکی یادبگیرد و ((ایده آل ملی را ایده آل خود بداند)) دارای ملیت ترک خواهد بود. اصل سوم مردمی بودن اینطود تعریف شده است ((حکومت ناشی از مردم است)) اصل چهارم ((دولتی بودن)) برای پیشرفت اقتصادیات کشور موسسات شخصی (که موسسات دولتی بدانها منضم شده است) از قبیل موسسات حمل و نقل، معادن، فواید عامه و صنایع تحت سرپرستی دولت قرار گرفتند نقشه صنعتی شدن کشور، تاسیسات دولتی را برای صنایع مختلفه مانند کارخانجات، پارچه بافی و صنایع پشم و حریر و فولاد کاری و غیره فرا گرفت. اصل پنجم آزادی مذهب بود. دولت ترکیه از وضع نیمه روحانی خود با انحلال اداره خلافت خارج شد. در زمان رژیم سلطنتی سلطان هم پادشاهی دنیوی و هم پادشاه مذهبی (خلیفه) بود ولی رژیم جمهوری مذهب رسمی نداشت و کاملاً یک شکل پیچیده عرفی بخود گرفت. اصل ششم اصل «انقلابی» در برنامه حزب خلق بطور وضوح ذکر شده بود. «حزب در اداره امور خود را با اصول پیشرفت تدریجی و تکامل مقید نمیبیند». مطابق همین اصل آخری است که تحولات عمیقی در غربی کردن این مردم شرقی بعمل آمد. فعالیت‌های مدام یک شخصیت بزرگ که قلم سلاطین مستبد را دردست گرفته بود شخص را بیاد «سلاطین خیرخواه» قرن هیجدهم میبانداخت که برای اصلاحات حرارت و اشتیاق فراوانی داشتند. شیلر درباره این قلم مینویسد: «اوه، فقط با نوشتن یک جمله دنیائی از نو ایجاد میگردد» کلاهای فینه و عمامه که دارای اهمیت مذهبی

خاصی بودند ممنوع گردیدند. ترکها کلاههای اروپائی را اقتباس کردند و بدین نحو میخواستند بفهمانند آنها به غرب تعلق دارند نه بشرق، دیگر از مظاهر « غربی شدن » تعطیل روزهای یکشنبه در هفته بجای روز جمعه که همان روز تعطیل مسلمانان باشد بود. تعداد زوجات ممنوع گردید. زنان را آزاد کردند و آنها چادر را ترک نمودند به آنها مانند مردان تمتع از حقوق سیاسی و اجتماعی اعطا شد. در سال ۱۹۳۴ بآنها حق رای در انتخابات دادند بطوری که در انتخابات سال بعد ۱۷ نفر از نمایندگان بانوان بنمایندگی مجلس شوری انتخاب شدند از همه اصلاحات مهمتر استعمال اجباری الفبای جدید ترکی بود که بجای کلمات عربی حروف لاتین معمول گردید.

سیاست خارجی
 رنسانس ترکیه را باید بیشتر مدیون شخصیت حاکمتر دانست. وقتی او سفیر کبیر انگلیس گفت « اگر من بمیرم هزار نفر هستند جای مرا بگیرند » سفیر کبیر جواب داد « عالیجناب شما هزار بار اغراق میگوئید ». ترکیه به رهبری کمال آتاتورک کشوری مطلقه گردید که حکومت آن بر دستگاه یک حزبی بود. این حزب، یعنی حزب خلق تنها حزب سیاسی ترکیه بود که حق فعالیت داشت. با اینحال بعضیها ترکیه را مانند ایتالیا، آلمان و روسیه شوروی توتالیتر نمیدانند و بسط دامنه ابتکارات فعالیتهای اجتماعی، فرهنگی و تعلیماتی را دلیل ادعای خود می آورند.

در حال ترکیه از داشتن یک مشی تعرضی در روابط خود ا

سایر کشورهای دوری جست. مثال برجسته مشی ملایم مزبور تغییر قسمتی از عهدنامه لوزان بود که برخلاف رویه معمول نقض یکطرفه عهد از طرف آلمانها، با طرق مسالمت آمیز و قانونی يك کنفرانس، از دول بزرگ تقاضای تجدیدنظر در آن بعمل آما، قرارداد تنگه‌ها منعقد در لوزان سال ۱۹۱۳ منطقه تنگه‌ها را (بسیار و داردائل) غیر نظامی اعلام و يك کمیسیون بین‌المللی را مامور اجرای این موضوع کرد. بواسطه بکرشته مذاکرات مسالمت آمیز در سال ۱۹۳۶ قرارداد مونتر و قرارداد لوزان را لغو و به ترکیه حق ساختن استحکامات را در تنگه‌ها مجددا داد و کمیسیون بین‌المللی را منحل نمود. از طرف دیگر به ترکیه اجازه دادند هر وقت خود را در جنگ و یا در حال تهدید بچنگ به بیند حق داشته باشد تنگه‌ها را بر روی کشتی‌های جنگی سایر کشورهای به بندد. در زمان جنگ کشتی‌های جنگی دول متخاصم بایستنی از تنگه‌ها خارج شوند ولی این موضوع يك استثناء داشت و این در مورد کشتی‌های تحت نظارت جامعه ملل و یا متعلق بدولتی که ترکیه بواسطه معاهده ناحیه‌ای بدان عهدنامه ملحق شده باشد، بود به کشتی‌های تجارتي اجازه دادند چه در زمان صلح و چه در زمان جنگ آزادانه رفت و آمد کنند. در خاتمه باید دانست روابط ترکیه و یونان نیز دوستانه شد و در عین حال با ترك عاقلانه سیاست قدیمی ترکیه مبنی بر تشویق جنبش طرفداران اسلامیت و گرفتن ماهی از آب گل آلود سیاستهای هندو عرب حسن نیت بریتانیای کبیر را هم برای خود بدست آورد. در سال ۱۹۳۹ با انعقاد عهدنامه رسمی اتحاد، مجددا دوستی ترکیه انگلیس

شروع شد .

یونان

گرچه مادرست از خویشاوندی نژادی سکنه فعلی
 و قدیمی یونان خبر نداریم ولی مسلم است آنها
 در اعماض نسبت به رج و مرج دارای يك سنت مشترك هستند . اختلافات
 داخلی در یونان جدید مثل یونان قدیم که بالاخره با ضمه جلال آن منجر
 گردید هنوز هم وجود دارد . دوستگی های حزبی فقط مربوط به
 تغییرات سیاسی در هیئت دولت نبود بلکه بشکل حکومت هم سرایت
 کرد . همانطور که دیده خواهد شد یونان بین دو قطب سلطنتی و
 جمهوری در نوسان بود و راه ناهموار تاریخ آن باشورشهای سیاسی
 که کشور را در يك حالت جوش و خروش دائمی قرار داد توأم بود .
 برای يك لحظه از زمان بر روی مردم یونان صبح امید ، صبحی که
 یونان بزرگ را در پست داشت طلوع کرد . در افق این صبح تصرف قسطنطنیه
 قرار داشت که با تصرف آن جلال و عظمت امپراطوری بنزانتین تجدید
 میگردد . ونی زلوس کسی بود که تمایل بدول غرب داشت . در جنگ
 ۱۸-۱۹۱۲ او از متفقین بمنظور انجام مقاصد ارضی خویش سخت
 طرفداری میکرد . طرفداری وی بحدی رسید که رسماً عقیده داشت
 یونان باید در صف متفقین وارد جنگ شود ولی تعقیب سیاست مزبور
 او را با کنستانتین پادشاه یونان که میخواست کشورش بی طرف بماند
 وارد میدان مبارزه کرد . در سال ۱۹۱۷ بالاخره متفقین کنستانتین را
 مجبور باستعفای از تاج و تخت سلطنت کردند . جانشین او پسرش
 الکساندر ، ونی زلوس را مامور تشکیل کابینه کرد . یونان در مراحل

اختتامی جنگ به متفقین پیوست و در حملات بر بلغارستان با آنها همکاری کرد بطوریکه این کشور را مجبور بدخواست متار که جنگ نمود. ونی زلوس از معاهده سور توانست فوائد بسزائی ببرد ولی بسا کمال تاسف عمر این پیروزی خیملی کوتاه بود. در همان سال الکساندر (۱۹۲۰) در گذشت و برای برگشت پدرش به تاج و تخت سلطنت به آراء عمومی مراجعه گردید. بدشأنسی پاپیای پادشاه به تخت برگشته که سر نوشتش این بود روزهای آخر عمر را در تبعید بیابان برساند قدم برداشت. رویای شیرین امپراطوری یونانی پس از چند ماه جنگ با ترکها وقتی اینها ناحیه سیمرنا را تصرف و یونانیها را بطرف دریا راندند صورت حقیقت بخودنگرفت. یونانیها مجبور به تخلیه آسیای صغیر و ترانس شرقی شدند و از همه بالاتر شانس این را که ممکن بود روزی قسطنطنیه را تصرف کنند برای همیشه از دست رفت. یونانیها مقیم اراضی عثمانی با ترکهای مقیم یونان جایجا شدند و برای حل مسئله اراضی دریونان با کمک مالی جامعه ملل طرح وسیعی را بموقع اجرا گذاشتند.

مردم وارثش تقصیر شکست و خفت را بر گردن پادشاه گذاشتند. در سال ۱۹۲۲ مجددا پادشاه

تحوالات سیاسی

بنفع پسر بزرگ خود ژرژ دوم از تاج و تخت سلطنت استعفا داد. ژرژ سال بعد از کشور خارج شد. در سال ۱۹۲۴ برای تعیین نوع قانون اساسی به آراء عمومی مراجعه گردید و اکثریت مردم رای خود را بنفع رژیم جمهوری دادند. بعدا در سال ۱۹۲۶ ژنرال پانگالوس^{Pangalos} برای

تاسیس يك ديكتاتوری نظامی در سال ۱۹۲۸ نخست وزیر شد و مدت چهار سال زمام امور را در دست گرفت. این بار احزاب سلطنت طلب که حاضر به تسلیم نتیجه آراء عمومی نبودند باوی بنای مخالفت گذاشتند تا بالاخره یکی از احزاب مزبور به زمامداری رسید و ترس از اینکه بر گشت رژیم سلطنت قریب الوقوع است به يك شورش نظامی و در یائی در سال ۱۹۳۵ منجر گردید. ونی زلوس را وادار کردند رهبری شورش را بر عهده بگیرد. قیام مزبور با وجود شخصیت ونی زلوس کاری از پیش نبرد و از بین رفت. دوباره برای تعیین سر نوشت رژیم جمهوری به آراء عمومی مراجعه شد و در این دفعه سلطنت طلبان اکثریت را بدست آوردند. ژرژ دوم را از خارج برای سلطنت به یونان دعوت کردند. هنوز مدتی از سلطنت او نگذشته بود که مرک، دو نفر از مهمترین بازیکنان صحنه این نمایش را بر کنار کرد. اول ونی زلوس یعنی رهبر جمهور یخواهان بود که از موقع بر گشت پادشاه سکوت اختیار کرد و دیگری ژنرال کندی لیس **Kondylis** از طرفداران جدی پادشاه و از کسانی بود که اصولاً بر گشت پادشاه را مرهون فعالیت‌های او میدانستند. کندی لیس امیدواری داشت می‌تواند سیاست خود را بر پادشاه تحمیل و بر اسب مراد سوار شود غافل از اینکه حسابهای او هم زیاد درست نبوده است. در سال ۱۹۳۶ یونان هم به صف روز افزون کشور های ديكتاتوری پیوست. در این سال ژنرال متاکساس **Metaxas** رژیم مطلقه‌ای برقرار، احزاب سیاسی را منحل و بدون پارلمان بر ملت حکومت کرد. او در مدت زمامداری خویش در شئون اجتماعی اقداماتی

بعمل آورد که مهم‌ترین آنها هشت ساعت کار روزانه در صنایع، ازدیاد مزد کارگران، حکمیت اجباری در اختلافات مسائل کارگری و غیرقانونی اعلام کردن اعتصاب و اخراج کارگران بود. و اما در اینکه آیا یونانیها برای همیشه به از دست دادن آزادیهای خود در مقابل يك حکومت «مقتدر» تسلیم خواهند شد یا نه فقط آینده است که معلوم خواهد کرد.

رستاخیز نهستان در سال ۱۹۱۸ کار غلطی را که

لهستان

همسایگانش در قرن هیجدهم مرتکب و آن

را بین خود تقسیم کرده بودند جبران کرد. کشور جدید در سال های اولیه بنظر می رسید سنن ناگواری را که موجب اضمحلالش در قرن هیجدهم شدند باز هم بارث برده است. در هر طرف آن جنک بود جنک با آلمان بر سر سیلزی علیا، جنک با چک اسلواکی برای دوشه تچن Tchen، جنک بالیتوانی برای تصرف ویلنا و جنک با روسیه برای ناحیه اوکراین. سر نوشت سیلزی علیا یا مراجع با فکار عمومی معلوم گردید شهر تچن هم به لهستان داده شد. در مقابل معادن ذغال و خطوط راه آهن دوشه به چک اسلواکی واگذار گردید ولی از طرف لهستان تصرف و روسها هم پس از غلبه بر لهستانها و راندن آنها تا دروازه های ورشو عقب نشستند. عهدنامه زیکا در سال ۱۹۲۰ در مرزهای روسیه و لهستان تغییراتی داد که بر مراتب موقعیت مرزی لهستان را از موقعیت آن طبق تصمیمات کنفرانس صلح پاریس ۱۹۱۹ مساعدتر نمود. به وحدت دولت لهستان در داخله بواسطه تجاوز بحقوق اقلیتها شدیداً لطمه وارد شد. زیرا

این کشور متعهد شد هر وقت بوضع عادیش از نو بر گردد حقوق آنها را محترم بشمارد. هم چنین در زمینه مسائل داخلی کشور نتوانستند آرامشی بوجود آورند. وقتی مارشال پیلسودسکی Pilsnuskی در سال ۱۹۲۶ رژیم حکومت دموکراتیک را منحل کرد بر همه ثابت شد اصولاً لهستانیها استعداد داشتن یک رژیم دموکراتیک را ندارند. او پس از مستفعی کردن رئیس جمهور و هیئت دولت دیکتاتور واقعی گردید. مارشال پیلسودسکی از سرداران ملی و رئیس جمهور سابق لهستان بود و تا روز مرگش (۱۹۳۵) هیچوقت رهبری حکومت را رسماً بعهده نگرفت و یک «دیکتاتور غیر رسمی» که فرمانروای واقعی لهستان بود باقی ماند. پیشنهادهای پیلسودسکی برای تقویت قوه مجریه بقیمت از بین بردن قوه مقننه نتوانست اکثریت لازم یعنی دو سوم آراء پارلمان را تا سال ۱۹۳۵ بدست آورد. در این سال قانون اساسی جدید آنچه را که در عرض نه سال گذشته بصورت قوه وجود داشت بالفعل گردانید. بعلاوه دستگاه انتخاباتی پارلمانی تغییر کرد بدین معنی که کاندیدهای انتخابات از این پس از بین سازمانهای انتخاباتی برگزیده میشوند. سازمانهای فوق از نمایندگان شوراهای شهرداری، اطاقهای بازرگانی، تشکیلات صنفی و اتحادیه های کارگری تشکیل مییافت. تاسیس رژیم مطلقه طمع نمونه فاشیست در مراهنامه حزب جدید یعنی «اردوگاه وحدت ملی» که منظور این بود تنها حزب سیاسی کشور شود پیش بینی شده بود. حزب از سیاست «لهستانی کردن» اجباری طرفداری میکرد بطوریکه ترس و وا همه اقلیتها را برانگیخت. بدین ترتیب لهستان هم مانند سایر «کشورهای وارث»

که ساختمان آنها بر روی ویرانه‌های امپراطوری قبل از جنگ ۱۸-۱۹۱۴ بنا شده بودند، در طول دوده سال عمر طوفانی و پر حوادث خود گرفتار جاه طلبی‌های امپریالیستی، تحولات ضددموکراتیک و کینه توزی - های نژادی گشت. اوضاع داخلی کشور روز بروز تاریکتر و پیچیده‌تر شد تا زمانی که تمامیت ارضی و استقلال آن تحت الشعاع تهدید آلمان قرار گرفت.

سیاست خارجی برای قرون متمادی وظیفه لهستان این بود که نقش يك دولت پوشالی را در اروپای شرقی بین دو نژاد اسلاو و توتن‌بازی کنند. دولت مذکور تا آنجا که قدرت داشت وظیفه‌اش انجام این مأموریت بود و اگر ضعیف می‌شد همسایگانش برای انحلال آن متحد میشدند. پس از اینکه لهستان توانست بر پای خود بایستد همان نقش تاریخی دوباره نمایان شد. ولی در اجرای آن، شخصیت آن در يك کفه و خطر پنهانی نیستی در کفه دیگر ترازو قرار داشت. بواسطه علل مختلفه‌ای کشور لهستان هم از آلمان و هم از روسیه اجتناب داشت. از روسیه بواسطه ترس از سرایت مرام بلشویک و از آلمان بواسطه دامن‌بازی و «دالان لهستان» که آنها پیوس شرقی را از آلمان جدا کرده بودند: طبعاً در اینحال فرانسه متحد آن بود که اوهم از سرایت بلشویسم هراس داشت و هم از اقتدار آلمان می‌ترسید و همیشه این کشور از علت وجودی استقلال لهستان طرفداری میکرد در سال ۱۹۲۱ هر دو کشور عهدنامه اتحادی بستند که بموجب آن طرفین متعادلین قول دادند یکدیگر را در صورت تجاوز بلاجهت

پشتیبانی کنند.

از طرف دیگر فرانسه برای مقاصد نظامی قرضه‌هایی داده‌رچه وضع آلمان بهتر میشد بردقت و حساسیت وضع لهستان افزوده‌میشد. لهستان همیشه سعی داشت خود را از دسته بندی‌های نظامی و طرفداری مسلک‌های مختلفه کنار گرفته و سیاست مقتضای زمان درپیش گیرد و از هر نوع تفاهم با هر يك از دو همسایگان مقتدر خود جدا اجتناب نماید. در سال ۱۹۳۲ با روسیه يك معاهده عدم تعرض بست که بموجب آن هر يك از طرفین متعهد شدند نه بنخاک همدیگر حمله کنند و نه به طرفداری دولت ثالثی که هر يك از طرفین را مورد حمله قرار دهد قیام نمایند. دو سال بعد يك معاهده عدم تعرض ده ساله دیگری با آلمان منعقد نمود که هر دو دولت تعهد کردند بچنگ متوسل نشوند. از معاهده مزبور میشد فهمید مسئله «دالان لهستان» که آلمانها راستخت عصبانی کرده بود برای ده سال بایگانی شد. عهدنامه فوق و عهد نامه عدم تعرضی که با روسیه بسته شد بنظر میرسید لهستان را در برابر کابوسی که آنرا مدام تحت فشار قرار میداد حفظ کنند. این کابوس همان خطری بود که امکان داشت برای يك بار دیگر لهستان را میدان کارزار اروپا نماید. حوادث بعدی نشان داد هدف «معاهدات» ناسیونال سوسیالیستها فقط رفع خطر دريك ناحیه بمنظور رسیدگی بحسابهای ناحیه دیگر بوده است. زیرا آلمان پس از اینکه اثریش - چک اسلواکی و ممل را بتصرف خود در آورد شروع بطرح تقاضاهای خود از همسایه لهستانی خود نمود. لهستان بار د تقاضاهای آلمان اولین کشوری بود

که در مقابل تجاوز راینخسوم ایستادگی کرد. این کشور در آوریل ۱۹۳۹ پیمانهاد بریتانیای کبیر و فرانسه را برای يك اتحاد دفاعی پذیرفت. در اول سپتامبر ۱۹۳۹ آلمان بسرزمین لهستان حمله کرد و دو روز بعد دول غربی در وفاداری بقول و قرارهای خویش جنك را به آلمان زورگو اعلام کردند.

مقاومت دلیرانه بلژیک برای حفظ بی طرفی خود،

بلژیک

جنك ۱۸-۱۹۱۴ را از سطح تصادم جاه طلبی-های ملی ورقابت های اقتصادی بالا برد و آنرا بيك جهاد مقدس در راه احترام قول و قرارهای بین المللی و حقوق ملل ضعیف تبدیل ساخت. رفتاری که در زمان اشغال با آن کردند درس آموزنده ای بود که معنای پیروزی آلمانی چیست. «مجموع قساوتهائی که مهاجمین آلمانی در تلاش خود برای درهم شکستن روحیه مردم بلژیک مرتکب شدند سالهای سال نمونه معنی و هدف جنگهای امروزه باقی خواهد ماند. غارت و چپاول، آتش زدن منازل، تبعید و کشت و کشتار بسی حساب و کتاب مردم غیر نظامی از طرف یکعده مردم زورگو و سرباز که برای آنها جنك جز قساوت و شقاوت معنائی نداشت با کمال خونسردی ارتکاب مییافت.» پس از ترك مخاصمه فعالیت های مردم صرف ترمیم خزایبهای جنك گردید. جریان ترمیم اقتصادیات مملکت با سرعت انجام شد. در این زمان بلژیک با دو مسئله اساسی مواجه بود یکی زبان و دیگری وضع بین المللی خود. کشور بلژیک از نقطه نظر زبان کشور متجانسی نیست. در نواحی والون Wallon در جنوب که نصف تمام

جمعیت بلژیک در آنجا است زبان مردم فرانسه و در نواحی فلاندری شمال زبان فلاندری تکلم میشود. آلمانها در طول زمان اشغال خویش در بلژیک همیشه یک نهضت تجزیه طلبانه ای را دامن میزدند و منظورشان کسب خودمختگی اتحاد بین دودسته کشور پادشاهی که با هم قرابت نژادی داشتند بود. بدین ترتیب میخواستند فلاندریها را از الحاق ممانعت کنند؛ گرچه کوششهای آنها در این راه بجائی نرسید ولی بین آنها و فلمینگها **Flemings** نفاق انداختند. جنبشهایی که برای مساوات وضع زبان فرانسه و فلاندری بعمل آمد دارای چنان اثرات سیاسی بزرگی بود که مقدرات کابینه ها را در دست گرفت. برای رفع این اختلافات یک سلسله امتیازاتی داده شد که بموجب آنها زبان فلاندری در نواحی فلاندر زبان رسمی اداری، محاکم و مدارس گردید. وضع بین المللی بلژیک دیگر از مسائل داخلی بلژیک بود. پس از سال ۱۹۱۸ وضع مزبور تغییر کرد زیرا بلژیک وقتی دید دیگران ضمانت بین المللی بی طرفی آنها و ورق پاره ای بیش نمیدانند در صدد برآمد برای حفظ موجودیت خود در اتحادیه هایی داخل شود. بهمین لحاظ کلیه عهد نامه هایی که برای بی طرفی بلژیک بسته شده بود رسماً لغو گردید و با فرانسه داخل یک اتحاد گردید. هنگامی که اوضاع آلمان مجدداً بهبودی یافت و از طرف دیگر ستاره اقبال جامعه ملل افول کرد بلژیک مثل سایر ملل کوچک سعی کرد با اجتناب از داخل شدن در دسته بندی هایی که ممکن است خشم و غضب همسایه مقتدر آن را برانگیزد امنیت خود را حفظ نماید. لذا در صدد برآمد مجدداً وضع بی طرفی قبلی خود را بدست آورد.

در سال ۱۹۳۷ بریتانیای کبیر و فرانسه آن را از تعهداتی که بموجب عهدنامه لوکارنو برعهده گرفته بود معاف ولی درعین حال ضمانتهای بریتانیای کبیر و فرانسه در مورد حمایت از تمامیت ارضی آن بجای خود باقی ماند. آلمان هم تعهد سپرد غیر قابل تعرض بودن بلژیک را محترم شمارد و بدین ترتیب وضع بین المللی آن بوضع قبل از ۱۹۱۴ عودت کرد.

هنگری

هنگری پس از جنگ ۱۸-۱۹۳۴ فقط شبهی از وضع سابق خود داشت. عهدنامه تریانون (۱۹۲۰) آلمان را از داشتن $\frac{۲}{۴}$ اراضی خویش محروم و ملیتهائی که در روزهای جلال و عظمتش مورد طعن و لعن بودند اکنون مدعی وراثت آن شده بودند. کشور مزبور مجبور شد نواحی ترانسیلوانی را بر رومانی، کرواسی را به یوگسلاوی و اسلواکی را بچک اسلواکی واگذار کند. جمعیت این کشور تقریباً از ۲۱ میلیون نفر به $\frac{۱}{۴}$ ۷ میلیون نفر رسید که $\frac{۱}{۴}$ ۶ میلیون نفر آن مجار بودند. از طرف دیگر ۳ میلیون نفر از مجارها تحت سلطه بیگانگان باقی ماندند. اتحاد این کشور با اتریش منحل و پادشاه آن که تاج مقدس سن استفن (۱) را بر سر داشت بواسطه مخالفتهای «دول مدعی وراثت» از تاج و تخت خلع گردید. با اینکه هنگری باز هم در رژیم پادشاهی باقی ماند ولی تمام سلطنت خالی بود و در سالار هورتی بجای کارل پادشاه اسبق نشست و به لقب «نایب السلطنه» ملقب گردید. در سال ۱۹۲۱ کارل برای بدست آوردن مجدد قلمرو سلطنتی

خود دو اقدام کرد که بواسطه مخالفت اتحادیه دول صغیر عقیم ماند .
 دول مزبور با هر نوع برگشت رژیم سلطنتی که ممکن بود راه برای
 نهضت مجدد ایرندا (۱) هموار کند موافقت نداشتند . برای مدت
 کوتاهی هنگری بتاسی از روسیه خود را يك جمهوری شوروی اعلام
 کرد . این موضوع در سال ۱۹۱۹ اتفاق افتاد یعنی وقتی که بلاکون
 Bela-Kun زمام امور را در دست گرفت و رژیم کمونیستی را مستقر
 ساخت . بلاکون سعی کرد از تجزیه کشور جلوگیری کند ولی این
 اقدام بامخالفت « کشورهای وارث » مواجه گشت کمی بعد ارتش رومانی
 بر این کشور حمله کرد و پایتخت آنجا را بتصرف خود بیرون آورد .
 نمونه رژیم بلشویکی که تاسیس کرده بودند پس از يك دوران چند
 ماهه از بین رفت و عناصر محافظه کار ابتکار عملیات را در دست گرفتند
 دو نوع نهضت فاشیستی که رقیب یکدیگر بودند بوجود آمد اول
 نهضت فاشیستی بین آلمانیهای ساکن هنگری بود و دیگری در بین
 مجارها بهمین جهت است از طرف آنها که رژیم مشروطه را بر دیکتاتوری
 فاشیستی ترجیح میدادند از آشوب کنندگان سلطنت طلب برای اعاده
 نواده های دودمان هابسبورگ لاینقطع طرفداری میشد . هنگری باتمام
 تلاشها و اصرار خود برای تجدیدنظر در عهد نامه تریانون نتوانست مقام

زندگی میکرده است (۱) - Irrendtta حزب سیاسی بزرگی در ایتالیا بود که در سال
 ۱۸۷۸ اهمیت زیاد بخود گرفت . افراد آن عقیده داشتند ایتالیا باید بر کشورهای همسایه
 خود که دارای سکنه ایتالیائی هستند و تحت سلطه بیگانگان بسر می برند نظارت داشته باشد
 اکنون این کلمه را برای هر نوع دسته ملی که هدفش نجات قسمتی از هم وطنان
 خود که در تحت حکومت بیگانگان هستند نیز استعمال میکنند مترجم

جنگ بر شماره دول عالم افزوده گشت حفظ تمامیت ارضی و حتی بقای آن بیشتر سیاست فرمانروایان آن بستگی داشت که تا چه حد بتوانند اختلافات بین خود را رفع کنند، زیرا همیشه يك چنین اختلافاتی بین دستجات مختلفه‌ای که در اینحال با هم در تماس نزدیک سیاسی قرار میگیرند ظاهر میشود. یوگوسلاوی همان دولت جدیدی بود که از توسعه صربستان بوجود آمده بود. در مورد این مسئله که آیا رژیم کشور يك سلطنت مرکزی و متحد باشد یا با تشکیلات وسیعتری با بر اصول رژیم فدرال که لازمه خود مختاری ناحیه کرواتها بود اداره شود اختلاف شدیدی بین دودسته از طرفداران آنها بروز کرد کروات‌های کاتولیک و اسلونها نمیخواستند تفوق صربهای ارتدکس را قبول کنند و از این جهت اینها از يك فدراسیون غیر متمرکز که اساس آن خود مختاریهای محلی باشد طرفداری میکردند. این امر لازمه پارلمان برای کرواتها و دستگاه اداری جداگانه‌ای بود. نماینده کرواتها در این باره میگفت «ما خواهان آزادی کامل قوه مقننه و مجریه هستیم و تقاضا داریم فقط تا آنجا که برای سیاست خارجی لازم است با صربستان دارای روابط مشترك باشیم» این سرورصداها بالاخره در سال ۱۹۲۸ با کشته شدن رهبران کروات در پارلمان بمنتهی درجه خود رسید. حزب کروات بعنوان اعتراض قوه مقننه را بایکوت کردند. سال بعد الکساندر پادشاه که با اصول فدرالیسم مخالفت داشت يك رژیم دیکتاتوری را برای از بین بردن نهضت تجزیه طلبان اعلام و ملتی واجد با یکدست قوی بوجود آورد. عنوان رسمی «قلمرو پادشاهی صرب، کروات -

واسلون» لغو و بجای آن بعنوان علامت وحدت «قلمرو پادشاهی یوگسلاوی» انتخاب شد. قانون اساسی معلق، سازمانهای دموکراتیک و احزاب سیاسی منحل و یکنوع سانسور شدید مطبوعاتی برقرار گردید. پادشاه زمام امور را تا کشته شدنش در سال ۱۹۳۴ حین بازدید از فرانسه در دست داشت. سر نوشت چکسلواکی که بواسطه اختلافات داخلی از هم پاشید برای یوگسلاوها زنگ خطر بموقعی بود، لذا در سال ۱۹۳۹ با تقاضاهای کرواتها برای خودمختادی موافقت گردید. مهمترین اتفاق در روابط خارجی یوگسلاوی معاهده با ایتالیا در سال ۱۹۳۷ است که برای لحظه‌ای از زمان اختلافات بین دو همسایه ادریاتیک را مرتفع کرد و طرفین را مطمئن ساخت مرزهای یکدیگر را متقابلاً محترم شمارند.

شرکت رومانی در جنگ ۲۸-۱۹۱۴ ب نفع متفقین

رومانی

برایش بسیار مفید واقع گشت بطوریکه عهدنامه

صلح اراضی آن را دو برابر و جمعیت آن را به ۱۶ میلیون نفر رسانید تمام ترانسیلوانی، قسمت اعظم بوکوفین، تمسوار Temesvar و ایالت دوبروچه بآن داده شد و از طرف دیگر ناحیه بسارابی را که از روسیه گرفت برای خود نگاهداشت.

کشور توسعه یافته رومانی در اوائل مثل لهستان نشان داد نسبت به حل مسائل سیاسی بتهائی دارای آن بزرگواری منحصر بفردی که لازمه چنین دولتی بود نیست. در زمان سلطنت فردیناند پادشاه «که در سال ۱۹۲۷ درگذشت» جون براتیانو Jan-Brtianu رهبر حزب لیبرال و دیکتاتور واقعی بزرگترین شخصیت سیاسی بود. حزب مزبور با

وجود نام آزاد منشانه خود محافظه کار بود و از منافع تجار و سرمایه - داران طرفداری میکرد. براتیانو با اعمال نفوذ در انتخابات و مسائل ادامه زمامداری خود را فراهم و تا زمان مرگش در سال ۱۹۲۷ انتخابات آزاد عملی نشد. پس از او اولین انتخابات آزاد انجام گشت و نتیجه آن را «انقلاب بی خونریزی» مینامیدند زیرا در سال ۱۹۲۸ حزب دهقانان ملی را بر روی کار آورد. بر نامه حزب مزبور عبارت بود از تعقیب سیاست آزاد بخواننده بر اصول رژیم دموکراتیک، انتخابات آزاد، لغو سانسور، شناسایی حقوق اقلیتها و رفتار دوستانه تر با سرمایه داران خارجی. کارول دوم که از تاج و تخت سلطنت رانده شده بود در سال ۱۹۳۰ بجای پسرش نشست و شخصا بنای دخالت در امور سیاسی را گذاشت. رومانی مثل سایر کشورهای اروپائی از نفوذ فاشیسم در امان نبود. دسته مشهور گارد آهنین که سخت ترین سازمانهای فاشیستی بودند با توسل بطرق آدمکشی میخواست مخالفین خود را خفه کند. این هیجانانگیز با اعلام سیاست ضد یهود صورت شدیدتری بخود گرفت و اقلیتهای ترانسیلوانی از زور و فشار بنای شکایت گذاشتند. اتفاقاً قانون اساسی جدیدی تدوین گردید که در آن رژیم مطلقه اعلام گشت و پادشاه فعال مایشاء شد. احزاب سیاسی منحل و در دستگناه پارلمانی بر اساس انتخابات صنفی تجدیدنظر بعمل آمد.

در پارلمان سال ۱۹۳۹ اعضای هر دو مجلس از بین نمایندگان امور کشاورزی، صنعتی، تجارنی، حرفهای و کارگران کارهای دستی انتخاب شدند. بدین ترتیب رومانی هم مانند رژیم فاشیست ایتالیا از

نو اساس و بنیان رژیم حکومت خود را پی ریزی کرد. در سیاست خارجی از طرفداران اتحادیه صغیر (۲۱-۱۹۲۰) که یوگسلاوی و چکسلواکی هم عضویت آنرا داشتند باقی ماند. منظور از این اتحاد نگاهداری وضع موجوده ارضی و جلوگیری از بروی کار آمدن خاندان هابسبورگ دراتریش و یا هنگری بود. از طرف دیگر در پاکت بالکان که در سال ۱۹۳۴ امضا شد رومانی هم از چهار دولتی بود که آنرا امضا کرد. سه دولت دیگر عبارت بودند از یوگسلاوی، یونان و ترکیه. بموجب مواد پاکت چهار دولت تمامیت ارضی یکدیگر را در برابر هر نوع حمله‌ای که از طرف یکی از کشورهای بالکان بعمل آید تضمین کردند. منظور از پاکت بالکان جلوگیری از تحریکات کشورهای بزرگ در این ممالک علیه یکدیگر بود.

بلغارستان بلغارستان مثل سایر کشورهای بالکان سخت گرفتار اختلافات داخلی بود. پس از جنگ ۱۸-۱۹۱۴ فردیناند مجازات شکست را دید و مجبور شد بفتح بوریس سوم (۱۹۱۸) از سلطنت استعفا دهد.

یک کابینه کشاورزی بسرپرستی استامبولینسکی تشکیل شد ولی پس از اینکه دولت برائتر کودتا ساقط شد او هم در سال ۱۹۲۳ بقتل رسید. تقریباً دوازده سال بعد (۱۹۳۴) افسران ارتش به لغو قانون اساسی دموکراتیک، استقرار رژیم مطلقه بوسیله انحلال پارلمان و ممنوعیت احزاب سیاسی مبادرت ورزیدند. سال بعد پادشاه توانست از زیر نفوذ نظامیان خارج و خود دیکتاتور شود. گرچه در سال ۱۹۳۸ پارلمان را

افتتاح کرد ولی عملاً دیکتاتور واقعی خود او بود. بلغارستان در روابط خارجی خود با همسایگانش برای چندین سال بر سر مسئله بجرنج مقدونیه اختلاف داشت. این ناحیه بین یوگسلاوی، یونان و بلغارستان تقسیم شده بود. اهالی ایالت مذکور در صدد بودند از قسمتهای تجزیه شده دولت مستقلی را تاسیس کنند و برای این منظور اجتماعات مخفیانه‌ای تشکیل دادند که از بلغارستان الهام می‌گرفتند و دارای سیاست ترور بودند. آنها با تجاوزات دائمی خود در مرزها مانع استقرار روابط دوستانه بین بلغارستان و یوگسلاوی شدند تا اینکه در سال ۱۹۳۷ عهدنامه‌ای بین طرفین امضا شد و هر دو ملت رابه «صلح و دوستی ابدی» مجبور کرد.

در سال ۱۹۱۰ پرتغال پادشاه خود را بنام مانوئل

پرتغال

Manuel معزول و کشوری جمهوری شد. تاریخ

بعدی این کشور را زلزلات شدید سیاسی و جنبشهای انقلابی مشخص میکنند. روسای جمهور و دولتها یکی پس از دیگری بسرعت در رفت و آمد بودند. تقریباً در حدود ۲۰ انقلاب متوالی اتفاق افتاد. از سال ۱۹۱۰ تا ۱۹۲۶ تقریباً چهل کابینه بر سر کار آمدند. ژنرال کارمن Carmona در سال ۱۹۲۷ زمام امور بدستش افتاد. او رژیم پارلمانی را معلق و یک دیکتاتوری نظامی مستقر ساخت. در سال ۱۹۳۳ قانون اساسی جدیدی برای کشور مذکور تدوین گردید که بموجب آن رئیس جمهور در انتخاب و عزل هیئت دولت، دولت غیرمسئول در مقابل پارلمان، آزاد بود. قوه مقننه فقط از یک مجلس تشکیل می‌یافت که نصف اعضای آن را «بزرگسالان تحصیل کرده خانواده‌ها» و نصف دیگر را سازمانهای

اقتصادی انتخاب می‌کردند. دو سال بعد برای اولین بار پس از سال ۱۹۲۶ پارلمان تشکیل شد. این دفعه احزاب مخالف انتخابات را بایکوت کردند. یک رژیم اصنافی از نوع فاشیست مستقر گردید که زندگانی اقتصادی کشور را تحت سرپرستی سازمانهای اصناف قرارداد.

کشورهای بالتیک در شمال شرقی اروپا از قسمت‌هایی که پس از جنگ

۱۸-۱۹۱۴ از امپراطوری قدیم روسیه جدا

گردند یک دسته از کشورهای بالتیکی ساختند. تمام جمعیت آنها به ۹ میلیون نفر می‌رسید. «کشورهای وارث» مذکور در بین همسایگان خود یعنی روسیه، آلمان و لهستان واقع شده بودند و وضع متزلزل و غیر آرامی داشتند. فقط فنلاند بود که توانست قانون اساسی دموکراتیک و اصول حکومت مسئول را حفظ نماید و گرنه بقیه این کشورها مثل دنیای کوچکی منعکس کننده مسلکها و مراسمهای گوناگون دنیای اطراف خود بودند. در سال ۱۹۲۹ در لیتوانی دسته فاشیستها بنام اتحادیه ناسیونالیستها زمام امور را بدست گرفتند. تا ده سال (۱۹۳۶) پارلمانی وجود نداشت فقط در این سال با انتخاب کاندیدهای حزب سیاسی منحصر بفرد پارلمان تشکیل شد. سازمانهای اصنافی در این کشور طبق نمونه فاشیستها نشانه این بود که شناسائی و اطلاع از دولت اصنافی در منطقه واقع از سواحل مدیترانه تا دریای بالتیک گسترش پیدا کرده است.

لتونی وقتی در سال ۱۹۳۴ رژیم دموکراتیک را ترک کرد رژیم دیکتاتوری را جانشین دستگاه پارلمانی ساخت. این کشور هم مانند لیتوانی برای خود سازمانهای اصنافی تأسیس کرد و آنها را آلت اجرای

سیاست اقتصاد ملی نمود . استونی که تحت تأثیر تبلیغات لیبراتورها (سازمان فاشیستی) واقع شد در سال ۱۹۳۴ خود را يك حکومت مطلقه اعلام کرد ولی رئیس جمهور با انحلال حزب فاشیست و بدست گرفتن زمام امور از توسعه رژیم فاشیست جلوگیری بعمل آورد و سه سال بعد حکومت مسئول را مستقر ساخت .

لیتوانی در زمینه سیاست اروپا مهمترین کشورهای بالتیک بشمار میرفت . بالهستان بر سر شهر ویلنا و با آلمان بر سر ممل نزاع داشت . لیتوانی ویلنا را پایتخت خود میدانست ولی در سال ۱۹۲۱ لهستان این شهر را از تصرف آن خارج و بتصرف خود در آورد . ممل هم که معبر دریائی آن بشمار میرفت در سال ۱۹۲۹ بتصرف آلمان درآمد . در سال ۱۹۳۴ به تقلید از اتحادیه صغیر بالکان ، پیمان اتحادیه بالتیک بین کشورهای لیتوانی - لتونی و استونی منعقد شد که هدفش حفظ منافع متقابله این کشورها بود .

سوئیس - هلند
اسکاندیناوی

البته باید در نظر داشت کشورهای کوچک اروپا تماماً در دهه بیست و سی قرن بیستم مغلوب فاشیست بین المللی نشدند . در این قسمت می توان بکشورهای بلژیک و فنلاند ، سوئیس ، هلند و کشورهای اسکاندیناوی یعنی دانمارک ، سوئد و نروژ اشاره کرد . این کشورهای دموکراتیک از طرفداران جدی جامعه ملل بودند طوری که بازوال جامعه ملل آنها هم مجبور شدند بر قدمهای ارزان خود تکیه کنند . آنها از شرکت در هر نوع از شبکه های دسته بندیهای نظامی که هم اکنون اروپا را بدو دسته مسلح تقسیم

کرده بود جداً احترامزداستند . گفته‌وزیر امور خارجه هلمند وضع این کشور را درست مجسم میکنند او در سال ۱۹۲۷ گفت کشورش « غیر قابل متجاوز بودن » خویش را « اصل صحیحی دانسته و نمی‌تواند موضوع هیچگونه عهدنامه‌های واقع شود . » در سویس این ترس بوجود آمد ممکن است در صورت بروز جنگ دیگر، بسر نوشت بلژیک گرفتار شود و همین اضطراب آن را وادار کرد مرزهای خود را در قسمت آلمان مستحکم کرده بر دفاعیات خود بیفزاید. دانمارک از کشورهایی بود که خطر تهدید تجاوز را بیش از هر جای دیگر احساس میکرد . در این کشور اقلیتهای آلمانی در شلزویک شمالی که در سال ۱۹۱۹ در نتیجه مراجعه با فکر عمومی به دانمارک ملحق شدند برای اتحاد خود با آلمان در تلاش بودند . سوئد و نروژ از یک طرف و دانمارک از طرف دیگر برای حفظ بی طرفی خود دارای منافع مشترک بودند و برای این منظور هر چند وقت یکبار کنفرانسهائی ترتیب میدادند که در آنها از طرف سه کشور اسکاندیناوی شالوده عملیات مشترک آنها پی‌ریزی میشد .

فصل هشتم

« جنبش اقتصاد ملی »

عوامل سیاسی متشکله تاریخ ربع اخیر	عمل و عکس العمل
گذشته اروپا را یعنی از سال ۳۹-۱۹۱۴ نمی	متقابل عوامل سیاسی
توان از عوامل اقتصادی منفک نمود. تاثیر	واقصدادی

مقابل عوامل سیاسی و اقتصادی بر رویهم بحدی درهم و برهم و تودرتو است که مشکل است رشته‌های بهم پیچیده علت و معلول را که هر يك بر روی دیگری دارای عمل و عکس العمل مقابل تا حد بینهایت میباشند از هم جدا کنیم و بگوئیم کدام علت و کدام معلول هستند. ممکن نیست تعیین کنیم آیا نداشتن امنیت سیاسی که مانع خلع سلاح و همکاری نزدیک ملل بود علت بحران اقتصادی عمومی شد و یا بحران اقتصادی علت بهم زدن روابط ملل و جدائی آنها از هم دیگر گردید. بهمین جهت است سیاستمداران اروپائی نتوانسته‌اند بر سر این مسئله اساسی با هم موافقت کنند آیا سیاست را باید بر اقتصاد مقدم داشت و یا بالعکس اقتصاد را بر سیاست. آقای بریان در یادداشت تاریخی خود درباره کشور - های متحده اروپا (۱۹۳۰) اعلام کرد «تمام امکانات پیشرفت بسوی اتحاد اقتصادی کاملاً به مسئله امنیت بستگی دارد و بر روی نقشه سیاسی است که باید اقدامات متمر ثمر بعمل آورد». انتقادات این رجل سیاسی صراحت داشت باینکه «تقلیل تسلیحات نظامی نتیجه طبیعی روابط بهتر و صمیمانه تری در زمینه سیاست تجارتي است.» در قسمت اقتصادی عامل مشخصه سالهای آشفته مذکور، تمایل بسوی جنبش اقتصاد ملی بود که نتیجه منطقی و قرینه جنبش سیاسی ملی بشمار میرفت و جنگ ۱۸ - ۱۹۱۴ آن را شعله ورتر و گیرا تر نمود. جنبش اقتصاد ملی هم به نوبه خود عکس العمل سیاسی داشت زیرا از عوامل مشدده عدم آرامش عمومی بود که با جنگ اروپائی دیگری در سال ۱۹۳۹ بمنتهای درجه خود رسید. بدون تردید تجدید زندگانی اقتصادی اروپا يك شرط

اصالی و اساسی آرامش سیاسی این قاره بود. با اینحال هیچ نوع اقدام اساسی نسبت به بهبود وضع اقتصادی آن انجام پذیر نبود مادام که بواسطه تضادهای سیاسی در یک حالت آشفتگی قرار داشت و اوضاع آن بر اثر اضطرابات درونی مختل شده بود. این مسئله «گره پیچیده» اروپارا تشکیل میداد.

جنبش اقتصادی
 در عین حالیکه جنبش اقتصادی ثمره جنبش سیاسی ملی از هم گسیخته‌ای بود مع هذا نصح آن رایك سلسله موانعی که در راه همکاری اقتصادی بین‌المللی ایجاد شده بود تشویق میکرد. عوارض زیاد گمرکی ((سهمی)) مانع جریان مبادله اجناس بودند، محدودیتهای مهاجرت مانع جریان رفت و آمد اشخاص شدند، ادغام قرضه‌های خارجی مانع جریان سرمایه گردیدند، محدودیتهای پولی مانع پرداختهای تجارتنی برای کالاهای وارداتی بودند، ترك واحد پول طلا با حرکتهای نامنظم مخنی پول فراریا «عصبانی» ناشیه از وحشت و عدم اطمینان مانع استقرار و ثبات تسعیرات پولی شدند، و بالاخره اخذ قروض سیاسی اعم از ترمیم خسارت و یا پرداخت دیون متفقین نسبت بیکدیگر با وضع متزلزل و نا معلوم اوضاع بین‌المللی توأم گردیده مانع اعاده وضع مطمئن مالی را فراهم کردند. نتیجه غائی بحران عظیم اقتصادی که برای مدت چهار سال بطول انجامید بجای آنکه ملل را به سلامتی اقتصادی دوباره عودت دهد آنها را درست در جهت مخالف یعنی تحریک جنبش اقتصاد ملی سوق داد. زیرا این بحران تنها کشور بزرگی را که هنوز از آزادی تجارت در آن زمان دم

میزد محو کرد و واحدهای پولهای دنیا را در کوره ذوب گذاخت. بحران بزرگ اقتصادی را ممکن است در پرتو حد فاصلی که تاریخ اقتصادی اروپا را ۱۹۳۹-۱۹۱۴ بدو مرحله تقسیم میکند مورد مطالعه قرار داد. در مرحله اول مهمترین مسائل قروض سیاسی، تعرفه‌های زیاد گمرکی و مهاجرت بودند. در مرحله دوم مسئله قروض سیاسی از اساس بایگانی شد و ای موانع تعرفه‌ای باقی ماند، بعلاوه موانع دیگری در تجارت بین‌المللی بر آنها اضافه شدند که عبارت بودند از سیستم «سهیمه» توسل بمعاملات پایاپای و موانع پولی و اعتبارات. از طرف دیگر بواسطه سقوط ارزش واحد پول طلا و اثرات لاینحل آن بر مبادلات ارزی و تمایل بسوی جنبش اقتصادی خودکفایت مشکلات تازه‌ای بوجود آمد. از این عوامل موثر مختلفه تخریبی در زندگی اقتصادی و سیاسی اروپا بنوبه خود بحث خواهیم کرد.

یکی از مسائل لاینحلی که از جنگ ۱۸-۱۹۱۴

غرامات

بارت برده شد مسئله اخذ غرامات از کشورهای

مغلوب و تصفیه قروض جنگی بین کشورهای غالب بود. هرج و مرجی که بواسطه تعهدات وسیع و مبهم بوجود آمد از علل اساسی تاخیر ترمیمات اروپا گردید. صرف نظر از فشاریکه بر پولهای ملی و دستگاہ اعتبار جهانی، بواسطه پرداخت قروض بین دول بیسکدیگر وارد شد قسمت اخیر اثرات روحی بزرگی در زهر آلود کردن روابط بین‌المللی کاران و بدهکاران داشت، بطوریکه یک محیط عدم اطمینان بین‌المللی

بوجود آمد. بریتانیای کبیر که از این اثرات مسموم کننده اطلاع داشت به متفقین تقریباً دو برابر آنچه را که از کشورهای متحده امریکا گرفته قرض داده بود - برای تقلیل و یا بطلان قروض دول بیسکدیگر تلاش میکرد. ردپیشنهاد مزبور فرض این را که متفقین ممکن است دشمن را از تعهدات خودبری کنند غیر قابل تصور نمود زیرا وقتی متفقین انتظار داشتند تعهدات فیمابین خود را محترم بشمارند بطریق اولی نسبت با اجرای تعهدات دشمن انتظارانشان بیشتر بود. گرچه تخمینات اولیه از قروض آلمان خیالی و وهم آمیز مینمود ولی بعداً که این مسئله را از زمینه سیاسی با اقتصادی کشاندند آن را تقلیل و بیک رقم نسبتاً معقولی تبدیل کردند. کمیسیون غرامات مجموع این رقم را در سال ۱۹۲۱ تا ۶۱۶۰۰ میلیون پوند (۱) معین کرد که بوسیله اوراق قرضه می-بایستی پرداخت شود و شرط شد مادام که آلمان دین خود را نپرداخته سالی صد میلیون پوند یعنی بیش از ۲۶ درصد قیمت صادراتش را بمتفقین بدهد. بالاخره در سال ۱۹۲۴ کمیته‌های بین‌المللی از کارشناسان «نقشه داوس» Dawes را طرح ریزی کردند که بموجب آن پرداخت‌های سالانه با وضع اقتصادی آلمان در تغییر بود در حالیکه برای احتراز از دگرگون شدن قیمت پول کشور قرار شد مبلغ پولی که بخارج منتقل میشود از مقدار اضافی که آلمان از تجارت خارجی خود دریافت میکند تجاوز ننماید. پنجسال بعد «نقشه ینک» Young مبلغ غرامات را دو

۱- تقریباً یک سوم همین مبلغ برای خسارات مادی و بقیه برای مستمریها و مقرری‌های جداگانه بود. در این رقم مخارج جنگ بحساب نیامده بود (مولف)

هزارمیلیون پوند تعیین کرد که تقریباً برابر با میزان مساعده‌های کشورهای متحده امریکا بمتفقین بود. مبلغ مزبور بایستی بشکل مقرری سالیانه پرداخت میگردید بطوریکه خدمتوسط برای پنجاه و نه سال دیگر بصد میلیون پوند بالغ میگردید. بدین ترتیب در عرض چندسال مجموع قروض آلمان بکمتر از ثلث تقلیل داده شد و حتی متفقین در این زمان فقط تا میزان بدهی خود بکشورهای متحده امریکا از آلمان مطالبه میگردند. در هر حال تاخیریکه برای رسیدن بیک راه حل در مسئله غرامات بر اصولی که عادلانه بنظر میرسید پیدا شد ثابت کرد برای هر نوع شانس موفقیت احتمالی این مسئله زیان آور بوده است: همان سال که «نقشه یونک» طرح شد طوفان اقتصادی شدید بیسابقه‌ای سراسر دنیا را فراگرفت که مدت چهارسال دوام کرد و وقتیکه این طوفان از سر عالم گذشت چنان موسسات مالی را در مسیر مخرب خود مانند درختان بی‌شمار ریشه کن کرد که منظره دورنمای کاملاً مختلفی هویدا شد. ارزش واحدهای پولی طلا که معیار و میزان پولهای جهان بشمار میرفتند ورشکست، تجارت بین‌المللی کمتر از نصف قیمت سابقش تنزل کرد، دژ آزادی تجارت واژگون شد و بالاخره دستگاه وسیع غرامات و قروض جنگ در زیر ویرانه‌های این طوفان مدفون گردیدند

مسئله انتقال

حتی در زمان عادی تصفیه قروض دولتها نسبت بیکدیگر مسئله غیر قابل علاج انتقال را مطرح ساخت - هر کشوری وقتی دارای قروض خارجی باشد می‌تواند قروض خود را با صادرات طلا یا اجناس و یا خدمات و بالاخره فروش اوراق

وثیقه‌های خارجی بپردازد. در مورد آلمان پرداخت غرامات معنایش در درجه اول از زیاد صادرات بود. در این مورد طلبکاران آن در عین حال رفیبان آنهم بودند و معلوم است بشفع آنها نبود که چه در بازارهای داخل و چه در بازارهای بی طرف اجناس خود را بقیمت کمتری بفروش رسانند. دیوارهای تعرفه گمرکی که کشورهای طلبکار برای حمایت از مصنوعات خویش بدور خود کشیدند مشکلاتی را که کشورهای بدهکار در مورد انجام تعهدات خود امتحان کرده بودند دو چندان کرد. خلاصه وضع طوری شده بود که هر کشوری در مورد ادعای خود اصرار می‌ورزید ولی از قبول پرداخت بعملی‌ترین طرق امتناع داشت. این وضع مضحك بواسطه بحران بزرگ اقتصادی به نمایان‌ترین جنبه‌های خود نشان داده شد. گرچه این بحران را در این مورد بخصوص نمیشد علت اصلی دانست ولی از عوامل موثر بود. معلوم شده کوششی برای جمع‌آوری پرداختهای سالیانه آلمان خطر بروز بلای بزرگ مالی را در بر دارد که ممکن است نتایج آن دنیا را فراگیرد. کشورهای متحده امریکا پیشنهاد کرد موقه از وصول قروض خویش از طلبکاران صرف نظر خواهد کرد بشرط آنکه این طلبکاران وصول قروض خود را از آلمان معوق بگذارند. قائل شدن استمهال بمدت یکسال نسبت به پرداخت غرامات و قروض جنگی ۱۹۳۱-۳۱ برای لحظه‌ای اوضاع را ساکت کرد ولی ریشه‌های این بیماری واگیر باقی ماند تا اینکه کلیه دستگاه اقتصادی را پوسانید. تمام معالجاتی که برای از بین بردن علائم مرض بعمل آید آن را شدیدتر کرد. دیوارهای تعرفه گمرکی بلندتر «سهیمیه‌های وارداتی» بیشتر

بریتانیای کبیر سیاست باستانی آزادی تجارت را رها و نتیجه غیر قابل اجتناب اختناق تجارت بین‌المللی مزبور تحلیل بازارهای تجارتی آلمان در خارج شد. بهمین جهت بود در سال ۱۹۳۲ نخست‌وزیر آلمان اعلام کرد آلمان هیچ‌وقت در وضعی قرار نخواهد گرفت که بتواند پیرداخته‌های خود را بعهده بگیرد. دول غربی مجبور شدند مسئله غرامات را که برای مدت بیش از ده سال از عوامل ناراحتی و اختلال بودند از اساس خود بخود حل شده بدانند. ترس از بیک‌ه‌رج و مرج مالی در صورت اصرار آنها برای انجام پرداختها مجبورشان کرد با آلمان ترتیمی دهند که بر طبق آن دولت اخیر متعهد گردید ۱۵۰ میلیون پوند در تصفیه نهائی دیون، غرامات بپردازد. «موافقت‌نامه لوزان» در سال ۱۹۲۳ همان‌طور که پیش‌بینی شده بود قوت اجرائی پیدانمی‌کرد مگر پس از «تصفیه رضایت بخشی» که بین طلبکاران آلمان و طلبکاران آنها یعنی کشورهای متحده امریکا بعمل می‌آید. در واقع موافقت‌نامه مزبور پایان اخذ غرامات در تمام کشورهای مغلوب محسوب میشود.

طلب امریکا
 اکنون اروپا بامسئله طلب امریکا مواجه بود
 کشورهای متحده امریکا از زمان جنگ

۱۸ - ۱۹۱۴ و پس از آن به متفقین در حدود ۲۰۵۵ میلیون پوند قرض داد در حالیکه بریتانیای کبیر ۱۶۰۰ میلیون و فرانسه تقریباً ۵۰۰ میلیون پوند مساعده داده بودند. کشورهای متحده امریکا باین دلیل که «درست است خیلی از قرضه‌ها قبل از متار که (۱۹۱۸) انجام شده ولی اساساً تمام قرضه‌هایی که پس از متار که بعمل آمده برای تخریب نبوده

است بلکه مبالغ کثیری برای غذا، تنباکو، پنبه و غیره خرج شده است. پرداخت دوباره قروض خود را مطالبه می‌کرد. بمشگلاتی که برای پرداخت قروض اشاره می‌کردند پاسخ داده شد مخارج سیاحان امریکائی در سرزمین‌های بیگانه (۳۰-۱۹۲۴) بیشتر از دوبرابر مبلغی بوده است که کشورهای متحده امریکا بحساب تصفیه قروض دریافت کرده و وجوه ارسالی مهاجرین به تنهایی مساوی وجوه دریافتی در همان مدت بوده است. «بعلاوه در مورد تخمین مسئله پرداخت فقط نباید تجارت با کشورهای متحده امریکا را بحساب آورد بلکه بایستی کلیه حجم معاملات بین‌المللی در نظر گرفت. در کلیه مجموع رسیده‌ها و فرستاده‌های ناشیه از معاملات بین‌المللی بدهکاران ما و هم‌چنین خود ما، پرداخت قروض رقه نسبتاً کوچکی را تشکیل می‌دهند.» هم‌چنین دلیل اینکه پرداخت مجدد دیون مزبور از طرف کشورهای وام‌گیرنده دخا بر طلای آنها را تمام خواهد کرد صحیح نیست زیرا موجودیهای طلای کشور های متحده امریکا (صرف نظار اذاعات موقتی بانگهای خارجی) فقط در حدود ۸ درصد زیاد شده است و در عین حال بوضوح دیده می‌شد دولت بریتانیا برای انجام تعهدات خود تلاش زیادی می‌کرد. این کشور در حدود ۸۵۰ میلیون پوند از کشورهای متحده امریکا قرض گرفته بود. مبلغ مزبور ثلث مخارج جنگی این کشور را در کشورهای متحده امریکا تشکیل میداد و کلیه پرداختهای آن به ۵۰ درصد رسید در حالی که مساعده‌های کشور اخیر الذکر بدولتهای اروپائی متجاوز از ۱۱۵۰ میلیون پوند گردید و از این مبلغ فقط ۱۲ درصد آن پرداخت شد بعلاوه بریتانیای کبیر از ادعای خود نسبت با آلمان صرف نظر کرد و وجوهی را هم که به متفقین خود داد به ۱۶۰۰ میلیون پوند میرسید بخشید.

در اینحال مسخره است وقتی دیده شود که دول فاتح نسبت به تعهدات خود وفادار و حاضر بودند قروض جنگی خود رانیز بپردازند. گرچه آنها سایر پرداختهای خود را بنحو غیر عقلانی معلق کردند. کشورهای مغلوب بدهی خود را حتی در مورد مبلغی که برای تصفیه نهائی معین شده بود و خود را وثیقه اجرای آن قرار داده بودند با وجود مبلغ نسبتاً جزئی، انکار کنند. طرفداری زیاده از حدی که از آلمان بعنوان مظلوم دست فرمانروایان بی خرد خود بعمل آید بدین نحو تعدیل گشت - صرف نظر از حمل لوازم برای ترمیم خرابیهای عمدی و منظم نواحی صنعتی شمال فرانسه - که متفقین و هم‌دستانش آن را از پرداخت غرامات معاف کردند. کمیته کارشناسان **Makenna** ما کنا در سال ۱۹۲۴ گزارش داد بر اینکه مقدار پول خارجی که در بانگهای آلمان مستهلک گردیده است برابر مجموع پرداختهائی است که دولت آلمان نقداً انجام داده است. بین سالهای ۱۹۲۴ و ۱۹۲۷ بواسطه بالا بودن نرخ سود سرمایه‌های خارجی بحدی بداخل آلمان سرازیر شدند که از رقم پرداختها مطابق « نقشه داوس » که بخارج از کشور انتقال داده شد بیشتر گردید ممکن است در مورد مسئله غرامات اینطور نتیجه گرفت که ضرب‌المثل « وای بر مغلوب » از وحشتش کاسته شد و بیشتر از این بعنوان يك مانع دارای اثری نبود.

تعارف‌ها

اولین علت اوضاع بهم ریخته اقتصادی اروپا را، پس از اینکه در سال ۱۹۱۸ مجدداً صلح

برقرار شد، به بالا بودن نرخ عوارض حمایت‌کننده نسبت میدهند

مرزهای تازه‌ایکه بر اثر عهدنامه ورسای، سن ژرمن وتریانون بوجود آمدند و بمنظور اشباع وارضای تمایلات ملی بودند، بیش از دوازده هزار میل بر موانع گمرکی موجود اضافه کردند. کشورهای جدید در تعقیب يك سیاست اقتصادی حسد انگیز باهم بنای رقابت گذاشتند بطوریکه سیاست مزبور بنحو موثری همکاری بین دول قدیم را در هم شکست. در این سالهای پراز حوادث (۳۹ - ۱۹۱۸) مهمترین احتیاج دنیا، بسط بازارهای اقتصادی بود، یرای اینکه ملل مختلف بتوانند از محصولات یکدیگر سهم بیشتری داشته، وضع صنعتی خود را بهتر وعلیه مازاد تولید وبیکاری تأمین داشته باشند. رجال دور اندیش زمان بخوبی دانستند تقسیم عادلانه کار که باوضع موجود کشور های مختلف مطابقت داشته باشد ازتشت وپراکنندگی نیروها درامور کشاورزی و صنعتی که راه زندگانی اقتصادی قاره اروپا را سد کرده است جلو گیری خواهد کرد. یاد داشت تاریخی آقای بریان ایده آل همکاری اقتصادی کشورهای اروپا را درست مجسم کرده بود. بدین ترتیب سازمان اقتصادی اروپا رابر پایه‌هایی بایداستوار کرد که «يك بازار مشترك» بالابردن سطح رفاهیت بشری را تا حد اکثر ممکنه در تمام سرزمینهای جامعه اروپائی «تأمین نماید. این موضوع لازمه يك نقشه پسندیده و معقول تولید و مبادلات است که بر «آزادی روز افزون» جریان مبادلات اجناس، سرمایه و اشخاص متکی باشد. در تفسیراتی که براین یادداشت از طرف دول دریافت کننده آن بعمل آمد این نکته بچشم میخورد «کوشش برای تجدید تسلیحات سیاست گمرکی بهمان

اندازه مهم است که تلاش برای تقلیل ارزشهای زمینی و دریائی . «
 با وجود قدرت استدلال فوق اوضاع و احوال برای اتخاذ سیاست گمرکی
 معتدل تری مناسب نبود و تمایل دول اروپا بیشتر ببالا بردن دیوار
 های گمرکی خود معطوف گشت . آنها برای شنیدن صداهای اعتراض
 آمیز بریتانیای کبیر که سیستم آزادی تجارتش بواسطه بالا رفتن امواج
 تعرفه های گمرکی بخطر افتاد گوش شنوائی نداشتند . برعکس آنها
 از رویه کشورهای متحده امریکا که بر دور صنایع خود یک « دیوار
 چین » آشفیده بود پیروی میکردند . اثرات شوم تعرفه های روز افزون
 گمرکی فقط محدود بامور اقتصادی نگشت ؛ بلکه در امور سیاسی هم
 زمینه مساعدی برای اختلافات و کشمکشها فراهم کرد .

جمعیت زیاده از حد نظیر تعرفه های گمرکی که مانع مبادله کالا
 بودند محدودیتهائی بودند که برای مهاجرت

قائل شدند و از مهاجرت اشخاص جلوگیری کردند . همانطور که هر
 کشوری برای فروش مازاد تولید خود احتیاج بی بازار دارد همانطور هم
 برای جمعیت زیادی خود جا و محل میخواهد . هر اجتماعی گاه و بیگاه
 باین فنومن زیادی جمعیت دست بگریبان است . فنومن مزبور کاملاً اقتصادی
 است و از ضعف دستگاه اقتصادی ناشی میشود که نمی تواند در یک لحظه
 معین تمام جمعیت کارگری را در خود جذب کند . معمولاً فنومن
 مزبور موقتی است و همینکه سیستم اقتصادی خاصیت ارتجاعی خود را از سر
 گرفت و توانست آنقدر توسعه یابد که جواب خواسته های جدید را
 بدهد از بین میرود . بدین ترتیب زیادی جمعیت به مسئله وسعت

اراضی مربوط نیست بلکه مسئله عدم تعادل و توازن اقتصادی است . میگویند انگلستان در اوائل قرن هفدهم گرفتار مسئله زیادی جمعیت بوده است؛ در صورتیکه امروز دیده میشود این کشور شاید در حدود هفت برابر سکنه خود را می تواند نگاهداری کند. پس هر وقت سازمان اقتصادی کشوری برای مدتی محدود خاصیت ارتجاعی و کشش خود را از دست بدهد و دچار یک نوع خشکی و سفتی شود مشکلات داخلی بشکل یک نوع مازاد که نمی تواند دستگاه آن را بخورد جذب کند ظاهر میگردد . بر استعداد و گنجایش تولیدی بمنظور حمایت از آنهائیکه قوه تولیدی نداشتند مالیات بسته شد . ناراحتی های کارگری بواسطه وجود لشکریان بیکار با قوه تهدید کننده خود نسبت بسطح زندگانی جامعه کارگری زیادتیر شد و یک نوع عدم ثبات و استقرار اوضاع سیاسی بواسطه اثرات روحی عدم تعادل امور اقتصادی بوجود آمد. آلمان بارزترین نمونه خطرات یک بیکاری عمومی را نشان داد . امواج خروشان ناراحتی های اجتماعی بودند که ناسیونال سوسیالیستها را بقدرت رسانید. از همین جا است که دیده میشود مسئله مهاجرت اشخاص پس از مسئله حمل و نقل کالا مهمترین مسائل بود.

تاجنک ۱۸ - ۱۹۱۴ مهاجرت اروپائیان بقاره
موانع مهاجرت
 های دیگر زیاد بود . هر سال در حدود ۱۶۰

هزار نفر بطور متوسط خاک بریتانیای کبیر را ترک میکردند. این رقم در دهه ۲۰ و دهه ۳۰ به نصف رسید . کاهش مهاجرت را معمولا باستخدام دولتی نسبت میدهند که تصور میشود ابتکار مردم را برای

جستجوی زندگانی جدید در خارج از کشور تقلیل می‌دهد. در واقع این بحالت ر کود و توقیفی که در امر مهاجرت پیش آمد در تمام کشورهای اروپا عمومیت داشت. خدمت متوسط سالیان به تعداد ایتالیائی‌ها نیکه قبل از سال ۱۹۱۴ مهاجرت می‌کردند به نیم میلیون نفر می‌رسید. کمکهای آنها به بستگان خویش در کشور اصلی رقم مهمی را در موازنه پرداختهای ایتالیاتشکیل می‌داد. گوا اینکه در مقابل، خسارات ناشیه از تخلیه عناصر فعال رانیز باید بحساب گذاشت. مهاجرت آنها بعدا بواسطه همان عللی که سایر ملل اروپائی را تحت تاثیر قرارداد - موانعی برای ورو بکشور های متحده امریکا، امپراطوری بریتانیا و امریکای جنوبی قائل شدند - نقصان فاحش یافت. از همه این کشورها مهمتر همان اولی بود. اسرائیل زانك ویل Israel - Zangwill می‌نویسد ((امریکا کوره خداست، دیک جوشان بزرگی است که تمام نژادهای اروپا در آن آب میشوند و شکل جدید بخود می‌گیرند). در دهه ۱۰-۱۹۰۱ تقریبا ۹ میلیون نفر مهاجر بکشور های متحده امریکا وارد شدند، در دهه دوم که تقریبا چهار سال از آن جنگ بود تعداد این مهاجرین تقریبا به ۶ میلیون نفر رسید. برای جلو گیری از این هجوم «قوانین سهمیه» وضع گردید. (از سال ۱۹۲۱، بعد) تعداد سالیان مهاجرین را از خارج از نیمکره غربی به ۱۵۰ هزار نفر محدود کردند. شاید تصادفی نباشد، ده‌سالی که شاهد این اقدامات تحدیدی بود همچنین بزرگترین بحران تاریخ کشورهای متحده امریکا رانیز میگذرانید. دستگاه صنعتی کشور مزبور بر تولید عمومی و کالاهای يك جور برای جمعیت روز افزونی که از اشباع بازار جلو گیری کند استوار

بود. در این اثنا مسئله مشکل شد بدین معنا که دنیای جدید از تشویق مهاجرت آزاد دنیای قدیم خودداری کرد. فشار جمعیت در قاره اروپا دوائر خیلی مهم از خود بجای گذاشت اول اینکه زیاده جمعیت، بواسطه تنزل سطح بازرگانی جهان، تمایل بسیاست اقتصادی جدید خود کفایت را بیشتر کرد زیرا کشوری که نمی توانست مصنوعات داخلی خود را با اجناس خارجی مبادله کند و یا اینکه قادر نبود خود را از فشار زیاده جمعیت خلاص نماید می بایستی دستگاہ اقتصادی خود را تغییر دهد. دوم میل به داشتن مستعمرات را، هم از جهت داشتن منابع مواد خام و غذائی که می توانستند، تقیما هر دوی آنها را با کالاها و صنایع کشور اصلی بطریق پایاپای مبادله کنند و هم از جهت داشتن محلی برای مهاجرت تحریک کرد.

بحران بزرگ بزرگترین وقایع تاسف آور تاریخ اقتصادی اخیر اروپا (۳۹-۱۹۱۸) بحران بزرگ بود که در پائیز سال ۱۹۲۹ شروع و تا سال ۱۹۳۳ ادامه یافت. این بحران چه در زمینه اقتصادی و چه در زمینه سیاسی دارای اثرات و نتایج بزرگی بود. بریتانیای کبیر را مجبور کرد پول جاری ملی خود را از واحد طلا جدا و سیاست قدیمی مالی را با ترک آزادی تجارت دگرگون نماید. کشورهای متحده امریکا یعنی جائیکه سیستم منحصرت بگذارید بشود آخرین پناهگاه خود را یافته بود و ادوار شد اصول اقتصادی شیرین خود را ترک کند و فعالیت های اقتصادی را تا حد غیر معمولی تحت اداره دولت بگذارد. متفقین را بر آن داشت از ادعاهای خود نسبت به آلمان برای پرداخت غرامات

صرفنظر نمایند و ملت آلمان را هم وادار کرد بجای رژیم سیاسی قانون اساسی و بیمار، يك حکومت مطلقه برقرار نماید. بالاخره جنبش سیاست اقتصادی خود کفایت را برانگیخت.

علل این بحران
 در باره علل این «کولاک اقتصادی» عقاید مختلفی ابراز شده است. بطور کلی بحران مذکور در جریان دور و تسلسل رواج و کساد بازار اقتصادی سیستم تولیدی عصر ما که بانظم معینی این دور و تسلسل ادامه دارد در دنبال یکی از ادوار رواجها واقع گردید. فنومن رواج و کساد لااقل سیصد سال عمر دارد. در سال ۲۴ - ۱۶۲۰ انگلستان از يك بحران تجارتي که بازارهای تجارتي آن را در خارج منقبض کرد خسارات زیادی دید. بیکاری مانند يك مرض مسری در تمام مملکت شیوع یافت بطوریکه سرانجام برای تحقیق در این باره يك کمیسیون سلطنتی تعیین کردند. کمیسیون مزبور در تشریح علل موجوده بحران مذکور بنحو جالبی غالب عللی را که برای بحران سال ۳۳ - ۱۹۲۹ نام می‌برند متذکر گردیده بود. (جزو علل مذکوره بالا بودن قیمت پول جاری هم بود). اگر این معمای دور و تسلسل تجارتي را کنار بگذاریم مشاهده خواهیم کرد بعضی عوامل درجه دوم هستند که علل اصلی تشدید کولاک مزبور را روشن خواهند کرد. جنگ ۱۸ - ۱۹۱۴ برای کولاک اقتصادی يك میراث اقتصادی بجای گذاشت که منابع و ذخایر تمام دول متخاصم را در رهن وثیقه سنگین خود قرار داد. برای نشان دادن انهدام بی سابقه ثروت ملل چیزی جز همان قروض ملی کشورها که باطرز بی سابقه‌ای بر روی هم انباشته

شدند در دست نیست. بعلاوه موازنه اقتصادی عادی بواسطه استقرار اقتصاد جنگ بجای اقتصاد صلح بهم خورد. وضع صناعی مانند معادن زغال سنگ، ساختمانی و کشتی سازی برای رفع احتیاجات تمام نشدنی جنگ متورم گردید و با قطع احتیاجات مزبور مسئله حاد «نواحی پریشان» مطرح شد. بعلاوه مخارج بی قید و بند دول و افراد در زمان جنگ، عکس العمل روحی که افکار نسل بعد از جنگ را ناراحت کرد، پولهای متغیر که توازن بانکی را آناً زمین برد، بالا بودن نرخ مالیات که هر نوع پس اندازی را غیر ممکن نمود، تغییرات سریع تجارت بین المللی را که غفله ممکن بود منافع متراکم صنایع را محو کند، اسراف در سفته بازیهای عمومی بازارهای بورس، تمام فنونهای فوق الذکر باهم توأم شدند بطوریکه یک وضع روحی بوجود آمد که در آن جریان افراط کاریهای بیهوده بحد، شایع رسید. در حالیکه علائم مرض عدم تعادل اقتصادی در کشورهای مختلف فرق داشت ولی تمام آنها بیک نسبت از ضعف شدیدی که عارض دستگاه اقتصادیشان شده بود و بحران بزرگ آن را بنحو غیر منتظرهای بر آورد رنج میبردند.

طوفان قریب الوقوع بایک تقلیل اساسی قیمتهای مواد غذایی و مواد خام نشانهاش نمایان شد. در

مسیر بحران

اینحال راهی جز عقب نشینی از بالا بودن سطح تولید که با نبودن مطابقت متقابل پولهای دنیا در زمان جنگ ۱۸-۱۹۱۴ و بعد از آن معمول بود وجود نداشت. گوا اینکه شدت تنزل قیمتها منوط به تولید بیش از حد احتیاج بود. ماشینی شدن کشاورزی دیرتر از ماشینی شدن صنعت انجام گرفت. این موضوع

تا حد زیادی نتیجه خود جنگ بود که استعمال طرق مکانیکی را چه در تولید و چه در امور حمل و نقل زیاد کرد. اثر هاشمین در امر کشاورزی مانند اثر آن در صنعت بود که ماشین را جانشین قوه دست کرد. در اینجا هم تولید بمقادیر زیاد و پائین آمدن سطح قیمت‌ها منجر گردید. این موضوع قوه خرج مللی را که بنحو نامطلوبی تحت تأثیر تحول مزبور قرار گرفتند تنزل داد. تنزل قیمت در محصولات صنعتی بمراتب زیادتر از تنزل قیمت‌ها در محصولات کشاورزی بود و علت آن وجود انبارهای پر از محصول و ارزان مواد خام بود که در قیمت تولید ناچیزترین عوامل را تشکیل میدادند. در نتیجه کشورهای کشاورزی که به تولید مواد اولیه مشغول بودند برای خرید محصولات ساخته شده کشورهای صنعتی روز بروز فقیرتر شد بطوریکه کشورهای اخیر نیز از تولید بی‌مصرف و بالنتیجه بی‌کامی متضرر شدند. بدین ترتیب چرخهای تجارت بین‌المللی کند و ظهور یک بحران حتمی و قریب الوقوع بنظر میرسید. علامت بحران از کشورهای متحد آمریکا شروع شد. کشور مزبور سرنوشتش در این بود که نمونه وضع فلاکت بار بی‌سابقه‌ای را که بدنبال یک خوشبختی بی‌سابقه آمد نشان دهد. چند سالی پس از جنگ ۱۸ - ۱۹۱۴ خیال می‌کردند کشورهای متحده آمریکا برفقر و استیصال غلبه کرده و قوانین اقتصادی را بنفع خود متوقف نگاهداشته است. اروپا برای کشف اسرار موفقیت آن کشور جاسوسانی بدانجا کسبیل داشت ولی بعداً در پائیز سال ۱۹۲۹ این حساب بزرگ خوشبختی و سعادت منفجر شد. جریان حوادث توانست

بهم بستگی اقتصادی ملل را خوب نشان دهد. ورشکستگی تجارانی
 سرعت از امریکا باروپا راه یافت و در اوائل سال بعد اثرات سوء آن
 عالمگیر شد. هرچ و مرج اقتصادی و مالی بعدی را ممکن است از روی حقایق
 زیر استنباط کرد بدین معنی که قبل از پایان بحران مذکور در سال ۱۹۳۳
 قیمت‌های مواد خام بیش از پنجاه درصد و قیمت‌های عمده فروشی کالاها
 بیش از ۳۰ درصد تنزل کرده بودند در حالیکه حجم تجارت بین‌المللی
 ۶۰ درصد بهم فشرده شد. نتیجه وحشت آور تنزلات سرسام آور
 فوق در ارقام بیکاری منعکس گردید. دفتر آمار بیکاران اداره کار
 بین‌المللی مربوط به ۱۶ ملت صنعتی بزرگ نشان میدهد رقم بیکاری در
 سال ۱۹۳۲ سه برابر بیش از سال ۱۹۲۹ بوده است.

کنفرانس اقتصاد جهانی
 برای یافتن درمان مناسب يك کنفرانس
 اقتصادی و پولی جهانی در لندن در ژوئن
 سال ۱۹۳۳ تشکیل شد که ۶۴ دولت در آن شرکت داشتند. تاخیراتی که
 همواره اقدامات بین‌المللی را فلج میکنند تشکیل کنفرانس را بتعویق
 انداخت تا اینکه سرعت نامرئی حوادث از جریان دستگاه بطنی و تنبلی
 يك کنفرانس جهانی جلوتر افتاد. اگر کنفرانس در زمانی که طوفان
 هنوز در منتهای شدت خود بود تشکیل میشد امکان داشت دولت‌ها
 راضی شوند فداکاریهای لازم را برای بهبودی اساسی اوضاع بنمایند موانع؛
 گمرکی را کم کنند و سایر اشکالاتی را که در راه همکاری تجارت بین‌المللی
 وجود داشت مرتفع سازند. ولی از اواسط سال ۱۹۳۳ از شدت این طوفان
 سهمگین کاسته شد و عوامل طبیعی بهبود وضع اقتصادی خود را ظاهر
 کردند. مازاد تولید جذب گردید، تجارت از سر گرفته شد، بیکاری

روبه کاهش رفت و بالاخره جنبش اقتصاد ملی که در زیرپاهایش ورطه هولناکی باز شده بود مجدداً راه خود را در پیش گرفت . شکاف عمیق و شدیدی که بین عقاید اعضای کنفرانس پیدا شد زودتر از جریان تشکیل کنفرانس خود را نمایان ساخت .

از یکطرف کشورهای اروپا اصرار داشتند استقرار وضع پولی باید مقدم بر سایر مسائل قرار گیرد . دلیل آنها این بود تقلیل عوارض گمرکی، مادام که وضع متغیر غیرعادی پولها خاتمه نیافته غیرممکن است . از طرف دیگر کشورهای متحده امریکا يك برنامه اصلاحاتی «تجارت جدید» را تعقیب میکرد که منظور بالابردن سطح قیمت اجناس بوسیله بی قیمت کردن ارزش دلار بود . کنفرانس مزبور بواسطه نبودن موافقت نامه‌ای برای مسئله اساسی استقرار وضع عادی پول نتوانست جلوی تمایل بسوی جنبش اقتصاد ملی را سد کند و ملل را براه سلامتی اقتصادی مجدداً سوق دهد . خلاصه کنفرانس مذکور برای نیل بمقاصد خود کاملاً با شکست مواجه گردید و تنها چیزی که انجام داد تعویق جلسات خود به بعد بود . در زمینه امور اقتصادی مانند امور سیاسی معلوم شد که برای انجام هر نوع اقدام اساسی در مورد همکاری بین المللی نسبت بمسائل حیاتی روز امکانی وجود ندارد .

اثرات بحران صرف نظر از کثرت بدبختی‌های بشری که بحران بزرگ از مظلومین خودبایگاری و ورشکستگی‌ها

بر روی هم انباشت مهمتر از همه این بود که پولهای دنیا را از ساحل امن و امان خود که در آنجا لنگر انداخته بودند بیرون آورد و دایره کشورهای را

که دارای سیاست حمایت‌کننده بودند فزاینده‌تر نمود. عارضه‌های وحشتناک مزبور بدنبال رویه جدیدی که برای اداره امور اقتصادی بریتانیای کبیر معین شد قرار گرفت. دگرگون شدن ارزش پول و سیاست مالی این کشور در اروپا دارای اثرات عمیقی بود بطوریکه اولی به لغو جهانی واحد پول طلا منجر گردید و دومی پایه‌های دژ اصلی نهضت آزادی تجارت را بلرزه درآورد.

بریتانیای کبیر در طول جنگ ۱۸-۱۹۱۴ واحد پول واحد پول طلا خود را از طلا جدا کرد ولی بعداً در سال ۱۹۲۵ مثل

زمان سابقش مجدداً پول ملی این کشور قابل پرداخت بطلا شد. شش سال بعد بواسطه وضعی که کنترل آن از دستش خارج بود مجدداً واحد پول خود را از طلا جدا ساخت. یکی از فنون‌های وضع مالی بین‌المللی پس از جنگ (۳۹-۱۹۱۸) تراکم سرمایه‌های هنگامت منقول بنام پول (عصبانی) یا پول (گرم) بود. این موازنه‌های متورم از کشوری بکشور دیگر بشکل اعتبارات قلیل‌المدت بعوض بکار انداختن سرمایه‌های کثیرالمدت حاکم میگرد. انتقالات مزبور به نسبت بالا بودن نرخ بهره و یا ترس از عدم ثبات وضع سیاسی و مالی کشورها جذب و دفع میگشت. بجای جلوگیری از سرآزیر شدن امانات فرارویا مخاطره آمیز پول بیگانه بازار مالی لندن از آنها برای دادن قرضه ببانکهای آلمان استفاده کرد. هنوز از سال ۱۹۳۱ چیزی نگذشته بود که بازار مالی لندن دریافت منابع مالی با بحسب مقدار زیادی از سرمایه آن در خارج تحت یک موافقت نامه «توقف» بشدت تحت فشار قرار گرفته است در حالیکه کلیه ادعاهایش از آلمان

در حال وقفه و سکوت باقی مانده بود. در همان زمان پیش بینی میشد بودجه بریتانیای کبیر کسری قابل ملاحظه‌ای خواهد داشت. با دگرگون شدن موازنه پرداختهای بین‌المللی بریتانیای کبیر، شبهه و سوء ظن‌ها بیشتر شد. موازنه بستانکاری این کشور که تا بحال از آن برخوردار بود در سال ۱۹۳۱ به موازنه بدهکاری تبدیل یافت و علت آن تنزلی بود که در دریافتی‌های خود از سرمایه‌های بکار افتاده در ماوراء بحار بوجود آمد. عوامل مختلفی فوق‌بها هم توأم شدند و اعتماد عالم را نسبت به صحت وضع مالی این کشور سلب کردند و ترس تورم پولی را بیشتر نمودند. چپن سرمایه‌داران از بکار انداختن سرمایه‌های خود ضرب‌المثل شد و آنها با ترس و اضطراب خارج از حد، وحشتی را ایجاد کردند که یک نوع خوف و هراس دائمی همه را گرفت. سرمایه‌داران خارجی برای یافتن محل امن‌تری با هم بمسابقه پرداختند و شتاب داشتند هر چه زودتر سرمایه‌های خود را از لندن بمراکز پولی دیگری انتقال دهند. پس از کوششهای بی‌ثمری که برای جلوگیری فرار از پوند بعمل آمد، حکومت بریتانیا صدور طلا را (سپتامبر ۱۹۳۱) بمنظور وقفه جریان تخلیه منابع محدود طلا معوق گذاشت. لغو اضطراری واحد پول طلا عملی با اهمیت‌تر از جنبه ملی آن بود زیرا سیستم پولی سراسر جهان را تکان شدیدی داد. در عرض یکسال بیش از چهل دولت رویه بریتانیای کبیر را تقلید کردند (۱). صرف‌نظر از این حقیقت که وضع دولت بریتانیا در اقتصادیات عالم تقریباً وبالضروره

(۱) کشورهای متحده امریکا در سال ۱۹۳۳ فرانسه، هلند و سویس در

کناره گیری سایر دول رادر صف جداگانه برای اتخاذ سیاست پولی خود و بالنتیجه وسعت بیشتر « منطقه استرنیک » در برداشت ولی سوء جریان توزیع طلا ، واحد پول طلا را بطور کلی از کار انداخت . مجموع طلای موجودی را در سال ۱۹۳۱ به ۲۳۰۰۰ میلیون پوند تخمین میزدند که از این مقدار کشورهای متحده امریکا ۹۰۰ میلیون ، فرانسه ۵۴۰ میلیون و بریتانیای کبیر در حدود ۱۱۸ ملیون داشتند . بالنتیجه دو کشور اولی مالک بیش از نصف ذخیره کل طلا بودند .

تعليق واحد پول طلا ترك آزادی تجارت را فوراً
آزادی تجارت در بریتانیای کبیر در پی داشت . قانون حمایت

صنایع که در سال ۱۹۲۱ تصویب شد هدفش حمایت صنایع انگلستان بود در مقابل کالاهای وارده از کشورهاییکه تجارت خارجی خود را مصنوعاً با کم کردن قیمت پولهای خود زیاد جلوه میدادند . این اقدام اصول آزادی تجارت را که شکل وجود رقابت را تحت شرایط عادی بخود گرفت نقض نمیکرد . عوامل استثنائی مانند پول بی قیمت و یا چکهای اعطائی بصادر کنندگان موجب پیدایش يك اوضاع غیر عادی در بریتانیای کبیر گردید که در آن شرائط از صنعتگران بومی نمیشد منطقاً انتظار مقاومت داشت . بهر حال هر دلیلی که برای توجیه این وضع ابراز شود در پایه های قلعه آزادی تجارت شکافی ایجاد شده بود بطوریکه تسلیم نهائی آن را بقوای محاصره کننده تسهیل کرد . ملت انگلستان به تحولات قابل ملاحظه ای که در رویه مالی تاریخی آن رخ داده عادت کرده بود خود را برای قبول بدون چون و چرای تغییرات اساسی بیشتری

که زمینه آنها از مدتها قبل فراهم گردیده بود آماده می نمود. با وجود اینکه حکومت محافظه کار در سال ۱۹۳۳ از انتخاب کنندگان درخواست نمود برفع سیاست حمایت رای دهند معهدناشیداً شکست خورد و بدین ترتیب معلوم شد انگلستان نسبت با آزادی تجارت وفادار مانده است. درست است که در این زمان سیاست حمایت را عملاً قبول کردند ولی این سیاست از درب فرعی وارد شد و قبول آن برای علاج فوری مرض وحشت بود. بنابراین همانطوریکه سیاست آزادی تجارت پیروزی نهائی خود را بر آخرین مواضع مرکانتلیسم مرهون «همان بارانی بود که قانون غلات را بر آب داد» ملت انگلستان هم بواسطه سقوط بزرگترین سنگرهای اعتبارات بریتانیا، پوند استرنیک، وحشت زده شد و بسیاست حمایت پناه برد. مردم بریتانیا که خود را با بلای هولناکی مواجه می دیدند افکارشان پر از پیش بینی های تاریکی شد که ممکن بود پوند انگلیسی بهمان سرنوشت مارک آلمانی دچار شود لذا به «حکومت ملی» چک سفیدی دادند و دست آن را در اقداماتش - که مورد در خواستش بود - آزاد گذاردند. پس از انتخابات عمومی سال ۱۹۳۱ «دولت ملی» برای پر کردن چک سفید به کلمه «حمایت» توسل جست. استدلال می کردند عوارض حمایتی بالضروره از حجم واردات خواهد کاست و «عدم موازنه شدید تجارتي را که از عوامل اساسی فرار از پوند در سال ۱۹۳۱ بود» بهبودی خواهد بخشید ولی این استدلال بابتی قیمت کردن واحد پول که بنوبه خود حمایت واقعی را فراهم می کرد از اعتبار می افتاد. قانون عوارض وارداتی (۱۹۳۳)

معلوم کرد هر يك از صنایع باید به هیئتی بنام کمیته مشورتی عوارض وارداتی، برای عوارض حمایتی انفرادی خود مراجعه نماید. با سپردن مسئولیت بدست يك کمیسیون فنی امید میرفت رویه‌های غیر قابل اعتمادی که در سایر کشورها معمول بود و در دستکاه دولتی بمنظور بالا و پائین بردن تعرفه‌های گمرکی فشار سیاسی اعمال می‌کردند متروک شود.

نتایج نهائی این تحول موجد تاریخ درسیانت مالی انگلستان ممکن است برای يك نسل دیگر بمنصه ظهور نرسد و شاید برای چندین ده سال که بگذرد این نتایج همانطور که تا بحال

دین انگلستان به

هم بوده است بواسطه عوامل متقابل موثر زیر

آزادی انگلستان

سریوش بمانند. ولی همینکه اوضاع اقتصادی در

سراسر جهان بمرور زمان بحالت عادی برگردد ترك سیاست آزادی تجارت در بریتانیای کبیر اثرات دامنگیر و عمومی خود را خواهد کرد. بریتانیای کبیر از طلایه داران سیاست آزادی تجارت بود. در پیروی از تعلیمات اقتصادیون و راه رسم سیاستمداران خود اصول تقسیم بین المللی کلرا یاد گرفت و به بشریت نمونه درخشانی از برکات تجارت بین المللی تقدیم کرد. این کشور در رأس ملل تجارتنی عالم بالاتر از هر اجتماع اروپائی دیگری بود. ثروت اضافی این کشور، اراضی دست نخورده کره ارض رامسکونی کرد و پیشرفت اقتصاد را در کشورهای عقب افتاده تسریع بخشیده بموقع نیاز، بانمام امکانات، محصول سیاست اقتصادی دوران پیشی خود را درو کرد. در زمان جنگ ۱۸-۱۹۱۴ این کشور نه تنها بارسنگین امور مالی خود را بردوش کشید بلکه بسایر کشورهای متفق تا دو برابر

دیون خود بخارج مساعده داد . پس از جنگ کشور مذکور بارسنگین مالیاتی بی سابقه‌ای را توأم با تعهدات خدمات اجتماعی بعهده گرفت و استفاده کنندگان از آنها را از بدترین اثرات دگرگون شدن اوضاع اقتصادی مصون نگه داشت . تمام این موفقیتها را این کشور مدیون نیروی خلاقه مردم ، نرمتس تشکیلات سیاسی خود و سیاستم آزادی مبادلات کالا بود . تنها این نکته است که باید دید آیا سیاست مالی جدید حجم تجارت ، وضع مالی ، اهمیت امور بیمه و بانکی و ثبات سطح زندگی فعلی آن را تغییر خواهد داد یا نه ؟

عکس العمل در سایر کشورها اکنون می توان عکس العمل ترك

سیاست تجارت آزاد را در سایر کشورها

مورد بحث قرار دهیم . مطلب را باید از اینجا شروع کرد که ترك سیاست آزادی تجارت در بین المللی دارای اثرات محدود کننده‌ای بود و بدین ترتیب به بسط جنبش اقتصاد ملی در اروپا كمك كرد . بعلاوه بهمان اندازه که عوامل معلومی را در کشور های دیگر از پیشرفت بازداشت دارای اثرات روحی قابل ملاحظه‌ای هم بود . عوامل مزبور همانها بودند که از روی مدل بریتانیا برای در هم شکستن موانع روابط بین المللی در تلاش بودند . تا آنجا که بریتانیای کبیر سیاست قدیمی و تاریخی خود بستگی داشت این کشور بر - بسته ترین دلیل برفع تقلیل عمومی و یا حذف تعرفه‌ها بشمار میرفت . ولی همینکه در يك موقع باریک و حساس نتوانست سیاست مزبور را ادامه دهد عقب‌به ساعت تاریخ بصدسال عقب برگشت . مجدداً واژگون

شدن رویه تجارتي بریتانیا توجه عمومي را به مسئله ناراحت کننده مواد خام جلب کرد. تا زمانی که بریتانیای کبیر بروی واردات، درب بازی را نشان میداد سایر ملل می توانستند خریدهای خود را در هر قسمتی از امپراطوری انگلستان با فروش محصولات خود باین کشور انجام دهند بهمین علت هم برای انحصار بریتانیا بر قسمت بزرگی از کره ارض با ثروتهای بیکران مواد خام و مواد غذایی آنها مادام که راه تجارت سایر کشورها را مشکل و مانعی سد نمی کرد معارضی وجود نداشت. سرمایه های بکار افتاده در سر زمینهای ماورا بحار به متجاوز از چندین هزار میلیون پوند میرسید و منافع و همچنان پرداخت اصل آن بصورت کالا انجام میگرفت. بنابراین بانظروسیعی که باوضاع بنگریم دیده میشود سیاست مالی بریتانیای کبیر را ملاحظاتی بیشتری در مورد رعایت منافع اساسی آن تشکیل میدادند. این ملاحظات عبارت بودند: وضع سیادت آن در تجارت دنیا، ماهیت خیلی عام المنفعه بودن کارهای بین المللی مانند بانگداری، بکار انداختن سرمایه در کشورهای دیگر، کشتی رانی بازرگانی دیگر تعهدات اخلاقی برای تسهیل آزادترین وسیله دسترسی بمواد خام که در قلمرو امپراطوری تولید میشدند.

سیاست اقتصاد خود کفایت پس از بحران برک سالهای ۳۳ - ۱۹۲۹ جنبش بسوی اقتصاد ملی قوت گرفت.

این موضوع بصورت سیاست خود کفایت یعنی اقتصاد ملی خود کفایت درآمد. اجازه میخوهد اوضاع و احوال سیاسی و اقتصادی را که باهم

توام شدند تا این افتراق بزرگ را از اصول قدیمی که در قرن نوزدهم حکومت میگرد بوجود آورند بررسی کنیم.

ریشه اصلی موانع متعدد سر راه تجارت بین‌المللی را عامل اقتصادی تشکیل میداد.

موانع تجارت بین‌المللی

موانع مزبور را نمی توان تحت عناوین کمتر از ۹ قسم خلاصه کرد. مهمترین آنها دیوارهای تعرفه گمرکی بودند که تعداد شان بواسطه تاسیس جمهوری های جدید خیلی زیاد شد.

دومین آن ها «سهامیه ها» بودند بر کالاهای وارداتی که بک قلمرو

میل بقبول آن از قلمرو دیگر داشت. این فکری بود که میخواستند بوسیله آن از سیل ورود کالاهای ارزان کشوری که دارای پول کم ارزش بود بیبازار داخلی جلو گیری کنند. سومین معامله متقابل بود که طبق آن کشور صادر کننده متعهد شد خریدهای خود را تا قیمت معین از کشور وارد کننده بخرد و در این ترتیب که موازنه صادرات و واردات را باهر قلمرو مخصوص در نظر میگرفتند تجارت بین‌المللی را از ماهیت سه طرفیش خارج کردند. ماهیت سه طرفی عبارت از این بود که ملتی از ملت دیگر میخورد و بملت ثالثی میفروشد. در این صورت تمام اطراف معامله می توانند آن بازارهایی را انتخاب کنند که برای احتیاجاتشان مناسبترین بازارها باشد. سیستم موازنه صادرات و واردات در عین حال که تجارت را از جریان طبیعی خود منحرف کرد از بسط تجارت بین‌المللی که خاصیت کش دار بودنش آن را تنظیم میکند جلو گیری بعمل آورد. کش دار بودن باین معنی که تجارت بین‌المللی

تا درجه‌ای از انبساط از هر نوع مانعی که جلو خاصیت ارتجاعی آن را میگرفت مصونیت داشت. مانع چهارم که نتیجه غیر قابل اجتناب مانع سوم محسوب میگردد مبادلات مستقیم کالا به کالا بود. برگشت به سیستم اولیه معاملات پایاپای از ابداعات و تدابیری است که بعضی از کشورهای مترقی دنیا در قرن بیستم بدانها متوسل شدند. عامل پنجم محدودیتهائی بودند که از طرف خیلی از دولتها بر صادرات پول بخارج گذاشته شد و بالنتیجه بازرگان را مجبور کرد قبل از تحصیل پول خارجی برای پرداخت قیمت مال التجاره وارده خود درخواست جواز بنمایند. موضوع بالا عملاً معنایش این بود بایستی تمام معاملات خارجی که مربوط به پرداختهای تجارتي میشد، بنظر مقامات دولتی برسد و جریان عادی داد و ستد را که از تاثیر متقابل عوامل عرضه و تقاضا بدست می آمد دچار اختلال نماید. مانع ششم تغییرات شدیدی بود در قیمت تسعیر پولهای کشورهاییکه صادرات پول را محدود نکردند. وقتی که اسکناسهای منتشره دیگر قابل پرداخت بطلا نبود روابط متقابل آنها بایکدیگر « در مواردی که نظارت رسمی در بین نبود» در درجه اول بستگی بارزشی داشت که آنها در خارج از کشور می توانستند داشته باشند. لیست های نرخهای کاملاً متغیر اسعار علتش جنبشهای فرار و یا «عصبانی» بود که اینهم بعلمت علل مذکور در فوق بوجود آمد. اختلالات پولی بوضع اعتباری يك کشور لطمه زد و برداد و ستد خارجی آن اثر جبران ناپذیری بجا گذاشت زیرا آنها در حجم و منافع معاملات تجارتي موثر بودند. مانع هفتم تنزل وضع مالی بین المللی بود که جریان

سرمایه را از سرزمین پولدار تر بسرزمین فقیرتر کشاند. بریتانیای کبیر همیشه در بکار انداختن سرمایه‌های خود در خارج عادت داشته است و نتیجه این امر تقویت بسط تجارت صادراتی کشور مزبور بابدست آوردن بازارهای تازه بوده است. حبس مبالغ کثیری پول در آلمان بهم خوردن موازنه پرداختهای بین‌المللی و ترك واحد پول طلا بازار لندن را وادار باتخاذ سیاست دیگری نمود. کشورهای متحده امریکا تا زمان سقوط بورس اسعار و بالنتیجه وضع بین‌المللی مختل که امور مالی خارجی آن را بهم زد مبالغ هنگفتی مساعده داده بود از مبلغ مزبور يك سوم آن بار و پا رفت. تا آنجا که قرضه‌های خارجی تسهیلات اعتباری بودند و از طرف قرض گیرندگان برای خرید احتیاجات بکار میرفتند ادغام وضع مالی بین‌المللی از موانع دادوستد بین‌المللی بشمار می‌آمد. مانع هشتم روح عدم امنیت بود که با تخریب قلعه اعتماد عمومی راه بهبودی مجدد وضع تجارت و امور مالی راسد کرد. مانع نهم انحراف منابع ملی کشورها از مجاری طبیعی خود بطرف رفع احتیاجات سیر نشدنی تسلیحات بود که در این زمان بمقدار وسیعی رسید. در حالیکه ملل به تسلیح علیه یکدیگر ادامه میدادند برای مخارج خریداری کالا های مورد مصرف داخلی خود از خارج کمتر استطاعت داشتند.

نتیجه مشترك تمام موانع مذکور که در بالا شرح داده شد تنك کردن میدان همکاری اقتصادی

عنصر سیاسی

بین‌المللی و روانه کردن کشورها بطرف منابع خود آنها بود. يك عامل

سیاسی - ناسیس دولتهای توتالیتیر - بشدت ، این فکر را تقویت کرد . برای يك دولت توتالیتیر که در پی جمع آوری تمام عوامل سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی در زندگانی اجتماع و قرارداد آن تحت کنترل شدید فرقه خاصی بود قابل قبول نبود که موجودیت اقتصادی ملت خویش را ب منابع تهیه کننده کشورهای بیگانه وابسته بداند . دیکتاتوریهایی اروپا آن خطرانی را می دیدند که در آغاز جنگ وضع اقتصادی آنها در معرض آنها قرار گرفت . محاصره دریائی که بالاخره مردم آلمان را به نیمه گرسنگی کشاند سقوط آن را در جنگ ۱۸-۱۹۱۴ تسریع بخشید اجرای تضمینات اقتصادی نسبت با ایتالیا در زمان جنگ حبشه بواسطه فقدان عامل زمان موثر واقع نگشت ولی اینکشور را نسبت بصنعت بنیه اقتصادی خوب هوشیار ساخت . کمکهای بیگانگان بدشمنان انقلاب بلشویک ، زمامداران روسیه شوروی را متقاعد ساخت که بقای اتحاد شوروی در يك دنیای سرمایه داری لازمه اتخاذ يك سیاست صنعتی کردن سریع کشور می باشد . بدین ترتیب اثرات متقابل عوامل سیاسی و اقتصادی اوضاعی را بوجود آورد که در قسمت اعظم اروپا جنبش اقتصاد ملی دوشادوش جنبش سیاسی ملی پیش رفت . مادرباره صنعتی شدن روسیه بمنظور آزادیش از قید وابستگی دولتهای سرمایه داری در جای دیگر بحث کرده ایم . اکنون بمساعی آلمان و ایتالیا برای انجام سیاست اقتصادی خود کفایت با هدفهای دو گانه آن یکی برای استحکام امنیت ملی و دیگری چاره مسئله تجارت خارجی که متدرجا رو به تحلیل میرفت میپردازیم

سیاست اقتصادی آلمان
سیاست اقتصادی آلمان چهارساله «در سال ۱۹۳۶» بموقع اجرا گذاشته

شد صورت رسمی و واقعی بخود گرفت. هدف این سیاست در شعار «تفنگ بجای کره» که در یک جمله بر نامه اقتصادی ناسیونال سوسیالیسم را مختصر میکر بیان شد. منظور از این سیاست گذاردن فرمانروایان آلمان در وضعی بود که بتوانند سیاست خود را چه در داخل و چه در خارج بدون توجه کامل به عکس العمل آن در احساسات عمومی مردم سایر کشورها تعقیب کنند. در زمان صلح آنها بتوانند تهدید به تضمینات اقتصادی را احساس نکنند و در زمان جنگ در برابر یک محاصره دریایی حتی در صورت طولانی شدن آن «بمدت سی سال» (اینطور گزاره گوئی شده بود) ایستادگی نمایند. نکته حساس مسئله اقتصاد خود کفایت تولید مواد خامی است که مورد نیاز بازار داخلی باشد. مواد مصنوعی بجای مواد خام طبیعی کشور های خارجی اختراع گردید. بشم لاستیک مصنوعی و شمشهای آهن درجه پست بکار برده شد. از زغال سنگ مواد سوخت مایع بدست آوردند. برای محدودیت واردات گندم کشت و زرع اراضی مزروعی را بنحو شدیدی تشویق کردند و بالاخره زراعت سیب زمینی و چغندر قندی را بسط دادند. نتیجه کلی تحولات مزبور تنزل سطح زندگی مردم گردید زیرا مصرف کننده نه تنها آن کالاهارا گران یافت بلکه از لحاظ جنس هم مرغوبیت آن را پست تر دیدند حتی در این جریان جانشین شدن مواد مصنوعی بجای طبیعی، آرد و سایر مواد غذایی مستثنی نشدند. در عین حال درست در یک لحظه معین

این موضوع با سایر عوامل توأم گردیده و بمسئله بیکاری خاتمه داد. عوامل مذکور عبارت بودند از. مخارج زیاد از حد برای تسلیحات و کارهای عمومی «مثل آبادانی اراضی» تجدید خدمت نظام و وظیفه، ایجاد اردو گاههای کار، اجبار کارفرمایان بتوسعه کادرداری خود خارج از حد احتیاج واقعی آنها، جلوگیری از استخدام زنان، کوتاه کردن ساعات کار توأم با تقلیل میزان مردها و بالاخره طبقه بندی سیستم اقتصادی این کشور بر پایه جنگی واقعی (۱). در ایتالیا هم مانند آلمان کمی منابع طبیعی و شدت احساسات ملی اوضاع متشابهی را بوجود

آورد. در اوائل سال ۱۹۳۶ یعنی آن زمان که سیاست اقتصادی ایتالیا جنگ حبشه در حال پیشرفت بود موسولینی اعلام

داشت: «استقلال سیاسی یعنی امکان تعقیب یک سیاست خارجی مستقل که بدون وجود امکان مشابه در مورد استقلال اقتصادی غیر قابل تصور است. جنگ اقتصادی یعنی همان جنگ نامرئی که ژنو برای اولین بار

۱ - طبقه بندی زندگانی اقتصادی آلمان نتیجه يك تلاش اصلاح طلبانه برای

تغییر شکل سیستم اقتصادی بر پایه دولت اصنافی (مانند ایتالیا) نبود بلکه ترتیبی موقتی بود که میخواستند بدانوسيله صنعت و کشاورزی را بر پایه جنگی بعنوان يك قسمت از برنامه آمارگی نظامی کشور، قرار دهند. برای تنظیم امور کشاورزی طبق سیاست دولت یعنی بازرسی قیمتها و تثبیت مقدار تولید برای عرضه در بازار، شرکتی کشاورزی تاسیس شد و کسانی که در جریان تولید، صنایع و فروش مواد غذایی گام میگردند در آن عضویت داشتند. دولت بوسیله يك شرکت اقتصادی توانست امور صنعت، تجارت و بانكداری را كاملا در دست بگیرد. مثلا دولت حق داشت از توسعه کارخانجات صنعتی و یا افتتاح فروشگاههای جزئی فروشی جلوگیری کند و منافع حاصله را با بکار انداختن منابع اضافی آن در عرضه های عمومی محدود نماید کارفرمایان متمرکز را از راس موسسات خود برداشتند و اتحادیه های کارگری را از استقلال محروم کردند. تجارت خارجی و مبادلات ارزی کاملاً ملی گردید. (مؤلف)

علیه ایتالیا دست‌بدان زد و در صورت طولانی‌شدن حتی يك ملت مملو از قهرمانان را شکست میداد» ایتالیا از داشتن بعضی مواد خام مانند نفت لاستیک و زغال‌سنگ محروم بود و عرضۀ داخلی پشم داخلی برای احتیاجاتش کافی نبود. برای رفع نواقص مزبور سعی کرد، پشم عطریات و نیترون مصنوعی بسازد برای املاح پتاس و سایر کودهای شیمیائی مورد احتیاج کشاورزی جانشین‌هایی درست کند و مواد سوخت مایع را از بعضی زغال و غیره بدست آورد. بجای پنبه طبیعی از همان الیاف بومی استفاده نمود و خلاصه کشفیات دیگر علمی را برای غلبه بر فقر مواد خام مورد استفاده قرارداد. در مورد مواد غذایی مقدار محصول غله را با امید (آزاد کردن ایتالیائیها از قید اسارت‌نان بیگانگان) توسعه داد.

مسئله مواد خام پیشرفت علوم در قرن بیستم کم‌کم ایده‌آل اقتصاد خود کفایت را از عالم رویای سابقش به تحقق نزدیک کرد. مللی که از خود منابع و ذخایر قابل ملاحظه‌ای ندارند هنوز در آستانه عدم استخراج امکانات خود هستند چه آنها می‌توانند در صورت کشف مواد مصنوعی بجای طبیعی که موازنه بین آنها را با صاحبان انحصارات مواد طبیعی برقرار میکنند در سازمان اقتصاد ملی خود تجدید نظر کنند. این مرحله قدم دیگری در راه غلبه بشر بر طبیعت خواهد بود. در عین حال میل به سیاست اقتصادی خود کفایت نتایجی را ببار آورده است که قسمتی از آن اقتصادی و قسمتی سیاسی است. بجهتی سیاست اقتصادی خود کفایت این فکر را بوجود آورده است که دارای ماهیت ثابت‌تری است نسبت با آنچه که

ممکن است در صورت دیگر ثابت شود يك فنومن موقتی- یعنی- عکس العمل وسیعی، که علیه سیستم اقتصاد جهانی مبنی بر اساس تقسیم بین‌المللی کار بوجود آمده است. از جهت دیگر سیاست مذکور ادغام مهاجرت را جبران می‌نماید ولی این جبران تا آنجا است که کارگران اضافی در کشور های اصلی و یا مستعمراتشان برای اجرای طرح های اصلاحی مندرجه در نقشه‌های اقتصادی لازم باشند. این تحول با ائین مرکانتیلیست‌ها که کار مولد را سرمایه‌ای ملی دانسته و عقیده داشتند از آن بایستی نگاهداری کرد هم آهنگی داشت. مهم‌تر از تمام این‌ها، سیاست اقتصاد خود کفایت، مسئله بوجود آورد که از اساس اثرات سیاست‌های اروپائی را - تقسیم مواد خام بطور مختلف - تحت تاثیر قرار داد. این بحث معمولی که هیچکس را نباید از خرید مواد خام منع کرد در آن زمان که ملتی دریافت توانائی خرید آنها را ندارد دیگر مفهومی نداشت. زیرا وقتی آن ملت نتواند کالا های خود را بخارج بفروشد بالنتیجه نخواهد توانست بهای اجناس خریداری شده را به پردازد. بعلاوه اگر زمانی پیش آید که دسترسی بمواد خام تحت کنترل بیکانگان قرار گیرد و آنها بتوانند از آن بمنظور «تضمینات» اقتصادی استفاده کنند در نقشه سیاست اقتصادی خود کفایت کمترین اثری نخواهد داشت. از طرفی نباید اثرات داشتن مواد خام را در باره آمار انسانی ندیده گرفت زیرا وقتی راه‌های مهاجرت یکی پس از دیگری بسته شدند سرزمین‌هایی که نتوانند جمعیت زیادی خود را جذب کنند بفکر بدست آوردن مستعمراتی برای خود می‌افتند که برای آنها

کمکی باشد. بدون تردید مسئله مستعمرات در تعیین روابط آینده کشورهای اروپا عامل اساسی و اصلی را تشکیل خواهد داد ولی باتمام این احوال مسئله فوق رانمی توان منفك از مسائل مهمتر دیگری که سیستم دولتهای اروپائی با آنها مواجه هستند حل کرد. گرچه در زمان صلح دنیا نادنندگان مسلح باقی خواهد ماند و خطر جنگ مثل شمشیر دامو کلس بر سر جهانیان معلق خواهد بود ولی تجدید نظر در توزیع مواد خام فقط آتش اشتباهی دول متجاوز را تیز کرده و ضعیف ترین رشته های زره جنگی آنها رامستحکم خواهد نمود. بعلاوه تمایل بطرف اقتصاد ملی را با اثرات مرگبار آن در روابط سیاسی کشورها بشدت تحریک خواهد کرد. معهدنا وقتی اروپا با يك حالت اشتیاز در جستجوی وسائل مسالمت آمیز برای تحصیل تفاهم بهتر، باشد آن وقت ثابت خواهد شد حل عادلانه مسئله مواد خام بعنوان قسمتی از يك تصفیه عمومی مسائل خارج از قدرت سیاستمداری نیست.

بین سیاست اقتصادی عصر ما که ممکن است
نشومر کانتیلیسیم
 آنرا نشومر کانتیلیسیم گفت و سیستم مر کانتیلیستی

قرن هفدهم شباهت زیادی وجود دارد. هر دوی اینها از يك هدف اساسی الهام می گیرند و آن رسیدن به اقتصاد خود کفایت بعنوان نتیجه حاصله از استقلال سیاسی است. هر دوی آنها برای نیل بمقاصد خود دارای يك نوع وسیله هستند. وسیله مزبور جلوگیری از واردات، سیاست موازنه تجارتهی باهر کشور مخصوص منع صدور طلا

بالا و پائین بردن ارزش پولها، تقویت صنایع اصلی و تجدید تجهیز حیات اقتصادی بمنظور کشاندن نیروهای تولیدی اجتماع بر اهلهای مناسب است. اگر اقتصاد یون قرن هفدهم دو باره بارو یا امروز ما بر گردند خود را در يك محیط آشنا خواهند یافت. اگر آدام اسمیت بیاید احساس خواهد کرد که کتاب ثروت ملل را بیهوده نوشته است. بدین ترتیب دنیا تحت شرایط دیگری بیک سیستم اقتصادی دیگری گروید که خیال میکردند برای همیشه مطرود شده است. مورخ ممکن است با کسلیساستها Ecclesiast هم آواز شده فریاد بزند «در زیر خورشید چیز تازه ای نیست.»

پایان